

## ویژه‌نامه لغو کار کودک

### کانون مدافعان حقوق کارگر

#### فهرست مطالب

روز جهانی مبارزه ... / شکیلا احمدی	ص ۲۳
دختر بچه‌های متاهل / الهام هومین فر	ص ۲۴
دیگه نمی‌خوام ازدواج کنم / فاطمه شاه نظری	ص ۲۶
مصاحبه با یکی از فعالان حقوق کودکان / حسن	ص ۲۹
چگونه کودکان در جنگ‌ها تبدیل به ماشین‌های کشتار می‌شوند؟ / هاله صفرزاده	ص ۳۵
نقش نظام آموزشی ... / میزگرد	ص ۳۹
خشونت‌ی که پنهان نمی‌ماند / فرزاد محمدی	ص ۴۴
گفت‌وگویی خودمانی با یک کودک کار سابق	ص ۴۷
از دوران جنینی / سمیکا	ص ۵۲
مرا ببخش... شکیلا احمدی	ص ۵۲
زیبای فال فروش! / جبار	ص ۵۳
به همین سادگی / علی یزدانی	ص ۵۵
فردا دیر است همین الان / بهنام ابراهیم زاده	ص ۵۷
بهار زودرس / جبار	ص ۵۹
یکی از ۴۰۰ میلیون کودک کار / سمیکا	ص ۵۹
بیانیه به مناسبت روز جهانی لغو کار کودک	ص ۲
سرمایه‌داری و تناقض کار کودک / رییس‌دانا	ص ۳
چرا کار کودک / علیرضا ثقفی	ص ۵
دنیای کودکان کار / عبدالله وطن‌خواه	ص ۹
بازیافت / شعر	ص ۱۲
پسر و گنجشگ‌های خیابان / شعر	ص ۱۳
کالا شدن نیروی کار / اکبر یزدی	ص ۴۲
مصاحبه: کودک کار متولد ۱۳۳۴	ص ۱۵
ایستگاه بی‌تابی / علی یزدانی	ص ۱۸
برزیل تجربه‌ای موفق در کاهش کار کودکان / شهناز نیکوروان	ص ۱۹

\* شعر پشت جلد از شکیلا احمدی، ۱۷ ساله از دانش‌آموزان انجمن حمایت از کودکان کار است.

گسیل می‌دارند و به‌رغم امضای بسیاری از کشورها در پای مقابله‌نامه‌های بین‌المللی لغو کار کودک، هنوز ۴۰۰ میلیون کودک در جهان از تحصیل بازمانده و مجبورند که کودکی خود را به بهایی ارزان به فروش رسانند. در کشور ما نیز با توجه به آمار کودکان زیر ۱۸ سال که حدود ۱۸ میلیون و کودکان محصل که ۱۴ میلیون ارزیابی می‌شوند، ۴ میلیون کودک بازمانده از تحصیل داریم که به صورت رسمی یا غیر رسمی مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند.

شرایط کار و میزان دستمزدهای اندک، بیکاری گسترده‌ی سرپرستان خانواده و نیز نظام آموزشی کودک ستیز در محیطی پر از خشونت و انواع تنبیه‌های بدنی ناشی از به کار گماردن افراد نالایق در آموزش و پرورش از عوامل اصلی این ستم ضدبشری به کودکان است. از این رو از مردم صاحب‌عاطفه و ستم‌ستیز می‌خواهیم اجازه ندهند درآمدهای جامعه صرف نظامی‌گری و امنیتی کردن زندگی اجتماعی شود. درآمدهای ناشی از فروش منابع و معادن، مالیات و عوارض، صادرات غیرنفتی و ... که ارقامی نجومی را شامل می‌شود باید صرف ایجاد اشتغال و رفاه عمومی و به‌ویژه صرف آموزش و بهداشت و سلامتی کودکان گردد و این هم‌تی اجتماعی و متشکل را می‌طلبد. لغو کار کودکان را باید تبدیل به هم‌تی عمومی کرد.

کانون مدافعان حقوق کارگر ۱۲ ژوئن ۲۰۱۳

## بیانیه کانون مدافعان حقوق کارگر به مناسبت روز جهانی لغو کار کودک

بیهوده نیست این ادعا که رهایی طبقه کارگر از بند بهره‌کشی به مثابه رهایی بشریت است از قید هر نوع ستم. مبارزه با تبعیض و ستم سنت دیرینه‌ی طبقه کارگر است و جنبش‌های اجتماعی موجود شاهدهی بر این مدعاست. جنبش کارگران زن که تلاش برای رفع تبعیض و دفع بی‌حقوقی خود علیه نظام مرد سالار سرمایه داری بود همزمان فرزند دیگری را نیز به جنبش‌های اجتماعی معرفی کرد و جنبش لغو کار کودک زاده شد. اینک مثلث جنبش‌های اجتماعی که ریشه در مبارزات کارگری دارد، می‌تواند راهنمای عمل تمام نیکاندیشان نوع بشر باشد. مبارزه‌ی طبقه کارگر بر ضد استثمار، مبارزه زنان علیه تبعیض جنسیتی و مبارزه‌ی عمومی برای رفع زشت‌ترین نوع ستم علیه بی‌دفاع‌ترین موجودات یعنی کودکان می‌تواند قطب نمای مبارزان راستین اجتماعی باشد برای برون‌رفت از همه‌ی گونه‌های ستم. کانون مدافعان حقوق کارگر با توجه به همین اصل از تمام نیروهای اجتماعی، آزادی‌خواهان، عدالت‌طلبان و عموم مردم نیکاندیش می‌خواهد که علیه شرایطی که منجر به بهره‌کشی از کار کودکان می‌شود اقدام نموده و اجازه ندهند این استثمار وحشیانه تا بدین حد چهره‌ی انسان امروز را کریه بنماید.

در شرایطی که در بیشتر کشورهای جهان ممنوعیت کار کودکان زیر ۱۸ سال قانونی شده، متأسفانه این اقدام جهانی هنوز نتوانسته تأثیری بر بی‌حقوقی کودکان کشور ما بگذارد و صاحبان سرمایه به صورت قانونی این مجوز را دارند که از کودکان ما پس از پانزده سالگی بهره‌کشی کرده و از کار این گروه بی‌پناه سود ببرند. در عصری که مدعیان حقوق بشر و دموکراسی به هر بهانه‌ای نظامیان خود را تجهیز کرده و به اقصی نقاط جهان

دل دادن به قواعد و مقررات و سوخت وساز بازار نیست. راه حل روی گرداندن از حضور اجتماعی زنان نیز نیست. راه‌حل نهایی در تدبیرجویی‌های سطحی رایج هر چند آثار مثبتی از حیث «اقتصاد خانواده» - که از مقوله‌های اقتصاد خرد و بورژوازی است - بتوان در آن یافت، نیز نهفته نیست. راه‌حل واقعی عمل‌گرایانه به‌رغم هر انتخاب مناسب در صحنه‌های زندگی، در مبارزه علیه نظامی است که یا ستم می‌آفریند یا تناقض. راه‌حل مبارزه‌ی رهایی‌جویانه‌ی زنان در متن مبارزات دموکراتیک و طبقاتی است.

اگر می‌توانیم با زنان در جامعه این‌گونه سخن بگوییم، با کودکان نمی‌توانیم. در اینجا سرشت تناقض‌آمیز برای کودکان قربانی شده در نظام سرمایه‌داری ابعادی هولناک به خود می‌گیرد. کودکان وقتی کار می‌کنند، حتا اگر کارشان توأم با تکدی‌گری و جلب ترحم کمتر موفق در این شهرهای بی‌ترحم باشد، درآمدی به دست می‌آورند. بخشی از این درآمد به جیب مراقب‌ها و سرگروه‌های سازمان‌دهی کودکان خیابان و بی‌پناه می‌رود؛ اما بخشی از آن برای زنده ماندن و رفع گرسنگی شکمی و احیانا کفش و لباس و اسباب‌بازی محقرانه او به کار می‌رود. در میان حدود ۷۰۰ هزار کودک کار و خیابان تمام‌وقت و نیمه‌وقت در ایران البته سهم مهمی نیز مرکب از کودکانی‌اند که باید حاصل کار خود را به کمک به معیشت خانواده‌ی خود اختصاص دهند. بعضی از آن‌ها واقعا سرپرست خانواده‌اند. من آمار دقیق و برآوردهای آماری خود را در این مورد گم کرده‌ام، اما شمار آنان قابل‌توجه است. آن‌ها از پدر و مادر یا خواهر و برادر سالمند، از کار افتاده، معلول یا معتاد خود نگهداری می‌کنند. آن‌ها راهی جز این کار ندارند: «به کجا رود کبوتر که اسیر باز باشد».

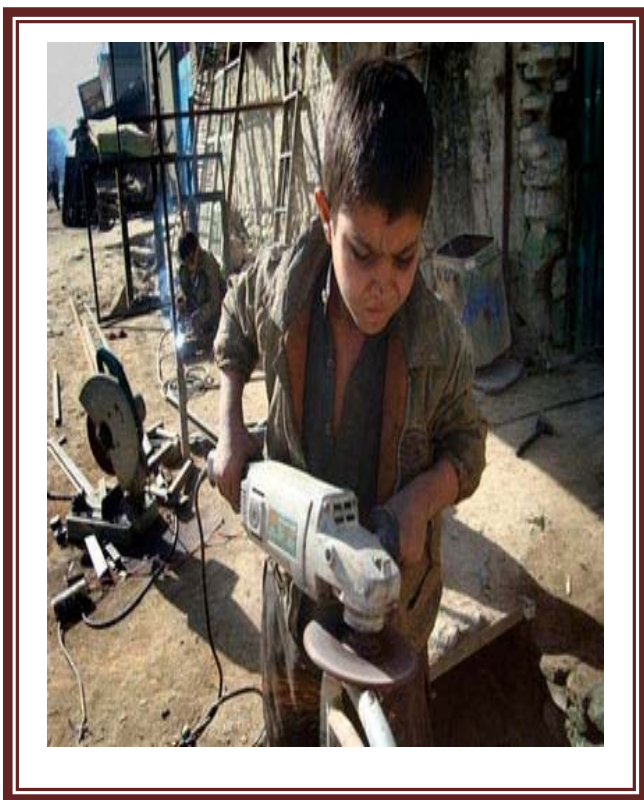
بدبختی نهفته در تناقض از همین جا ناشی می‌شود. این کودکان، این «گنجشکان خیابان» به واقع قربانی هیچ چیز نیستند مگر هم‌دستی ستم سرمایه و بی‌اعتقادی دولت‌ها به فعالیت‌های رفاهی و خدماتی بی‌بازده اما انسانی؛ اما نه دولت و نه سرمایه‌داری‌ای که به نوبت از پشتیبانی و شرکت این و آن دولت بهره‌مند می‌شود، حاضر نیستند نتایجی ناشی از حیات اقتصادی

## سرمایه‌داری و تناقض کار کودک

فریبرز رییس‌دانا

نظام سرمایه‌داری تناقض‌های عجیب و حل‌ناشدنی‌ای دارد. شماری از آن‌ها جهان شمول‌اند و شماری به کشورهای مختلف در رده‌های مختلف توسعه، گروه‌های فرهنگی و مناطق اجتماعی تعلق دارند. یکی از این تناقض‌ها حضور زنان در بازار کار است. سرمایه‌داری بی‌تردید نسبت به نظام‌های پیشین در خود امکانات بیشتری برای آزادی و فعالیت زنان دارد زیرا به نیروی کار مزدوری وابستگی اساسی دارد و ضمناً در فضای آزادی‌های سیاسی و اجتماعی‌ای که با آن عجین است، واکنش دیالکتیکی مبارزه‌ی زنان برای رهایی واقعی شکل می‌گیرد. این تناقض به این صورت بروز می‌کند که وقتی زنان به زبان اقتصاد بورژوازی که در این جا زبانی ناگزیر است، به «بازار کار» وارد می‌شوند با افزودن بر عرضه‌ی نیروی کار موجب کاهش دستمزد پولی می‌شوند. اگر وارد این بازار نشوند با روال دگرگونی تاریخی جامعه ناسازگاری کرده‌اند. این به جای خود اما فشار هزینه‌های زندگی و ضرورت یافتن شماری از کالاها و خدمات مصرف و نیازهای رفاهی و خدماتی آموزشی و بهداشتی که اقتصاد سرمایه‌داری با کالایی کردن همه چیز آن را از مردم دریغ می‌دارد، موجب می‌شود که زنان راهی بازار کار شوند و با شرایط نامناسب‌تر مربوط به دستمزد ساعات کار محیط کار و شرایط اجتماعی فرهنگی آن ناگزیر کنار بیایند. به این ترتیب آن‌ها از حیث فردی منافع خود را در می‌یابند اما از حیث جمعی آن را تخریب می‌کنند. چه بسا بر اثر کار زنان هزینه‌های ناخواسته‌ی تحمیل شده به خانواده مانند هزینه‌های نگهداری کودک، درمان بیماری‌ها، هزینه‌های کمک‌خانه‌دار برای شست‌وشو و خدمات خانه، هزینه‌های ناشی از بی‌توجهی به امور منزل بخش قابل‌توجهی از دریافت زنان را به خود اختصاص می‌دهد. راه‌حل این تناقض سهیم شدن به ستم ناشی از تناقض سرمایه‌داری یا

دارند. اگر از زنان می‌توانیم بخواهیم به جای این در و آن در زدن و تسلیم شدن و خود را پایین دیدن باید به‌رغم دل دادن به واقعیت معیشتی علیه نظام سیاسی و اقتصادی متحد شوند و وجدان جمعی خود را تحکیم بخشند، این را از کودکان نمی‌توانیم بخواهیم. آن‌ها نیاز به شنیدن موعظه‌های ما ندارند. بیشتر از موعظه لازم دارند از سر و کول‌مان بالا بروند و بازی کنند. حتا زنان نیز به تنهایی نمی‌توانند پندهای روشنفکرانه و فیلسوف‌مآب را بشنوند و عمل کنند. آن‌ها در حصار تحجر و تعصب و خرافه، زور و سرکوب و نیرنگ گیر افتاده‌اند. وضع کودکان که روشن است. همه‌ی آن‌ها به ویژه گنجشگان خیابان نیاز به یاری عملی ما دارند. تدوین نظریه‌ها بر مبنای تجربه و نظریه و برای آزمون شدن در عرصه‌ی خیابان، در حوزه‌های مسایل کودک، خود بخشی از پراکسیس است.



خود را که منجر به تولید و ثروت‌اندوزی بر مبنای کار کودکان شده است، برعهده گیرند. اکثر آن‌ها وجود چنین پرنده‌های بی‌بال و پر معصوم را انکار می‌کنند. بارها شنیده‌اید که می‌گویند: «متکدیان هر یک چند خانه دارند طلا و جواهر جمع می‌کنند»، «کودکان ریاکارند و پول‌های زیادی را به اتفاق سردسته‌ها یا پدر و مادر واقعی یا ناواقعی‌شان به جیب می‌زنن»، این حرف‌ها فقط گمراه‌کننده نیستند، بلکه بی‌شرمانه‌اند. حتا اگر بتوانند چند موردی هم متکدی موفق را نشانه کنند.

تناقض وقتی ظاهر می‌شود که بازداشتن کودکان از کار کردن، چنان که روز لغو کار کودک تبلور انسانی آن است، به منزله‌ی بیچاره کردن اعضای نیازمند خانواده است؛ اما اجازه دادن به کار کودکان (این‌که کودک را زیر ۱۵ سال، یا زیر ۱۸ سال می‌گیریم؟ بستگی به شرایط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی دارد) یعنی اجازه دادن به رواج نانسان‌گرایی روابط ناسالم، خطرهای جنسی و جسمی و روحی برای کودکان و چشم بستن به روش‌های سنگدلانه‌ی سوداندوزی سرمایه‌داری. در ایران کارگاه‌های زیادی هستند که از کار سازمان یافته‌ی کودکان استفاده می‌کنند که شامل قالی‌بافی، رنگ‌رزی، صنایع دستی، جوراب‌بافی، نجاری، آجرپزی، نانوبایی، ساختمان‌سازی، کار در مزرعه و باغ و نگهداری حیوانات و جز آن می‌شود. همه‌ی آن‌ها سنگدلانه‌اند، اما لزوماً مبتنی بر کار مزدوری کودکان توسط سرمایه‌داران نیستند، چه بسا کودکان در کنار والدینشان کار می‌کنند؛ اما این ستم سرمایه‌داری در شکل توسعه‌ی ناموزون آن است که به هر حال بر همه‌ی شکل‌های کار، حتا شکل‌های سنتی و خانوادگی آن، سایه‌ی شوم خود را می‌اندازد.

ورود کودکان به بازار کار به ویژه بازاری که به دست‌های ظریف و ظرفیت مزدپذیری محدود آنان نیاز دارد به هر حال بنا به قانون ستمگرانه‌ی بازار عرضه و تقاضا، موجب افت دست‌مزد‌های پولی می‌شود؛ اما عدم ورود آنان به این بازار خانواده‌ها را بیچاره می‌کند. در جهان ۲۷۰ میلیون کودک کار وجود دارند هم سرمایه‌داری و هم خرده فرهنگ‌های به جا مانده از دوران پیشاسرمایه‌داری و هم خانواده‌های قربانی شده به کار اینان نیاز

## چرا کار کودک

علیرضا ثقفی

اولین سوالی که در مورد کار کودکان مطرح است، این است که اساساً چرا کار کودک به‌رغم آن که به لحاظ تمام قوانین بین‌المللی و قوانین داخلی کشورها بیش از ۵۰ سال است که به طور گسترده ممنوع شده است، اما شاهد آن هستیم از سال‌های ۱۹۹۰ به بعد، کار کودکان در حال افزایش است و آمار کودکان کار هر روز بیشتر می‌شود و طرفداران حقوق کودکان که همواره با کار کودک مخالف بوده‌اند، هر روز بیشتر به ناتوانی خود در برابر لغو کار کودک اعتراف می‌کنند.

امروز دیگر برخی ای طرفداران حقوق کودکان از لغو کار کودک کمتر حرف می‌زنند، بلکه از آن صحبت می‌کنند که کار کودک قانون‌مند شده و به رسمیت شناخته شود، برای آن حقوقی معادل کار بزرگان در نظر گرفته شود و از بیمه‌های اجتماعی برخوردار باشند و ...

هر چند قبل از ظهور سرمایه‌داری کار کودک به صورت خانه‌شاگردی یا همراه با خانواده وجود داشته است؛ اما آن نوع کار بیشتر جنبه آموزشی و ورود به زندگی را داشت و در حقیقت کودکان بخشی از دوران آموزش خود را به آن صورت می‌گذرانده‌اند.

از ابتدای ظهور سرمایه‌داری، کار کودک به صورت منظم و مزدبگیری در آمد و کودک در مقابل دستمزد مختصری خریداری شده و در اختیار صاحب سرمایه قرار می‌گرفت. با گسترش سرمایه‌داری و حرص سیری‌ناپذیر آن، کار کودک به عنوان منبع ارزان ایجاد ارزش اضافی، به شدیدترین وجه مورد استثمار قرار گرفت.

به همین خاطر و در زیر فشار افکار انسان‌دوستانه و اعتراضات کارگران، در انگلستان مهد سرمایه‌داری کار کودکان در سال ۱۸۶۸ (کودکان زیر ۱۴ سال) ممنوع شد و محدودیت‌های زیادی

برای آن در نظر گرفته شد. در سال‌های بعد به‌خصوص در نیمه‌ی قرن بیستم، تحت تاثیر گسترش افکار سوسیالیستی و بلوک شرق، کار کودکان زیر ۱۷ یا ۱۸ سال ممنوع اعلام شد، در بسیاری از کشورها قوانین سختی برای ممنوعیت کار کودک وضع کردند ... این قوانین، کم و بیش تا سال‌های قبل از دهه ۹۰ تا حدودی رعایت می‌شد ...

با آن که همگان می‌دانند وادار کردن کودکان به کار، یکی از خیانت‌بارترین و وحشیانه‌ترین نوع ستم است، اما چرا این امر همچنان تداوم می‌یابد و مراکزی همانند بهزیستی یا شهرداری‌ها به فکر آن می‌افتند که آنان را در لباس متحدالشکل، همانند کارگران شهرداری و رانندگان اتوبوس‌ها و غیره در آورند تا به کار آن‌ها به طور کامل رسمیت بخشند و دیگر زشتی و صورت جنایت‌کارانه‌ی آن را از میان ببرند ...

اولین مساله آن است که کار کودک یکی از پردرآمدترین و بی‌دردسرتترین کارهاست که می‌توان از آن استفاده کرد. کار کودک به‌عنوان منبع لایزال و قابل جایگزینی به وسیله‌ی ساز و کار طبیعی جامعه انسانی، کالایی است قابل فروش که همواره و با ارزان‌ترین قیمت، قابل خریداری شدن است. حال این خریداری یا از طریق خریداران حرفه‌ای نیروی کار است که با آگاهی از این امر با تهیه ساده‌ترین ابزار تولید (توزیع) می‌توانند از این کار استفاده کنند و سود خوبی را برای خود فراهم کنند، یا از طریق نزدیکان کودک (پدر و مادر و سایر اعضای خانواده) که تنها با تامین یک یا دو وعده غذای ارزان و سرپناهی ساده بتوانند از کار کودک استفاده کنند. اکنون سرمایه‌داری با تمام وجود و به خوبی دریافته است که مهم‌ترین منبع کسب درآمد و اساسی‌ترین عنصر برای انباشت سرمایه، نیروی کار ارزان است. هر چند که نظام سرمایه‌داری در دوران اولیه‌ی خود به این باور رسیده بود و استفاده از کار کودکان در سراسر قرن ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ در اروپا که مهد سرمایه‌داری بود، امری معمول و پذیرفته شده بود. استفاده از کار کودکان در قرن نوزدهم آن‌چنان در سراسر اروپا به صورت وحشیانه و آزمندانه صورت می‌گرفت که یک گزارش نمایندگان

۱ - در دوره‌ی اخیر به‌خصوص پس از جهانی شدن نظام سرمایه‌داری (از قرارداد نفتا در سال ۱۹۹۲ به بعد) (۱) و خصوصی شدن تمام خدمات عمومی از جمله آموزش و پرورش، هر روز امر تحصیل و فراهم کردن شرایط تحصیل برای نوباوگان و کودکان سخت‌تر می‌شود و با کاهش درآمد خانواده‌های کارگری - فراهم کردن شرایط تحصیل (از) قبیل مکان مناسب برای زندگی، وسایل آموزشی و تحصیلی، نظیر کتاب، دفتر، قلم و کاغذ و دیگر هزینه‌های تحصیلی مدارس که به خاطر طرح‌های خصوصی‌سازی کلا به گردن دانش‌آموزان است (بارها دروغ‌گویی مسوولان در این زمینه ثابت شده است که بر طبق قانون کسی حق دریافت وجهی ندارد) و ثبت‌نام کودکان در مدارس در برگرفته‌ی هزینه‌هایی است که از عهده خانواده‌های کارگری خارج است. در نتیجه کودکی که نتواند به مدرسه برود و هیچ مرکزی برای گذران اوقات خود نداشته باشد، به صورت عادی زمینه‌ی جذبش برای بازار کار فراهم است.

۲ - طبقاتی شدن تحصیل که آن هم ناشی از همان خصوصی شدن است، سبب شده تا امکانت تحصیلی مخصوص عده‌ای باشد که توان اقتصادی بالاتری دارند و معلم‌های آموزش دیده و کارآمد تنها نصیب مدارس خصوصی شود. محیط آموزشی مدارس خصوصی یا مدرسی که در اختیار اقشار مرفه‌تر است به استانداردهای آموزشی نزدیک‌تر باشد و هر چه از مناطق رفاه دورتر می‌شویم، استانداردهای آموزشی پایین آمده و مسوولان آموزشی نیز از درجه مهارت آموزشی و شیوه‌های علمی آموزشی کمتری برخوردارند تا آن حد که در شهرستان‌ها و روستاهای دورافتاده، هنوز شیوه‌های چوب و فلک و خشونت‌های قرون وسطایی حاکم است. همچنین در مدارس مناطق جنوبی شهرهای بزرگ، شیوه‌های آموزشی همراه با تنبیهات بدنی در اکثر مدارس جریان دارد که نمونه‌های آن، به‌رغم جلوگیری‌های شدید و غلیظ مسوولان آموزشی از رسانه‌ای شدن این گونه اخبار، به مطبوعات و مجلات و فیلم‌های اینترنتی و ... درز کرده است.

۳ - این فضای خشن مدارس مناطق فقیرنشین همراه با فقر شدید خانواده‌ها در تامین وسایل اولیه آموزشی و نبودن هیچ

پارلمان انگلستان اذعان می‌دارد که این امر با شدیدترین وجه ادامه دارد و تداوم استفاده از کار کودکان می‌رود تا نسل آینده را با کمبود سرباز و نیروی لازم برای حفظ حاکمیت سرمایه‌داری مواجه کند. استعمار وحشیانه‌ی کار کودک در قرن ۱۹ آن چنان شدید بود که دره‌های زیبای یورکشایر منچستر، این مهد نساجی را استخوان کودکانی پر کرده بود که در زیر فشار کار سرپرستان و شلاق‌های آنان برای کار، جان خود را از دست می‌دادند. همین امر سودپرستان نظام سرمایه‌داری را بر آن داشت که با نگرانی به آینده‌ی حفظ حاکمیت خود بپردازند و کار کودک را از آن جهت محکوم کنند و آن را محدود نگه دارند تا نیروی لازم برای حفظ نظام سرمایه‌داری به صورت سرباز و پلیس در اختیار داشته باشد ... و تداوم و حفظ نظام استعمارگرانه را با استفاده از نیروی کار لازم برای بازتولید کل نظام سرمایه‌داری در اختیار داشته باشد. هرچند با مبارزات کارگران در سراسر قرن بیستم برای زندگی بهتر، کار کودک در بسیاری از کشورها لغو یا محدود شد، اما با افزایش بحران‌های سرمایه‌داری بار دیگر در انتهای قرن بیستم و ابتدای قرن بیست و یکم این بهره‌کشی دوباره زنده شده و عمده فشار آن بر کودکان کشورهای تحت سلطه قرار دارد.

### کودک کار محصول چیست؟

اولین سوالی که وجود دارد آن است که کودک کار محصول چیست و از کجا به وجود می‌آید؟ با پیشرفت تکنولوژی و گسترش علوم ضرورت آموزش به نسل جدید همواره گسترده‌تر شده است، در دوران سرمایه‌داری که تخصص در رشته‌های مختلف صنعتی و اجتماعی به امری ضروری تبدیل شده است، نظام آموزشی باید برای جایگزین کردن نیروی کار جدید به جای نیروی کار قدیمی، به کودکان و متولدان جدید، مهارت‌های لازم را برای استفاده از نیروی کار آنان بیاموزد ... مساله‌ی آموزش و پرورش در دوره‌ی سرمایه‌داری از اهمیت زیادی برخوردار شده است که در بخش بعدی بدان خواهیم پرداخت؛ اما در این جا به چند مساله باید اشاره کنیم.



بازتولید می‌شوند تا سرمایه‌داران و صاحبان ابزار تولید، همواره بتوانند از درون این نیروی ذخیره کار، برای خود نیرویی سربه‌راه و مطیع را انتخاب کنند. کودک کار که از همان ابتدا مجبور است حاکمیت بی‌چون وچرا و ازلی مانند سرمایه را بپذیرد، بهترین نیروی سر به راه برای انجام سخت‌ترین کارهایی است که به او سپرده می‌شود.

۵ - اما کودک کار تنها به وسیله‌ی صاحبان سرمایه به طور مستقیم تحت استثمار و ستم قرار نمی‌گیرد - بلکه نظام سرمایه‌داری با فشار فزاینده بر نیروی کار بالغ و تامین نکردن ضروری‌ترین وسایل معاش کارگران شاغل - آنان را وادار می‌کند تا از نیروی کار فرزندان خود، جهت تامین ضروریات ادامه‌ی حیات استفاده کنند. بسیاری از کودکان کار توسط والدین و سرپرستان خود به کار گمارده می‌شوند که در حقیقت به صورت غیرمستقیم تحت استثمار سرمایه‌داری قرار دارند. نیروی کار ارزان که مجبور است با پایین‌ترین نرخ ممکن خود را در معرض فروش قرار دهد تا ابتدایی‌ترین امکانات زندگی را فراهم کند، از آن‌جا که قیمت آن در جامعه در حدی نیست که بتواند زندگی خود را ادامه دهد، به ناچار از نیروی کار فرزندان خود برای تداوم و تامین این زندگی حداقلی استفاده می‌کند، کودکانی که همراه والدین خود به شغل‌هایی همانند قالی‌بافی، واکس‌زنی، دست‌فروشی، جمع‌آوری زباله و کوره پزخانه‌ها و ... می‌روند نقش تکمیلی برای تامین معاش خود و خانواده را دارند. آن‌ها به صورت منظم و سیستماتیک مورد استثمار قرار می‌گیرند و در انتها نیروی کار والدین خود را بازتولید می‌کنند و جایگزینی مناسبی برای تداوم همان کار هستند.

۶ - آیا نظام موجود می‌تواند مساله کودکان کار را حل کند؟

در آمارهای سازمان‌های جهانی گاه مطالب جالب و دیدنی، قابل مشاهده است. به‌عنوان مثال آمارهای مربوط به کمک به کودکان کار یا ایجاد نهادهای غیردولتی برای کمک به این کودکان و ایجاد شبه مدارس و یا مراکز نگهداری و ... این نوع کمک‌ها که

چشم‌اندازی برای امکان ادامه تحصیلات، به‌خصوص تحصیلات عالی، زمینه‌ی ساده‌ی ترک تحصیل و یا حتی وارد نشدن به مدرسه را در بسیاری از خانواده‌های کارگری فراهم می‌کند، به گونه‌ای که طبق آمار رسمی و مقایسه‌ای (۱۴ میلیون دانش آموز از تعداد ۱۸ میلیون کودک در سن تحصیل در حال تحصیلند) بیش از ۴ میلیون کودک در سنین تحصیل، جدا از محیط‌های آموزشی هستند. این آمار مربوط به کشور ما است، در سایر کشورها به خصوص در آن مناطقی که خصوصی‌سازی آموزش و پرورش کاملاً انجام شده و در مناطقی از جهان که دارای تکنولوژی عقب‌مانده‌تر هستند، آمار کودکان کار هر روزه رو به افزایش است. در آخرین آمارهای سازمان جهانی کار نزدیک به ۳۰۰ میلیون کودک کار در سطح جهانی وجود دارد (که البته آمار واقعی بسیار بیشتر از این است)

۴ - نظام سرمایه‌داری، همانند تمام نظام‌های ماقبل خود، به طور ضروری باید نیروی کار را جهت تداوم تسلط خود بازتولید کند و همواره باید نیروی کار جدید و آماده‌ای را برای جایگزینی نیروی کار فرسوده و از رده خارج شده به صورت آماده در دسترس داشته باشد. این نیروی کار در رده‌های مختلف از کارگر ساده گرفته تا ماهر و متخصص، ضروری بازتولید نظام سرمایه‌داری است. آن بخش از نیروی کار ساده که باید به کارهای ابتدایی بپردازد، همانند خدمات اولیه نظافت مشاغل کارگران شهرداری یا نظافت منازل تا آبدارچی و شغل‌های کمک‌رانندگی، دست‌فروشی، حمل و نقل و ... کلیه‌ی خدماتی که نیاز به آموزش چندانی ندارد، همواره نیروی کار جدید خود را از میان همان ترک تحصیل‌کنندگان یا کودکان کار بازتولید می‌کند و رده‌های بعدی بازتولید نیروی کار را از میان تحصیل‌کردگان سطح پایین و سپس تکنسین‌ها و رده‌های بعدی آموزشی انتخاب می‌کند و جایگزین مدیران و سرپرستان و ... را از درون متخصصان تحصیلات عالی به رده‌های مختلف و تخصص‌های بالاتر انجام می‌دهند. خیل عظیم نیروی ذخیره کار نیز که برای پایین نگه داشتن دستمزد و ارتش ذخیره کار ضروری است، در هر رده

کار در جهان وجود داشته است. (۱۰ دی ماه ۱۳۹۱، بی بی سی) و بی‌شک از آن سال تا کنون افزایش بسیاری نیز یافته است.

در حالی که کودکان کار هم چنان در سطح خیابان‌ها در حال گسترش‌اند، عده‌ای در سمینارها و در مجامع بین‌المللی مشغول پخش جوایزی نظیر خرس طلایی و مدال نقره‌ای و جوایز کلان برای نهادهای خودساخته و افرادی به نام کمک به کودکان کار هستند، جوایزی که به اصطلاح خدمتکاران و دارندگان دفتر و دستک‌های آن‌چنانی به نام کودکان کار می‌گیرند، هیچ تاثیری در تغییر زندگی خود کودکان کار ندارد، آن‌ها کودکان کار را وسیله‌ای برای برگزاری سمینارها، مسافرت با هواپیما در فرست کلاس‌ها و شرکت در مجامع بین‌المللی و بریز و بپاش به نام کودکان کار کرده‌اند و جوایز کلان را به نام آنان میان خود تقسیم می‌کنند، بدون آن‌که هیچ سودی به کودکان کار برسد. این مساله هم مانند بسیاری از مسایل دیگر وسیله اعاشه و گذران زندگی عده‌ای عقب‌افتاده از زرق و برق‌های سرمایه‌داری شده است تا بدین وسیله عقب‌افتادگی خود را جبران کنند و البته وجدان نداشتی خود را هم ارضا کنند که برای کودکان، کار انجام می‌دهند ... کل نهادهای کمک به کودکان و تعداد کودکی که تحت پوشش دارند آن‌قدر نا چیز است که تنها به درد تبلیغات رسانه‌ای همان حافظان نظم موجود و شب‌نشین‌ها با یاد کودکان می‌خورد.

اما مهم‌ترین مساله در مورد کودک کار، پذیرش نظام سرمایه‌داری به عنوان نظامی ابدی و لایتغیر از جانب این کودکان، هم چون نظامی آسمانی است. نظام سرمایه‌داری با بهره‌کشی بی‌امان از کودک، به او چنین تلقین می‌کند که تو محکوم به کارکردن برای دیگران به دنیا آمده‌ای. توتنها می‌توانی استثمار شوی و غیر از این راهی برای تو نیست. تو باید به نظم و نظام حاکم بر جامعه و روابط غیرانسانی تن بدهی و تو وجودی هستی برای رفاه دیگران.

نظام سرمایه‌داری و مزدوران فرهنگی سینه‌چاک آن هرچند می‌توانند برای استثمار نیروی کار و تبعیض‌های مختلف،

گاه با آب و تاب و با تبلیغات زیادی همراه است اگر به طور دقیق مورد مطالعه قرار گیرد، هیچ‌گاه نتوانسته است بیش از چند درصد از کودکان کار را در برگیرد. کمک‌های خیریه‌ای که این کودکان دریافت می‌کنند، آن قدر ناچیز است که در برابر خیل عظیم کودکان کار و محرومیتی که آن‌ها تحمل می‌کنند، اصلا به حساب نمی‌آید. در کشور خودمان با آمار ۲/۵ تا ۳ میلیون نفر کودک کار (۲) بر طبق آمارها، تنها هشت مرکز حمایت از کودکان با ظرفیت پشتیبانی از یازده هزار کودک به طور مستقل فعالیت دارند. در سراسر جهان نیز این آمار همانند و مشابه همان است. در هند با داشتن بیش از پنجاه میلیون کودک کار، کمک‌های سازمان‌های بین‌المللی و نهادهای خیریه‌ای کمتر از یک میلیون کودک را دربر می‌گیرد. (هر چند این آمار کودکان ۱۴ تا ۱۸ سال را در بر نمی‌گیرد، زیرا که در قوانین بسیاری از کشورها کار کودکان بیش از ۱۴ سال مجاز شمرده شده است) ... (۳)

بر طبق گزارش سازمان جهانی کار در افریقای سیاه از هر ۴ کودک یک نفر آن‌ها کار می‌کنند و آمار کودکان کار در این منطقه افزایش یافته است. طبق این آمار ۱۲۰ میلیون نفر از کودکان که وارد بازار کار شده‌اند، مشغول به کار تمام وقت هستند. ۶۱ درصد این کودکان در آسیا، ۳۲ درصد در افریقا و ۷ درصد در امریکای لاتین زندگی می‌کنند. قاچاق انسان از راه‌های عمده وارد کردن این کودکان به بازار است، استفاده نظامی از کار کودکان، کارگری برده‌وار، روسپی‌گری و فروش اعضای بدن کودکان از دیگر سرنوشت‌های کودکان قاچاق است. (Whittp:// // WikipeDia)

البته این در حالی است که سن کودک کار به لحاظ برخی اختلافات در نهادهای بین‌المللی متفاوت است. برخی آن را ۱۵ سالگی را مبنا قرار می‌دهند مانند ایران طبق ماده ۷۹ قانون کار ایران، کار کودکان زیر ۱۵ سال ممنوع است؛ در نتیجه کودکان بین ۱۵ تا ۱۸ سال جزء کودک کار به حساب نمی‌آیند؛ اما اگر کودک را زیر ۱۸ سال بدانیم که در بسیاری از کشورها نیز چنین است، بر طبق آمار رسمی در سال ۲۰۰۲، ۳۵۰ میلیون کودک



سرمایه در دوران متاخر مطرح است، کلیه‌ی موانع صدور سرمایه به کشورهای دیگر لغو شده، خصوصی‌سازی منابع انرژی و تمام اقتصاد به رسمیت شناخته شده و موانع گمرکات برداشته شده و هر گونه مانع محیط زیستی در برابر سرمایه‌گذاری شرکت‌های بزرگ جرم محسوب می‌شود و حقوق کارگران در این شرکت‌ها تابع هیچ ضابطه‌ای نخواهد بود، مگر قرارداد فی مابین استخدام کننده و استخدام شونده. مفاد همین قرارداد نفتا بعدا به صورت برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی آمد.

## دنیای کودکان کار

عبداله وطن‌خواه

نوشتن در باره‌ی کودکان کار، با آن‌که خود زمانی به دنیای آنان تعلق داشته‌ای، بسیار سخت است، زیرا وقتی بزرگ می‌شوی، دیگر به دنیای کودکان تعلق نداری و تنها به خاطر آن‌که به دنیای کار تعلق دارند و تو نیز هنوز از راه کار کردن امرار معاش می‌کنی، می‌توانی با آنان در سرنوشت سهیم باشی و به آنان تعلق خاطر داشته باشی و در چهره‌های سوخته‌شان و دست‌های کوچک ورزیده‌شان هم‌زمان مشترکی را ببینی و آرزومند دانایی بیشتر و رهایی زودترشان شوی. دوران عضویت من در دنیای کودکان کار، به رغم همه‌ی زشتی‌ها و پلشتی‌ها و پینه‌های زودرسی که بر دست و دل نشاند، دورانی بهتر از دوران کنونی کودکان کار بود. شاید در نگاه اول این حکم غلط جلوه کند، اما ابتدا حرفم را بخوانید و بدانید و سپس به نقد و چالش کشید که: از دنیای کودکان کار دور افتاده‌ام و درکی ابتر و ناقص را هنوز یدک می‌کشم و... من اما هراسم از این است که بیوگرافی‌نویسی کنم.

در آغاز فراموش نکنیم روابط شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، هنوز که هنوز است، به رغم شیوه‌ی مسلط بودنش، به طور تام و تمام در ایران مستقر نیست؛ یعنی مناسبات و روابط ناب و ویژه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری که باید‌هایی را یدک می‌کشد، در کشورمان

پهانه‌های رنگارنگ بتراشند و آن را مشت بسته‌ی بازار قلمداد کنند و قانون هفت کفن پوسانده‌ی عرضه و تقاضا را به ترفند و برای گمراهی اقشار عقب‌مانده مطرح کنند؛ اما در مورد کار کودکان این عربان‌ترین جنایت، نمی‌تواند پرده‌پوشی کند و به همین جهت نهادهای رنگارنگ و متنوعی برای دفاع از حقوق کودک به راه می‌اندازند، مقابله‌نامه‌های حقوق کودک امضاء می‌کنند و بودجه‌های کلان برای کمک به کودکان تصویب می‌کنند، صندوق حمایت از کودکان به راه می‌اندازند و هنرپیشه‌های رنگارنگشان را در کنار کودکان گرسنه آفریقا وادار به عکس گرفتن می‌کنند تا این همه جنایت در حق کودکان را بیوشانند. همان نظامی که خود به وجود آورنده و گسترش‌دهنده‌ی کودک کار و خیابان است، هنگامی که به مشاهده این پدیده می‌نشیند به گریه و زاری می‌پردازد، اشک تمساح می‌ریزد و گویا دیگران یا پدر و مادر این کودکان مقصرند که آن‌ها را به صورت کودک کار به دنیا آورده‌اند. در حالی که دلایل و مدارک بدون هیچ ابهامی نشان می‌دهد که این پدیده مربوط به نظامی استثمارگرانه و سودطلبی و منفعت‌پرستی سرمایه‌داری است، اما نظام سرمایه‌داری با ترفندهای مختلف می‌خواهد از زیر بار آن شانه خالی کند و آن را به کمک‌های داوطلبانه مردمی واگذار می‌کند. کمک‌های داوطلبانه‌ی مذهبی یا صدقه‌های سلامتی سرمایه‌داران که البته این کمک‌ها هم نه به دست کودکان کار یا نهادهای مستقل دفاع از حقوق کارگران می‌رسد. بلکه بیشتر به دست نهادهای وابسته به محافل قدرت و متولیان خودخوانده همان نظام سرمایه‌داری می‌رسد و دلالت و واسطه‌های به اصطلاح نهادهای غیردولتی کمک‌هایی دریافت می‌کنند که اغلب به نام کودکان اما سر از حساب‌های شخصی این دلالت و واسطه‌ها در می‌آورد و به ندرت و در حد بسیار کوچک به دست کسانی می‌رسد که به طور واقعی دغدغه کودکان را دارند.

(۱) قرار داد نفتا در سال ۱۹۹۲ بین ایالات متحده و کانادا و مکزیک بسته شد در این قرار داد که به عنوان آغاز جهانی‌سازی

آن زمان ما نیاز داشتیم یاد بگیریم که دست‌مان به جیب خودمان برود و نان‌آور بودن پدر را لمس کنیم و شریک زندگی خانوادگی باشیم و به خواسته‌های کوچک و کودکانه‌مان جامه‌ی عمل ببوشانیم. تویی کوچک برای هفت سنگ، طوقه‌ی کهنه‌ی دوچرخه‌ای و تکه سیم مفتولی برای راندن و پز دادن هنگام عبور از مانع، کوزه یا گلدان شکسته‌ای برای «لیس پس لیس»، گچ یا ذغالی برای دوزبازی<sup>۱</sup>، چوبی و آجری برای الک دولک<sup>۲</sup>، مجالی برای گرگم به هوا، ریالی برای کرایه دوچرخه یا چرخ و فلک سواری یا بامیه‌ی خاک خورده را رندانه برای تصاحب بیشتر و بیشتر خوردن، سرفالی برداشتن و اسکیمویی<sup>۳</sup> را در هوای داغ تابستان لیسیدن و لذت بردن یا تلاش برای هرچه زودتر خواندن کتاب داستان کرایه‌ای، قبل از آن که تمام دو ریال پول هفتگی را فدای آن کنیم. آری پدر آن زمان کم یا زیاد چیزی بر سفره می‌نهاد و همگی ارتزاق می‌کردیم، بی آن که بدانیم اسیران گرسنگی پنهان و سوء‌هاضمه هستیم.

امروز برای درک کودکان کار، باید قبل از هرچیز به تفاوت اول برگشت، آن‌جا که گفتیم: ما به خواست و تمایل خود و به سبب نیاز کار می‌کردیم. شرایط اقتصادی و اجتماعی امروز جایی برای خواست و تمایل نگذاشته و اجبارا کودک کار برای رفع نیازهای اولیه ناچار باید تن به کار دهد.

کودکان کار برخاسته از بستر ناهنجاری‌های اجتماعی، بی‌هیچ چون و چرایی اسیر گرسنگی، بی‌سواد و بد یا بی‌سرپرستی در اجتماعی پر تضاداند. اکنون نمادهای توسعه‌ی شهری دیگر تنها به شمال شهر تعلق ندارد و ساخت فرهنگسرا و پارک و بوستان و تفرجگاه در جنوب شهر و بزرگراه‌های متصل به هم در دور تا دور شهر، ظاهرا تفاوت شمال و جنوب را منتفی کرده، اما سرمایه‌ی رانت‌خوار و دلال تجاری سفره‌ای گسترانده، روابط اجتماعی تغییر یافته و عمق تضادهای طبقاتی که خواسته و ناخواسته چون هوا در مقابل دیدگان ایستاده و بدون نیاز به درکی طبقاتی خارج‌گونه بر چشمانت می‌نشیند، در این سفره جلوه‌گری می‌کند. نیاز سرمایه به بازار مصرف و سرمایه‌گذاری در تکنولوژی مصرفی اینک به طور ریشه‌ای بازی‌ها و سرگرمی‌های کودکان را دگرگون

حاکم نیست. البته این ادعا بحث خاص و مشخص خود را در جای خود می‌طلبد. گرچه برای من در مقایسه‌ی شرایط زیستی کودکان کار سه یا چهار دهه‌ی پیش با اکنون، نمود مادی خود را به خوبی نشان داده است.

من عضویتیم را در دنیای کودکان کار در ده سالگی و در مغازه‌ی میوه و سبزی فروشی‌ای که پدر پس از اخراج از شرکت سرشت و بی‌سرانجامی‌اش در کفش وطن، با اجاره راه انداخته بود. ابتدا در سه ماه تعطیلی تابستان و سپس به‌طور نیمه وقت آغاز کردم و رابطه‌ی سببی‌ام، هیچ‌گاه نتوانست مانع از بروز خشونت لفظی شود. چنان‌که هنوز برخی از سرخوردگی‌های نهادینه شده در درون خویش را یدک کشی از آن دوران می‌دانم. اولین تفاوت آن دوران این بود که ما به خواست و تمایل خود و نیز به سبب نیاز مالی وارد بازار کار می‌شدیم و عمدتا در نزد اقوام و آشنایان و با نظارت بزرگان کار می‌کردیم. دوم برداشت خاصی از واژه‌ی «کودکان کار» با بارمعنایی امروزی شاید تنها در بین خواص جوینده و کنشگر روابط موجود اجتماعی، موجودیت داشت. سوم از نگاه عام اجتماعی ما کودکانی مسئولیت‌پذیر و کوشا بودیم و مورد احترام، چهارم حضور باندهای بزه‌کاری فراگیر و عمومی و گریزناپذیر نبود. پنجم با قبول این‌که جمعیت کشور بیش از دو برابر شده، اما به جهت تعمیق بیشتر و گسترده‌تر تضاد طبقاتی در حال حاضر، آمار آسیب‌های اجتماعی و آسیب‌دیدگان اجتماعی به جای بیش از دو برابر، چند ده برابر شده و عنوان کودکان کار تداعی‌گر، اجتماعی از کودکان بی‌سرپرست و بدسرپرست، کودک طلاق، عضو اجباری باندهای بزه‌کاری و غیره است و حامل باری منفی و ضد اجتماعی. باید قبل از هر چیزی با این اصل که اینان همه کودکانند، «کودکان کار» را از بار منفی تحمیل شده بر آن خالی کرد تا هر چه بیشتر عمق جنایت سودطلبانه و سیری‌ناپذیری سرمایه، مشخص‌تر و علنی‌تر عیان شده و شرمساری ناشی از وجود این پدیده به عامل اصلی و اساسی آن، «نظام سرمایه‌داری» برگشته و این سیستم موجود ملامت و شماتت شود.

کودکان کار بسیار زود با دستان کوچک‌شان رنج را لمس می‌کنند و می‌شناسند و نمی‌دانند هزاران چشم با نگرانی آنان را در این پروسه‌ی وحشت‌ناک دنبال می‌کنند تا مبدا اسیر چنگال‌های پنهان باندهای مواد مخدر، دزدی، قاچاق، فحشا، قتل و ده‌ها کوره‌راه‌های آسفالت شده در جامعه‌ی سرمایه‌سالار بشوند. تا این کودکان پدر نشوند، درکی از این چشمان نگران نخواهند داشت.

کودکان کار خبر ندارند سرمایه‌سالاران با ارسال لایحه‌ای به نام {استاد شاگردی} می‌خواهند به طور رسمی و قانونی بر شانه‌های نحیفشان سوار شوند و ممنوعیت کار کودک را زیر پا بگذارند که در مقاله‌نامه‌های سازمان بین‌المللی کار و قانون کار ایران تصریح شده است و با تصویب این لایحه دمار از روزگار کودک کار که هیچ، از پدرش {نیروی کار} نیز در آورد تا نه از تاک نشان ماند و نه از... او نمی‌داند محدودیت ظاهری و فقط نوشته شده‌ی سنی کار کشیدن از کودکان برداشته می‌شود و با یک خط رضایت‌نامه‌ی پدر یا مادرش که از روی اکراه، تمایل یا اجبار و حتی شاید با دست خط دیگری نوشته و گرفته می‌شود، دیگر استفاده از نیروی کارش، پس از شیرخوارگی و برخاستن از گهواره، قانونی و آزاد است و تازه تلخ‌ترین بخش این لایحه‌ی ضدکارگری، الزام نداشتن کارفرماست به پرداخت همین حداقل ناکافی دستمزد! چه به کودک کار چه به پدر ۸۰ ساله‌ی او که هردوشان ظاهراً «با رضایت‌نامه‌ی کتبی و شفاهی پذیرای این فلاکت ناخواسته‌اند. کارفرمای کودک و پدر در این لایحه از بیمه کردن دست و پا گیر هر دو آزاد است و هیچ الزامی به پرداخت حداقل حقوق ندارد. پس چرا فریاد نزنند»: زنده باد آزادی سرمایه، زنده باد دست نامرئی بازار «و» همه‌ی کارگران مزاحم خود را اخراج نکند؟ و برای سود بی‌شمار شاگرد استخدام نکند؟ به کسی چه مربوط شاگرد امروزش کارگر دیروزش بوده؟ ربط این قضیه به دولت چیست؟

کرده و همه‌ی اسباب و ابزار ساده و طبیعی بازی و سرگرمی دیروزین کودکان، از دور خارج شده است. از بازی‌های دسته‌جمعی: یه قل دوقل، الک دولک، گرگم به هوا، گل یا پوچ و یا ... خبری نیست و همین غیبت به ظاهر بی‌ارزش بازی‌های دسته‌جمعی خود حدیث مفصلی از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری‌ست، یعنی پرورش انسان‌های منفرد و جدا از هم و مصرف‌کننده.

کودکان کار نیروهای محروم گذاشته شده از آموزش و تحصیل و بازی‌اند که به جای کودکی کردن، به خاطر کودکی و بی‌تجربگی و خام بودن دانایی‌شان، دستان کوچک و ورزیده‌شان زودتر از هنگام، توسط سودجویان دیده شده است. کودک کار نمی‌داند ثمره‌ی بازتولید پدر در نظام سرمایه‌داری است، نظامی که همیشه به انبوهی از کارگران بیکار {سپاه بیکاران} نیازمند است تا زنجیره‌ی اهرم‌های فشارش را به طبقه‌ی کارگر تکمیل تر کند. کودک کار تنها لقمه‌ای را می‌بیند که برای سیرشدن به دست آورده و هنوز خیرش نیست که از پدر برای صاحب کارش سودآورتر است. کودک کار نمی‌داند موجودیتش ناشی از عدم اجرای قانون اساسی و قانون کار توسط حاکمان است. اگر اصولی که وظیفه‌ی حکومت و حقوق ملت است، مثل اصل ۴۳ قانون اساسی و یا ماده‌ی ۴۱ قانون کار موجود، رعایت می‌شد چه بسا کودک کار هم می‌توانست به جای کار، در کلاس درس بنشیند و درس بخواند و کودکی خود را بگذراند و بر سر سفره پدر سیر شود.

پدیده‌ی کودکان کار هر جا از استثناء خارج شده و به قاعده تبدیل می‌شود، نشان از سیری‌ناپذیری و سودجویی افسار گسیخته‌ی سرمایه‌ی حاکم دارد. کودک کار نمی‌داند بر طبق قانون کار پدرش با ۸ ساعت کار روزانه باید از عهده‌ی مخارج خانواده ۴ نفرشان برآید. او نمی‌داند اکنون پدر ۱۰ الی ۱۲ ساعت و حتی بیشتر کار می‌کند اما نمی‌تواند آهوی گریز پای امروزین انسان را بر سفره حاضر کند.

کاش کودک کار می‌توانست جنسیت خود را خودش انتخاب کند، زیرا تنها چیزی که در این لایحه برق — برق می‌زند و ارضاء‌کننده‌ی جامعه‌ی مردسالار است، جنسیت کارفرماست؛ یعنی کارفرمای زن ظاهراً تنها مجاز به استفاده از کودکان یا کارگران مونث است و کارفرمای مرد مجاز به استفاده از کودکان یا کارگران مذکر! تو گویی این بند، راه ———— و استفاده‌های کثیف را بی‌هیچ خلل و فرجی بسته می‌دارد!

کودکان کار نمی‌دانند همین برق برق زدن، به معنای تبعیض در پرداخت دست‌مزد ناچیزیست که استناد به شاگرد خواهد پرداخت و این تبعیض نیز بر طبق مقاوله‌نامه‌های سازمان بین‌المللی کار آی ال او و نیز حتا قانون کار ایران ممنوع است و باید در مقابل کار برابر، دستمزد برابر پرداخت شود. کودک کار بی‌خبر است که هر امتیازی را که پدرش بر اثر مبارزه به دست آورده بود، در سراسر جهان در حال از دست دادنش است. او نمی‌داند سرمایه سن بازنشستگی پدر را بالا برده و حضور خیابانی و اعتراض قانونی کارگران متشکل فرانسه و پرتغال و... هم سودی نداده است. او نمی‌داند سرمایه‌ی در همه جای مستقر، بودجه‌های بهداشتی را کسر کرده و در این جا نیز اگر بیمار شد، پدر باید در بیمارستان‌های اختصاصی خودش، نیز فرانشیز پرداخت کند.

بباید همه‌ی این اخبار تلخ را از کودکان کار پنهان کنیم تا اگر شد نفسی به کودکی بکشند.

با آرزوی آن‌که کودکان تنها کودکی کنند و بازی!

۱- نام چند بازی قدیمی

۲- اسکیمو نام بستنی کوچک یخی بود که دوره گردهایی درون یخدان‌های چرخدار در محلات می‌فروختند.

## بازیافت

پدرم می‌گوید  
چشم اگر تیز کنی  
خواهی یافت  
بخت خود را ز همین مزبله‌ها  
من ولی  
در به در  
در پی سوزاندن این بخت سیاه  
می‌گردم  
می‌دانم  
عاقبت خواهم یافت  
فندکی، کبریتی  
من درون ذهنم  
پی روزی هستم  
که در آن روز دگر  
گر به بخت کسی  
پی موشی ندود  
و نگردد  
پی یک لقمه هزاران کیسه  
شانه کوچک من  
زیر یک گونی پر  
زیر صد بطری بی‌آب و کثیف  
شده فرتوت و مریض  
کودکی پیرم من  
لیک  
باید که بسوزانم  
این بخت سیاه  
خوب باید که بگردد،  
باید  
به کف آرم روزی  
فندکی، کبریتی!

شعر برگرفته از نشریه اینترنتی  
جهان نوین

خیلی هم نگران مباش که با تو نیستم این روزها  
می ترسم غباری بر آینه‌ی دل امیدزایت بنشیند  
بچه‌ای سرگردان و ژنده قبای کوچه را  
بچه‌های گشنه و نابازیگوش را  
یارای زدودن آن نباشد.

راستی پسر

آنها را نه بابایت و نه کسی از رفیقان و خویشانت -

که شاید روزی بشناسیشان -

به قدر و قوت و نیاز یاری نداده است

آنها ویلان خیابان‌های بد اخلاق و

چشم به راه عموهایشان مانده‌اند

پسرکم!

چشمه‌ی تازه گشوده‌ی زلال بی دریغ

به آنها خوب نگاه کن

منتظر من باش و

چشم به راه هزاران کرور گنجشکان ورد جیک جیک گرفته

که دانه‌هایشان را به آنها می‌دهند

و نیش منقارشان را نشانه‌ی شمایلان بی‌حرمت می‌کنند.

اوین مهر ۱۳۹۱



### پسر و گنجشگ‌های خیابان

فریبرز رییس دانا

خیلی هم نگران نباش

پسرک دل‌بند و ناآرامم

با معلمانت - که دیدم به گنجایش روح تو، خنده بر شیار گونه

ندارند -

ستیزه مکن

## کالا شدن نیروی کار بر اساس مقتضیات سرمایه جهانی

### و رشد روابط سرمایه‌داری در ایران: مصاحبه با کودک کار

۱۳۴۲

اکبر یزدی

انگیزه‌ی فعالیت اقتصادی، تولید مایحتاج انسان‌ها نیست، بلکه سودآوری سرمایه است. رشد روزافزون تکنولوژی و دانش علمی و فنی که کلید سعادت و رفاه انسان است، در این نظام به بیکاری و محرومیت هر چه بیشتر صدها میلیون انسان ترجمه می‌شود. مسائل و مصائب تماما هر روزه دامن‌گیر تک تک انسان‌ها در کره خاکی است؛ اما کودکان در این میان هر کدام از مشکلات و نابسامانی‌های فوق‌شدها آسیب پذیرترند و باید سریع‌تر به آن پرداخت، اگر حق گرفتنی است، در مورد کودکان دادنی است.

از بعد از انقلاب صنعتی در اروپای قرن هجدهم و پروسه کالا شدن نیروی کار، استفاده وسیع از ماشین آلات صنعتی، تقسیم شدن لحظات تولید کالا به مراحل ساده و ماشینی، غیر تخصصی شدن کارگر، نیاز بیشتر به نیروی کار. دنیا شاهد استثمار وحشیانه از کودکان در عرصه‌ی تولید و سودآوری صاحبان کارگاه‌ها و کارخانه می‌باشد. به گزارشاتی که در آن زمان وجود دارد توجه نمایید:

سرمایه مدام سعی در طولانی نمودن ساعات کار دارد تا ارزش اضافه تولید شده و سود سرمایه افزایش یابد. این مکانیزم و تاثیرش بر زندگی کارگران در اروپا قرن ۱۷-۱۸-۱۹ سرمایه‌داری در نوشته‌ها بازرسان و آمارگران آن زمان جالب توجه است که چگونه فشار اجتماعی انسان‌ها برای حذف کار کودک و ایجاد ساعات کار کمتر مقاومت سرمایه‌داران و قانون گذاران و ترندهای دستگاه دولتی را برای به کار کشیدن کودکان و طولانی نمودن ساعت کار را نشان می‌دهد (کارل مارکس. کاپیتال جلد ۱ ص ۲۵۰)

«دختران ۱۲ ساله‌ای دیده می‌شوند که طی تمام ماه کار روزانه‌ای معادل ۱۴ ساعت انجام می‌دهند بدون این که استراحت منظم و یا توقفی غیر از دو سه ساعت برای خوردن غذا داشته باشند. در بعضی از کارخانه‌ها که کار شبانه منظم حذف شده است. اغلب

روزانه کار امتداد پیدا می‌کند و» این اکثرا در مورد کثیف‌ترین، داغ‌ترین و یکنواخت‌ترین کارها صدق می‌کند  
«Chil. Emp. Report» IV, 1865

«از» ۱۹۲۸۸۷ نفر کارگر در سال ۱۸۳۹ انگلستان افراد کمتر از ۱۸ سال، ۵۰ در صد نیروی کار آن را تشکیل می‌دهد.

۲۴۲۲۹۶ نفر مونث بودند که ۱۱۲۱۹۲ نفرشان کمتر از ۱۸ سال داشتند «وضع) طبقه کارگرس ۷۸»

اگر بخواهیم کیفرخواست این اسناد را در سطح تاریخی جامعه اروپا جمع‌بندی نمائیم، تنها کافی است رابطه سود و سرمایه با تکامل ارگانیک انسان را از نظر عینی نشان دهیم:

بطور کلی در حد معینی می‌توان گفت که موجودات ارگانیک هنگامی که قدشان از متوسط نوع خود تجاوز می‌کند در حال رشدند. قامت انسانی، به محض این که تکامل به وسیله شرایط طبیعی یا اجتماعی جلوگیری شود، کوتاه می‌شود.

در کلیه‌ی کشورهای اروپایی که خدمت وظیفه وجود دارد و از زمانی که این خدمت برقرار شده است قامت متوسط جوانان و به‌طور کلی شایستگی آنان برای خدمت نظامی کاهش یافته است.

پیش از انقلاب ۱۷۸۹ در فرانسه حداقل قدی که برای سرباز پیاپی نظام معین شده بود ۱۶۵ سانتی متر بود. این حداقل به

وسیله قانون ۱۰ مارس ۱۸۱۸ به ۱۵۷ و به وسیله قانون ۲۱

مارس ۱۸۵۲ به ۱۵۶ سانتی‌متر متوالیا تقلیل یافت. در فرانسه هر

سال بیش از نیمی از مشمولین به مناسبت عدم کفایت قد و یا به علت معلول بودن معاف می‌شوند. در ایالت ساکس قد قانونی

نظامی ۱۷۸۰.۱۷۸ سانتی‌متر بود. در ۱۸۶۷ به ۱۵۵ سانتی متر

تقلیل یافته و درپروس ۱۵۷ سانتی متر است. آماری که به وسیله

دکتر مایر تنظیم شده و در روزنامه Dr. Meyer. Bayrische Zeitung انتشار یافته نشان می‌دهد که در پروس بر حسب

متوسطی که شامل ۹ سال می‌شود از ۱۰۰۰ فراخوانده به خدمت وظیفه ۷۱۶ نفر غیرشایسته برای خدمت نظام تشخیص داده شدند که از میان ۳۱۷ نفر به مناسبت عدم کفایت قد لازم و ۳۳۹ نفر به جهت معلول بودن معافیت یافتند. در سال ۱۸۵۷



- نه خیلی گرد و خاک داشت حسابی خسته می‌شدم طوری که می‌رسیدم خونه نمی فهمیدم چطوری شام بخورم و بخوابم.

از کدوم قسمت کار بدت می‌بومد؟

- خوب همش سخت بود اما مسیر راه خیلی برام ترسناک بود.

چرا ترسناک بود؟

- خوب همه جور آدم تو راه بودن من یه بچه ۷ - ۶ ساله بودم از دیوونه‌ها از کسانی که به بچه‌ها تجاوز می‌کردند و از خلوت بودن مسیر می‌ترسیدم.

مزدت رو چکار می‌کردی؟ چه قدر می‌گرفتی؟

- ۱ تومان یا ۵ ریال

حقوق یه آدم بزرگ چقدر بود؟

- فکر می‌کنم ۱۲ تومان

کدوم قسمت کار را دوست داشتی؟ وقتی کوزه‌ها و سفال‌ها تو کوره می‌پخت ما باید گون‌ها رو تا لب کوره می‌آوردیم همیشه دست‌هامون پر تیغ بود بعد از این که کار تموم می‌شد خاکستر کوره را باید خارج می‌کردیم از ۱۰-۸ کارگری که اونجا بودند (همگی کودک) فقط من داوطلب می‌شدم.

چرا؟ چرا بقیه نمی‌رفتند؟

- چون کف کوره خیلی داغ بود و پامونو می‌سوزوند

تو چرا اینکارو می‌کردی؟ مجبور بودی؟

- نه اما سفال‌هایی که توی خاکسترا افتاده بود مال کسی بود که اونجا رو تمیز می‌کرد. من که ۵ زار می‌گرفتم توی خاکسترا ۴ تومن تا ۷ تومن سفال پیدا می‌کردم که مال خودم بود از همه بیشتر قلک دوست داشتیم اون‌ها را برای خواهر و برادرهام می‌آوردم یادم یه دفعه ۱۲ تومن سفال در آوردم صاحب کارم اون‌ها رو از من گرفت و گفت این دیگه خیلی زیاده این رو هیچ وقت یادم نمی‌ره. بعد از کلاس ششم ابتدائی کارگر تمام وقت شدم در آهنگری اونجا نظم عجیبی داشتم.

یعنی چی؟

- جلوی کار فرما نه آب می‌خوردم نه اگر هوا سرد بود جلوی آتش وا می‌ستادم نه می‌نشستم حتی وقتی اون اونجا بود دستشوئی نمی‌رفتم.

شهر برلن موفق نشد که سهمیه خود را در مورد تدارک افراد ذخیره تحویل دهد زیرا ۱۵۶ نفر کسر داشت.

J.von liebig: "Die chemie in ihrer Anwendung out agrikultur.and Physiologie, «» (1862 7 aufl. Bd I.S. 117-118)

کاپیتال جلد ۱ ص ۲۵۰ کارل مارکس.

پس از اصلاحات ارضی و روند کالا شدن نیروی کار بر اساس مقتضیات سرمایه جهانی و رشد روابط سرمایه‌داری در ایران ارزش تولیدات صنعتی از ۸۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۴۱ با بیش از ۶ برابر افزایش، به ۵۰۸ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۱ افزایش یافت و سرمایه‌گذاری جدید در همان مدت با ۱۰ برابر افزایش از ۶۲۰۰ میلیارد ریال به ۶۶۹۰۰ میلیارد ریال بالغ گردید.

کل جمعیت فعال در سال ۱۳۴۱ از ۶/۶۴۵ میلیون نفر به ۹/۲۴۴ میلیون نفر رسید.

در این سال‌ها آماری را از وضعیت کودکان کار بدست نیاوردیم؛ اما مصاحبه با یک کودک کار، گوشه‌هایی از شرایط نیروی کار در آن زمان را تا حدودی روشن می‌سازد.

مصاحبه: کودک کار متولد ۱۳۳۴ (آرشبو) «جمعیت دفاع از

کودکان کار و خیابان ۱۳۸۶»

از چند سالگی کار می‌کنید:

- ۱۲-۱۳ سالگی

یعنی درس نخواندی؟

- چرا تا کلاس ششم.

قبل از اون چی؟

- چرا تابستونا

چیکار می‌کردی؟

- سفالگری کار می‌کردم

اون جا چیکار می‌کردی؟

- خاک الک می‌کردم (سرنده می‌کردم) گل لگد می‌کردم؟ بار

«گونی» خالی می‌کردیم (۲۰ تا بار الاغ)

یعنی چی؟ کار راحتی بود؟

- چون در دوران کودکی لباس که نداشتیم به لباس کم عادت کرده ام یه روز یه دونه از فامیلانمون تو زمستون سرکار برام لباس دست دوم آورد. بعدها فهمیدم ادم خوبی بود وضع من برایش بعنوان یک کودک کار غیرقابل تحمل بود با وضعی که حال خوبی نداشت چند تا از لباس‌های دست دومش رو برام آورد. بهم برخورد و گفتم مگه من گدام و فحشش دادم اما اون منو دوست داشت که این کار رو کرده بود حالا که نگاه می‌کنم پشیمون شدم.

چه وقتائی بازی می‌کردی؟

- (با تعجب نگاه کرد) بازی؟ من اصلا وقتی برای بازی نداشتیم یا خواب بودم یا سر کار.

هیچ موقع فکر نکردی که نری سرکار؟

- مگه می‌شد پدرم مجبورم می‌کرد که برم سرکار اگه یه روز هوس می‌کردم سرکار نرم یا خسته بودم باید صبح از خونه می‌زدم بیرون یه درخت بلند درخونه مون بود از اون می‌رفتم بالا اون لاها خودمو پنهان می‌کردم که پدرم بره بعد برمی‌گشتم خونه وای به روزی که می‌فهمیدم نرفتم سرکار فحش و کتک نصیبم می‌شد.

- مادرت چی؟

- اون می‌گفت نرو اما مثل این که دیگه عادت کرده بودم و همیشه می‌رفتم سرکار شایدم اینطوری یاد گرفته بودم خوب باید می‌رفتم.

یعنی هیچ تفریحی نداشتی؟

- چرا سینما رو خیلی دوست داشتیم اون موقع تو شهر ما ۲ تا سینما بود این تنها تفریحی بود که داشتیم خواهر برادرام هم همینطور.

غذا چی می‌خوردی؟

- دور و ور کارگاهمون انواع غذاها رو می‌فروختند سیرابی، جغور بغور (خرده گوشت و دل و جگر قاطی شده) اونا خیلی کثیف بودند یک دفعه سخت مریض شدم از اون روز دیگه تا دو سال که می‌رفتم سرکار ساعت ۸ صبح تا ۸ شب که به خونه برسم گشنه می‌موندم می‌دونی اگه اون موقع غذا می‌خوردم جسمم خیلی بهتر از الان می‌موند ۲ سال خیلیه انقدر گشنه بودم که خواهر و

چرا این کارها را نمی‌کردی؟ کارفرما دعوات می‌کرد؟

- نه نمی‌دونم حتی یادمه وقتی حقوقم رو اضافه کرد اضافه شو بهش برگردوندم اون گفت تو دیوونه ای.

الان چی فکر می‌کنی؟

- با صحبت‌هایی که باهاش داشتم متوجه شدم اون غیر مستقیم منو از انجام این کارها منع کرده بود یعنی وقتی راجع به بچه خودش که الان بزرگ شده و مهندس شده بد می‌گفت می‌گفت اون جلوی من می‌نشینه چقدر بی ادبه فهمیدم همه اینها رو اون به من تلقین می‌کرده بدون این که متوجه بشم.

سه تا انگشتت چی شده؟

- رفته بودم زیر ماشین یه قطعه‌ای رو تعویض کنم تقصیر خودم بود تو کار دقت نکردم فتر باز شد تا دستمو بکشم سه تاشو قطع کرد خودم نفهمیدم. یه مرد لمپنی اون جا بود همین طوری که دستم رو نگه داشته بودم و هوا خیلی سرد بود خون که از دستم می‌ریخت یخ می‌زد می‌اومد بالا. اون کارفرما رو صدا کرد که خجالت نمی‌کشی کارگرفته نمی‌بری دکترا؟ خودش ماشینشو روشن کرد کارفرما تو رودرواسی گیر کرد و باهام اومد بیمارستان لباس کار تنمون بود تو بیمارستان هیچ کس به ما توجه نمی‌کرد لمپنه عصبانی شد و داد و بیداد کرد اومدن بردنم برای پانسمان استخوان‌های خرد شده را که قابل معالجه نبود بردند. در واقع انگشت‌ها را به خاطر استخوان‌های خرد شده بردند.

کلا چند نفر اونجا کار می‌کردند؟

- ۱۰۰ نفر

چندتا شون مثل تو کم سن و سال بودند؟

- بیش از ۳۰ نفر

کارایی که اونجا بود چی بود؟

- آهنگری ماشین و وسایل کشاورزی و مکانیکی تشک دوزی ماشین درب و پنجره سازی آهنی و نقاشی ماشین.

چه پیرهن قشنگی تنته سردت نیست؟

- من زمستان و تابستان فقط یه لا پیرهن می‌پوشم لباس بافتنی و گرم اصلا نمی‌پوشم.

چرا؟

برادرش چی؟  
- خبری ندارم.  
چند تا از دوستان و هم سنات رو که می‌شناختی درسشونو ادامه دادن؟  
- سه تا  
چکاره شدن؟  
- یه دونه معلم شد یکیشون نمایشگاه ماشین باز کرد از یه دونشون هم خبر ندارم.  
این سه تا تو چند تا خانواده بوده؟  
- حدوداً تو ۱۰۰ تا خانواده  
- یعنی وضع مالیشون خوب بود؟  
- اونی که معلم شد نه مادرش تو خونه‌های مردم کار می‌کرد و به تنهایی این یه دونه بچه رو بزرگ کرده بود.  
پدرت چی؟ اخلاقش خوب بود؟  
- (با غیظ) آدم بدی نبود حالا هم مرده اما اون موقع‌ها خیلی ازش متنفر بودم یه روز که سرکار چشم‌هامو برق زده بود موقع جوشکاری اشک می‌اومد و انگار یه مشت ماسه توش ریخته بودن نور شدیداً اونو می‌سوزوند و مدام ازش آب می‌اومد داشتم زمینو از درد می‌کندم. دست منو گرفتن و تا خونه آوردند یعنی جایی رو نمی‌دیدم و قادر به راه رفتن نبودم و از درد گریه و زاری می‌کردم هنوز وارد خونه نشده بودم که پدرم افتاد به جونم که صدات نمی‌زاره من بخوابم هیچ موقع یادم نمی‌ره ازش بدم می‌اومد وقتی بزرگ شدم فهمیدم درد بی پولی تنهایی، عدم توجه مادرم بهش و دوران کودکیش اونو به این روز انداخته شخصیت سالمی داشت اهل دوز و کلک و این چیزها نبود بنا بود ولی هیچ موقع از کار مردم نمی‌زد و هیچ موقع با پیمانکارها سر کلاه گذاشتن سر صاحب‌خونه همکاری نمی‌کرد راستش می‌دونم ۱۵ سالش بود که پدرش می‌میره مادرش می‌ره شوهر می‌کنه و اون می‌شه نانخور خونه خواهر و فامیلای دیگه چون کسی ازش حمایت نمی‌کرد و پدر و مادر نداشت هیچ کی بهش توجه نمی‌کرد این حس تحقیر از اون سال‌ها برایش موندن بود در ۱۸ سالگی با زور مادرمو برایش می‌گیرند بدلیل این مادرم هم رفتار خوبی

برادرام غذاشونو به من می‌فروختند. دلم نمی‌اومد می‌گفتم خودتون گشنه هستید اونا می‌گفتن نه سیریم پولو ازم می‌گرفتن و غذاشونو به من می‌دادند اونا هم این کار رو خیلی دوست داشتن البته یادم نیامد که سیر می‌شدم اما اونا با پول غذا جشن می‌گرفتند و می‌رفتند سینما یه دونه از برادرام که از من بزرگتر بود از کار بیرونش کردند من دوسال حقوقمو با اون نصف می‌کردم.

راستی پولاتو چیکار می‌کردی؟

- پولی نبود یه تومن از دو تومن از دستمزدمو یه دوره ۲-۳ ساله به مادرم می‌دادم که برای خواهرم جهاز تهیه کنه. حقوقم که بزرگتر شده بودم زیاد شده بود حدوداً ۱۴ تومن وقتی خونه می‌رسیدم ۳۵ زار برام می‌موند.

چرا تو راه خرج می‌کردی؟

- نه یه پیرمردی بود که خانواده فقیری داشت گدایی هم نمی‌کردن سه تومن ونیم به اون می‌دادم یکی دو تومن به «غربتی» می‌دادم همینطوری خرج می‌شد می‌موند برام ۳/۵ تومن.

«غربتی» کیه؟

- اون یه دونه از بچه‌های کار بود که با سه تا برادرش نمی‌دونم از کجا اونجا پیداشون شده بود نه مادر پدری داشتن نه کس و کاری من اونو خیلی دوست داشتم بهش می‌گفتم این جا مواظب خودت باش حرف کسی رو گوش نده با کسی شوخی نکن هر موقع هم پول لازم داشتی به خودم بگو.

چرا می‌گفتی شوخی نکنه؟

- من خودمم مدتی که تو کارگاه کار می‌کردم اصلاً شوخی نمی‌کردم آخه می‌دونم وقتی با بزرگا شوخی می‌کردی بعد از یه مدت به بچه‌ها تجاوز می‌کردند و من همیشه از این کار دوری می‌کردم و همیشه اخمو بودم و کمتر با کسی حرف می‌زدم همه بچه‌های اونجا این بلا سرشون اومده بود و من دوست نداشتم «غربتی» این طوری بشه.

خوب «غربتی» آخر چی شد؟

- هیچی اون ماشین دزد شد و بعد از یه مدت تصادف کرد و مرد.

## ایستگاه بی‌تابی

علی یزدانی

خسته و رنگی / در ایستگاه  
اتوبوس / که همسایه بود با  
کبابستان / پناهی می‌جستم / از  
تگرگ نگاه‌های تحقیرآمیز / که  
بر سرم می‌بارید / و بوی کباب /  
که بی‌تابم می‌کرد / در پشت  
دروازه‌های کبابستان / هنوز هزینه  
کبود گوجه‌فرنگی درشتی را که  
بلعیده بودم در تن داشتم /  
تصمیمم را گرفتم / دیگر برای  
ساییدن بتونه‌ی روی دیوار و  
سقف / نردبان را بالا نخواهم رفت /  
که هر چه بالاتر می‌رفتم / نان و  
کباب از دست‌رسم دورتر می‌شد /  
و چراغ تخم‌مرغ بر سفره‌مان  
هماره نمی‌درخشید / صدایی از  
کف جوی آب زلال مرا به خود  
می‌خواند / سنگ را برداشتم!

باهاش نداشت و اون به خاطر این گذشته همیشه مراقب پول‌هایش بود همیشه فکر می‌کرد این سال‌های سیاه دیگه نباید برایش برگردد.

علاوه بر قطع شدن دستت چه خاطرات بدی از اون سال‌ها داری؟  
- زمستونا زمستونا اونقدر سرد بود بهتون گفتم که وقتی خون از دستم می‌اومد یخ می‌زد خون همون طور که قطره قطره به زمین می‌ریخت یخ می‌زد، می‌اومد بالا. آچارها مثل فریزر بودند که دست می‌زدی به آچارها می‌چسبید وقتی می‌رسیدم. خونه کفش‌هامو که در می‌آوردم، پاهام سیاه سیاه بود یعنی کیود شده بود.

چرا؟

- خوب از سرما. کفش درست و حسابی نداشتم و کارفرما منو طوری تحمیق کرده بود که وقتی می‌گفت سرده برو خونه من می‌گفتم نه می‌مونم دیوونه بودم چون اون روز اون قدر سرد بود که اونم گفتم کارگاهو می‌بندیم می‌ریم راستش وقتی یاد کودکی‌م تو اون سال‌ها می‌افتم دلم برای خودم می‌سوزه. (اشکش سرازیر شد).

## برزیل تجربه‌ای موفق در کاهش کار کودکان

شهناز نیکوروان

استثمار کودکان یکی از مشکلات اصلی نظام سرمایه‌داری است که برای دستیابی به سود بیشتر از طریق استخدام کارگر ارزان در سراسر جهان به کار گرفته می‌شود. گرچه تاریخ کار کودک حتی به دوران قبل از سرمایه‌داری برمی‌گردد اما به شکل نو و مدرنش در قرن ۲۱ کاملاً عریان و قابل لمس است؛ و به‌رغم تشکیل سازمان‌ها و نهادهای عریض و طویل توسط جوامع بین‌المللی و دولت‌ها و با تصویب قوانین و معاهده‌ها و کنوانسیون‌های متعدد در حمایت از مبارزه با کار کودکان زیر سن قانونی، باز هم یکی از مشکلات عمده‌ی کشورها، سوءاستفاده از نیروی کار این کودکان به عنوان یک معضل بزرگ اجتماعی است.

در سال ۱۹۵۹ اعلامیه حقوق کودک به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید و کنوانسیون حقوق کودک را نیز بر اساس آن تبیین نمودند. این کنوانسیون حداقل سن اشتغال کودکان را در سال ۱۹۷۳ تعیین نمود. کنوانسیون نهایی حقوق کودک توسط کشور لهستان (پیش‌نویس آن توسط پروفیسور آدام لوباتکا از کشور لهستان به مناسبت روز جهانی حقوق کودک تهیه شده بود) در سال ۱۹۸۹ پیشنهاد و با توافق اکثریت کشورهای عضو تصویب شد. این کنوانسیون شامل یک مقدمه و ۵۴ ماده می‌باشد. ۴۱ ماده آن مربوط به حقوق کودک است و ۱۳ ماده‌ی دیگر آن به نحوه‌ی اجرای آن در هر کشور می‌پردازد. تا کنون، ۱۹۱ کشور از ۱۹۳ کشور جهان به آن ملحق شده اند. فقط کشورهای آمریکا و سومالی (که بیانگر حفظ سود کار کودکان در یکی از پیشرفته‌ترین و عقب‌مانده ترین کشورهاست) تا به حال به این کنوانسیون ملحق نشده‌اند. در همین سال این کنوانسیون در سازمان ملل متحد تأیید شد.

در سال ۱۹۹۲ برنامه‌های بین‌المللی برای از بین بردن کار کودکان (IPEC کانادا) به عنوان بخشی از سازمان بین‌المللی کار

تاسیس شد و کنوانسیون‌های ۱۳۸ و ۱۸۲ و ۱۸۴ سازمان بین‌المللی کار تصویب شد. گرچه اکثر کشورها به این کنوانسیون پیوسته و مقاله‌نامه‌های مربوط به حقوق و کار کودک را امضا کرده‌اند، اما دولت‌ها در عمل خود را ملزم و پای‌بند به اجرای این مقاله‌نامه‌ها نمی‌دانند و در بعضی کشورها نیز اجرای آن با قانون اساسی کشورها تناقض دارد.

در ماده ۳۲ کنوانسیون، در باره کار کودک و سن و شرایط کار کودکان بحث شده است. در این ماده از دولت‌ها درخواست شده از استثمار اقتصادی کودک و هر گونه کاری که برایش مضر باشد یا موجب توقف در تحصیل او شود یا برای بهداشت جسمی، روانی، اخلاقی و اجتماعی کودک ضرر داشته باشد، باید جلوگیری نمایند و برای دستیابی به این هدف، مقررات مربوط به حداقل سن و حداکثر ساعات کار و سایر ضمانت‌های اجرایی آن را تصویب و به اجرا درآورند. با توجه به اخبار و آمار منتشر شده از وضعیت بسیار خطرناک کار کودکان در تعداد زیادی از این کشورهای عضو این کنوانسیون، نشان می‌دهد که این کشورها هیچ گونه تعهد و پای‌بندی برای اجرای این کنوانسیون‌ها نداشته و تعداد بسیار اندکی نیز گام‌های ابتدایی و جدی برای دستیابی به این منظور برداشته‌اند. از جمله کشور نپال که در اکتبر ۱۹۹۰، کنوانسیون مذکور را تصویب کرد و قوانین خود را در مورد سن کار کودکان، تغییر داد و برای هر ۷۵ منطقه کشور، یک مسؤول رفاه کودک مشخص نمود. کشور پرتغال نیز در اکتبر ۱۹۹۰، کنوانسیون مذکور را تصویب و در سن کار کودکان، تجدید نظر نمود. در ارتباط با مشکلات کودکان (فحشا، سربازگیری، کار، کودک آزاری و...). واحدهایی برای جمع‌آوری آمار و اطلاعات، در این کشور ایجاد شده است.

در برزیل هم تقریباً نیمی از پنج هزار شهرداری کشور، دارای شورای حقوق کودک است و هزار شورای ویژه‌ی قیومیت تاسیس شده که هدف آن‌ها حمایت از کودکان در معرض آسیب و خطر است. همچنین، نهضت ملی حمایت از کودکان خیابانی در این کشور تشکیل شده است.

با ۸ درصد کودکان در رده سنی مشابه در مناطق شهری هستند.

سازمان جهانی کار در گزارش جهانی چهارساله‌ی خود در مورد کار کودک، اعلام کرد: «تعداد کودکان کارگر در جهان از ۲۲۲ میلیون به ۲۱۵ میلیون نفر، در طول دوره ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۸ معادل ۳ درصد کاهش یافته است.» (۶)

با نگاهی به سایر گزارشات سازمانی جهانی کار در ارتباط با کاهش میزان شغل و البته بحران نظام سرمایه‌داری و تعطیلی کارخانه‌ها در سراسر جهان و افزایش فقر در سراسر دنیا و از طرفی استناد این سازمان به گزارشات دولت‌ها و نه گزارش‌های واقعی می‌توان دریافت که این آمارها پایین است و آمار واقعی چند برابر آمار مندرج در گزارش‌های ILO است. بنابراین باید گفت این آمار مشتکی از خروار است.

سازمان بین‌المللی کار در فوریه ۲۰۱۳ تخمین می‌زند در جهان ۵۰ تا ۱۰۰ میلیون نفر از کارگران خانگی هستند (در خانه به کار مشغولند) و برآورد شده کودکان نزدیک به ۳۰ درصد آنان را تشکیل می‌دهند. آن‌ها اغلب ۱۲ ساعت یا بیشتر در روز و هفت روز هفته کار می‌کنند.

پخت‌وپز، نظافت، شستن لباس‌ها و مراقبت از کودکان کارفرماز جمله وظایف آنان (است). آن‌ها برای انجام همه این کارها اغلب پول اندکی دریافت می‌کنند و کار غیرمعمول و قاچاق نیز اجباری است. از طرفی در خانه‌های شخصی کارفرمایان در انزوا بسر می‌برند در معرض خطرهای خاص از جمله استثمار، خشونت و سوء استفاده جنسی می‌باشند قرار دارند. شواهد نشان می‌دهد که آن‌ها حتی کمتر از دیگر کودکان کار امکان رفتن مدرسه رفتن دارند. (۴)

بر اساس گزارش ILO کشور برزیل موفقیت‌های قابل توجهی در کاهش تعداد کودکان کار به دست آورده است. تعداد کودکان کار از ۱۸ درصد در سال ۱۹۹۲ به ۷ درصد در سال ۲۰۰۹ کاهش پیدا کرده است. این کاهش با افزایش تعداد کودکانی که به

بر اساس آمار سازمان جهانی کار (ILO) در سال ۲۰۰۴، سالانه ۲۵۰ میلیون کودک ۵ تا ۱۴ ساله در جهان محروم از کودکی می‌شوند و بر طبق این آمار، ۱۲۰ میلیون از این کودکان به کار تمام وقت مشغول می‌باشند. بالاترین آمار به آسیا (۶۱٪) تعلق دارد. پس از آن افریقا (۳۲٪)، امریکای لاتین و کارائیب (۷٪) قرار دارند. (۵)

همچنین در گزارش ILO آمده در سال ۲۰۰۸ حدود ۱۵۳ میلیون کودک ۵ تا ۱۴ سال در سراسر جهان مشغول به کار بودند که نسبت به سال ۲۰۰۴ برآورد این سازمان افزایش چشم‌گیری را نشان می‌دهد.

بر اساس این گزارش حدود ۶۰ درصد این کودکان در فعالیتهای کشاورزی مانند کشاورزی، لبنیات، شیلات و جنگلداری مشغولند و ۲۵ درصد در فعالیتهای خدماتی مانند خرده‌فروشی و رستوران، بار، جابه‌حایی کالا، گردآوری و ذخیره‌سازی و بازیافت زباله، واکس زدن کفش، به عنوان کارگر خانه و سایر خدمات مشغولند و ۱۵ درصد باقی‌مانده به مونتاژ و تولید در اقتصاد غیررسمی مشغولند. (۲)

۶۱ درصد از این کودکان در آسیا، ۳۲ درصد در افریقا و ۷ درصد از آنان در امریکای لاتین زندگی می‌کنند. این کودکان عمدتاً از راه قاچاق انسان وارد بازار کار می‌شوند و کارگری برده‌وار، روسپی‌گری، فروش اعضای بدن کودکان، سرنوشتی است که در انتظار این کودکان است. (۲) این کودکان به جای کودکی، مورد استثمار و ستم قرار می‌گیرند و از کودکی و امکانات رفاهی و تحصیلی و حتی غذای گرم محرومند.

کشور برزیل بعد از گواتمالا و اکوادور بالاترین میزان کار کودکان در امریکای لاتین را دارد. (۷ تا ۱۰ میلیون کودک کار تا سال ۱۹۹۲) بیشترین جمعیت کودکان کار برزیل در روستاها زندگی می‌کنند و بیش از ۶۰ درصد کل کودکان کار برزیل ۱۰ تا ۱۴ ساله هستند. ۳۷ درصد این کودکان در این رده سنی، در مقایسه



نباید در مورد تبعیض، استثمار، خشونت و ظلم و ستم نسبت به کودکان سهل‌انگاری شود.» (۱)

### استراتژی ملی آموزش و پرورش (۱)

دولت فدرال بالاترین اولویت خود برای بهبود دسترسی و کیفیت در آموزش و پرورش قرار داده است. تعدادی از این اصلاحات از جمله: (الف) اصلاح قانون اساسی برای تضمین سطح حداقل هزینه در آموزش و پرورش ابتدایی در تمام نقاط کشور، (ب) پشتیبانی از قانونی که تعریف دوباره‌ای از مجموعه‌ی استانداردهای نقش‌ها و مسوولیت هر یک از سطوح دولت ارائه می‌دهد، (ج) اجرای برنامه انتقال وجوه به مدارس به طور مستقیم، تلاش برای افزایش استقلال مدرسه و اثربخشی آن؛ (د) توسعه اطلاعات و یک برنامه ارتباطی در مورد کیفیت و عملکرد آموزش پرورش از طریق یک سیستم ارزیابی ملی و سرشماری سالانه (ه) توسعه و انتشار پارامترهای جدید، برنامه ملی است. این اصلاحات طراحی شده، برای غیرمتمرکز کردن کمک‌های مالی نظام آموزش و پرورش، کاهش نابرابری‌های منطقه‌ای و محلی و افزایش هماهنگی میان سیستم‌های مختلف صورت گرفته است.

### افزایش منابع مالی برای آموزش و پرورش (۱)

در قانون اساسی جدید برزیل که در سال ۱۹۸۸ تصویب شده، آمده است که همه‌ی ایالت‌ها، شهرداری‌ها و دولت فدرال مجبورند سهم ثابتی از درآمدهای مالیاتی خود را در سیستم آموزش عمومی صرف نمایند. این سهم برابر ۲۵ درصد برای دولت و شهرداری‌ها و ۱۸ درصد برای دولت فدرال است.

### تعریف نقش‌ها و مسوولیت‌ها (۱)

در سیستم آموزش قدیم برزیل مشکلات متعددی وجود داشت از جمله تداخل و غیرمتمرکز بودن آموزش، مسوولیت‌های مبهم در میان سطوح دولت، هزینه‌های بزرگ و تفاوت کیفیت در سراسر مناطق و ارائه‌دهندگان؛ اما تصویب قانون ملی آموزش و پرورش

مدرسه رفتند رابطه معکوس داشته است. حضور در مدرسه از ۸۵ درصد به ۹۷ درصد افزایش یافته است. (۳) عوامل این موفقیت چه بوده است؟ آیا در درجه اول سیاست هدایت شده‌ی دولت، تاثیرگذارترین سیاست بوده و یا معادل آن، پیشرفت مزبور بیشتر محصول روند تغییرات جمعیتی در برزیل بوده یا ناشی از اقتصاد کلان و بازار کار؟

لذا بررسی برنامه‌های کشور برزیل به عنوان برنامه‌ای نسبتاً امیدوارکننده و بخشی از تلاش‌هایی ضروری است که برای رسیدگی به نیازهای کودکان بسیار آسیب‌پذیر و درگیر در فعالیت‌هایی مانند تجارت مواد مخدر، فحشا، دست‌فروشی در خیابان و کار و فعالیت‌های سخت و خطرناک درگیر هستند.

بر اساس گزارش ILO بخش اصلی کودکان کار (دختر و پسر) برزیل در بخش کشاورزی در روستاها کار می‌کنند و نیز همواره به عنوان یکی از خطرناک‌ترین صنایع در رتبه‌بندی از نظر مرگ و میر به حساب می‌آید. خطراتی مانند ماشین‌الات کشاورزی مزرعه، (کارهای سخت مانند حمل و جابه‌جایی بارهای سنگین و کار در شرایط سخت و غیره) شیمیایی مانند آفت‌کش‌ها و عوارض نامساعد آب و هوایی، همچنین کار در مزارع صدمات زیادی ناشی از کار در سیزال (jute) یا مزارع نیشکر و استفاده از چاقوهای بزرگ و قمه برای درو کردن و جابه‌جایی و حمل بارهای سنگین محصولات کشاورزی به این کودکان وارد می‌شود. علاوه بر این بسیاری از این مزارع امکانات بهداشتی ضعیفی دارند. از جمله آب بهداشتی برای نوشیدن و شستشو وجود ندارد که این امر امکان انتقال بیماری و اثرات آفت‌کش‌ها و گرما را تشدید می‌کند.

استراتژی مقابله با کار کودک در برزیل، ابتدا با تغییر در قوانین شروع شد. دولت خود را پاسخگو و مجری اصلی می‌داند. در ماده ۲۲۷ قانون اساسی برزیل اولویت مطلق فقط به کودکان داده شده است. در این ماده آمده: «وظیفه دولت و جامعه است که نسبت به اولویت مطلق کودکان و نوجوانان نسبت به داشتن حق زندگی، سلامت، غذا، آموزش، اوقات فراغت، فرهنگ، کرامت، احترام، روابط خانوادگی و اجتماعی اطمینان حاصل نمایند و به هیچ وجه

بر اساس این استراتژی دولت اعلام کرد که کار کودکان بر اساس آمار و شواهد مستند، ناشی از فقر خانواده‌ها می‌باشد و این کودکان مجبور به کارکردن هستند، چون خانواده‌های فقیری دارند، پس باید از طریق پرداخت پول به این خانواده‌ها آنان را تشویق به فرستادن کودکان‌شان به مدرسه کنیم و در صورت ثبت‌نام و شرکت این کودکان در مدرسه و شرکت در فعالیت‌های بعد از مدرسه و موافقت خانواده‌ها برای کار نکردن کودکان، ۲۵ دلار در ماه به مادران کودکان ۷ تا ۱۴ ساله‌ای پرداخت شود که خانواده فقیر دارند. فعالیت بعد از مدرسه بیمه ( *jornada ampliada -ensure* ) نامیده می‌شود به کودکانی تعلق می‌گیرد که به مدرسه می‌روند و کار نمی‌کنند. البته این شیوه، نیاز به منابع مالی زیادی دارد که بخش اصلی آن توسط دولت، شهرداری‌ها و بانک جهانی تامین می‌شود و اتحادیه‌های کارگری، NGOها و سایر نهادهای مردمی و عمومی نیز در تامین منابع مالی سهیم هستند.

البته موفقیت در این هدف، حاصل کار جمعی است و اتحادیه‌ها و NGOها نیز در این امر فعال هستند، اما آن چه مسلم است دولت فراخوانی برای از بین بردن این معضل بزرگ جوامع به اصطلاح در حال توسعه داده که حاصل جامعه سرمایه‌داری است و تیم‌های متعددی جهت جمع‌آوری اطلاعات و آمار تشکیل و برنامه‌های آموزشی متعددی را نیز برگزار می‌کند. باور به حقوق برابر کودکان و این مساله که ریشه‌ی اصلی مشکل کودکان کار، فقر می‌باشد، راه‌کارهای مبارزه با آن را نیز به درستی پیش پا می‌گذارد و نقش رسانه‌های عمومی مثل رادیو و تلویزیون در آموزش مردم برای حل این مشکل نیز بسیار موثر است.

یکی از این NGOها معتقد است، آگاهی از کار کودکان از طریق تحقیق، بحث و مبارزات موسسات بخش عمومی و خصوصی و اشخاص دیگر، ارتباطات رسانه‌ای و مدرسه ایجاد می‌شود و مدعی است که خود نیز با استفاده از یک رویکرد بین بخشی برای بوجود آوردن یکپارچگی عمل بین جامعه‌ی مدنی، دولت، بخش خصوصی و نهادهای بین‌المللی عمل کرده است.

(LDB) در سال ۱۹۹۶، نقش‌ها و مسوولیت دولت‌های ایالتی و شهرداری‌ها را با توجه به ارائه آموزش روشن کرده است. این قانون همچنین رعایت حداقل استانداردهای کیفیت (از جمله برنامه‌ی آموزشی و سطح علمی معلمان) و عدم تمرکز بیشتر در ارائه خدمات را اجرا نموده است.

#### - کاهش نابرابری در امور مالی آموزش و پرورش (۱)

- نگرانی در مورد توزیع مجدد ثروت در قانون اساسی برزیل (۱) که در آن تاکید زیادی بر کاهش فقر و ایجاد یک جامعه عادلانه‌تر و منصفانه شده است. همچنین دولت متعهد به ارائه‌ی خدمات بهداشتی و آموزش و پرورش، در میان مردم است.

- در قانون اساسی بندهایی آمده است که کمک‌های اجتماعی را به عنوان «حقوق» تضمین شده برای نیازمندان در نظر گرفته است. در این چارچوب، برنامه‌های انتقال مشروط پول نقد (CCT) به عنوان یک ابزار سیاست اجتماعی می‌باشد که استفاده از این حقوق به بهبود کیفیت آموزش، بهداشت و کمک‌های اجتماعی کمک می‌کند. برنامه‌های CCT کمک به کاهش فقر در کوتاه مدت از طریق نقل و انتقال پول نقد) به خانواده‌ها انگیزه‌هایی را برای سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی فرزندان خود و در نتیجه کاهش فقر در دراز مدت می‌دهد.

#### انتقال پول نقد برای مصرف مواد غذایی به مردم بسیار فقیر، اجرایی شد. (۱)

دولت برزیل در سال ۲۰۰۲ تلاش برای از بین بردن شکل‌های مختلف خطرناک کار کودکان از طریق ایجاد «برنامه‌های فدرال برای ریشه‌کن کردن کار کودکان (PETI)» و سایر برنامه‌ها در سطح دولت و شهرداری اقداماتی انجام داده، اگرچه هدف اصلی آن‌ها، از بین بردن بدترین اشکال کار کودک است، اما این برنامه به طور هم‌زمان با هدف افزایش تحصیل و کاهش فقر کودکان کار اجرا می‌شود.

## روز جهانی مبارزه علیه کار کودک

شکیلا احمدی

امروز روز ماست، روزی پر شور...

روز مبارزه با هر گونه کار کودک در جهان توسعه یافته بشری.

امروز روز حرف‌ها و دل‌گفته‌های من وتوست...

آری! گفته‌هایمان آن قدر زیاد است که در یک روز نمی‌توان

آن‌ها را بیان کرد، اما ما ایستاده ایم تا به دنیا و بشریت بگوییم:

«ما» کار نمی‌خواهیم رنج و سختی و کشیدن بار را نمی

خواهیم...

ما کودکان همراه با بازی‌هایش، خنده‌هایش و قهر قهر گفتن تا

روز قیامت‌هایش که دمی بیش نبود را می‌خواهیم...

کودکی که هم بار می‌کشد و هم رنج در دنیای من و تو هنوز هم

وجود دارد...

گویا هنوز روز جهانی معنایی ندارد...

هنوز آدم‌هایی هستند که این روز حتی از خاطرشان هم گذر

نمی‌کند...

گویا هنوز نام کودک کار در عمق وجودمان ریشه ندوانده تا برای

محو یا محدود کردنش گام‌هایمان را استوارتر و راسخ‌تر از دیروز

برداریم.

من وتو گواه این روزیم برای خواستن خواسته‌ها و آرمان‌هایمان،

برای جشن لحظه‌هایی پر از اشک و لبخند و ریشه کردن در عمق

قلب بشریت...

روز جهانی مبارزه علیه کار کودک گرامی باد!...

در حال حاضر کشور تایلند با توجه به آمار بالای کودکان کار با استفاده از این شیوه به اقدامات عملی پرداخته است، گرچه ریشه‌ی این مشکل ناشی از سیستم نظام سرمایه‌داری است اما توجه به ویژگی‌های منطقه‌ای در برخورد و ریشه‌کنی کار کودکان باید مورد توجه قرار گیرد.

منابع:

1. [http://ddp-ext.worldbank.org/EdStats/BRAimp01.pdf\(dece mber2001\)](http://ddp-ext.worldbank.org/EdStats/BRAimp01.pdf(dece mber2001))

2. <http://www.ilo.org/ipecc/Partners/NGOs/lang-en/index.htm>

3. [http://www.ucw-project.org/attachment/Brazil\\_20june1120110622\\_103357.pdf](http://www.ucw-project.org/attachment/Brazil_20june1120110622_103357.pdf)

۴. [http://www.hrw.org/sites/default/files/related\\_material/2013\\_Global\\_NGO\\_Letter\\_to\\_Ministers\\_of\\_Labor.pdf](http://www.hrw.org/sites/default/files/related_material/2013_Global_NGO_Letter_to_Ministers_of_Labor.pdf)

5. [http://en.wikipedia.org/wiki/Child\\_labour](http://en.wikipedia.org/wiki/Child_labour)

6. [http://www.ilo.org/global/resources/WCMS\\_126752/lang-en/index.htm](http://www.ilo.org/global/resources/WCMS_126752/lang-en/index.htm)

سالگی تن به ازدواج می‌دهند (لطفی، ۸۹). آمار سال ۲۰۰۶ نشان می‌دهد ۷۷ درصد دختران در نیجریه، ۷۱ درصد در چاد، ۶۳ درصد در کامرون و ۵۷ درصد در موزامبیک زیر ۱۸ سال مجبور به ازدواج شده‌اند (Nour, 2006). آمار سال ۲۰۰۹ می‌گوید در هندوستان حدود ۴۴.۵ درصد زنان زیر ۱۸ ازدواج کرده‌اند که ۲۶ درصد آن‌ها زیر ۱۳ سال بوده‌اند (Raj et al. 2009). در این کشور سال ۱۹۲۹ سن قانونی ازدواج ۱۲ سال بوده است و پس از آن سن قانونی ازدواج به ۱۸ سال رسیده است. این در حالی است که در سال ۲۰۰۵-۶ نیمی از زنان ۲۰ تا ۲۴ ساله عنوان کرده‌اند که قبل از سن قانونی ازدواج کرده‌اند (Nour, 2006; Raj et al. 2009). در ایران نیز تحقیقات نشان می‌دهد ۲۰ درصد ازدواج‌ها در سنین کودکی صورت می‌گیرد که از ۷.۷ درصد در تهران تا ۴۰ درصد در مناطق روستایی سیستان و بلوچستان را شامل می‌شود (احمدی، ۸۴).



### دختر بچه‌های متاهل: کارگرانی بی‌مزد، بی‌امنیت، بی‌حمایت

الهام هومین‌فر

از سال ۱۹۴۸ سازمان‌های جهانی سعی در توقف این مساله داشته‌اند. طبق ماده ۳ اعلامیه حقوق کودک، حفاظت از رفاه و سلامت کودکان به عنوان یک وظیفه برای والدین و جامعه شناخته شده است. ماده ۱۹ حق محفوظ ماندن از همه انواع خشونت فیزیکی، ذهنی، سوءاستفاده جنسی، رفتاری و ماده ۲۴ حق سلامتی دسترسی به بهداشت و حفاظت در برابر رسوم و سنت‌های مضر را خاطر نشان کرده است. (convention on the rights of the child, 2009) اما به نظر می‌رسد این قوانین بین‌المللی به دلایل اقتصادی، فرهنگی و مذهبی توان اجرایی شدن را ندارند و تنها روی کاغذ مانورهای حقوق بشری می‌دهند. ماه گذشته قانون منع خشونت علیه زنان که یک بند آن ازدواج کودکان را نشانه رفته بود، به دلیل تناقض با دستورات مذهبی در افغانستان مورد تصویب مجلس واقع نشد. (بی‌بی‌سی فارسی، ۹۲/۲/۸) طبق ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی ایران عقد نکاح دختران قبل از ۱۳ سالگی منوط به اذن ولی و شرایط مصلحت یا تشخیص دادگاه صالح است؛ بنابراین طبق قانون ایران به‌رغم قوانین جهانی ۱۳ سالگی برای ازدواج قانونی قلمداد می‌شود. همچنین طبق قانون کیفری پدر می‌تواند دختر بچه زیر ۱۳ سال را نیز به عقد دیگری در بیاورد. از این روست که طبق گزارش خبرگزاری فارس (۹۲/۲/۲۹)، تنها در استان هرمزگان در سال ۸۹، ۴۵۸ مورد ازدواج زیر ۱۴ سال در ۸ ماهه اول سال ثبت شده که ۵ مورد آن زیر ۱۰ سال بوده است. در ۱۰ ماهه اول سال ۹۰،

سالانه میلیون‌ها دختر بچه به دلیل فقر و مسایل مذهبی مجبور به ازدواج می‌شوند و عملاً به صورت بردگان جنسی و کاری مورد سوءاستفاده‌های بسیاری قرار می‌گیرند. بر اساس تعریف بین‌المللی، ازدواج دختر بچه‌ها یا ازدواج زود هنگام عبارت است از «هر ازدواجی که در سنین زیر ۱۸ سال صورت می‌گیرد. دختران در این سنین از نظر جسمی، فیزیولوژی و روانی برای ازدواج فرزندآوری مناسب نیستند (UNFPA, 2006. 6)». این ازدواج‌ها که اغلب در کشورهای فقیر و در حال توسعه آفریقایی، آسیایی و آمریکای لاتین رخ می‌دهند؛ روز به روز بیشتر شده و قوانین و راهکارهای بین‌المللی همچنان در توقف یا کنترل آن ناتوان بوده‌اند.

سال ۲۰۰۲ حدود ۵۲ میلیون دختر زیر ۱۸ سال که بسیاری از آن‌ها کمتر از ۱۰ سال داشتند، ازدواج کرده بودند. این رقم در سال ۲۰۱۲ به بیش از ۱۰۰ میلیون نفر رسید. طبق آمار رسمی در جنوب آسیا ۴۸ درصد ازدواج‌ها، در آفریقا ۴۲ درصد و در آمریکای لاتین ۲۹ درصد ازدواج‌ها، زیر ۱۸ سال بوده است (Nour, 2006; Vogelstein, 2013) در نپال ۷ درصد دختران زیر ۱۰ سال ازدواج می‌کنند و ۴۰ درصد دختران تا ۱۵

هستند، پاسخ مناسب می‌گیرد. این دختر بچه‌ها متعلق به خانواده‌های فقیری هستند که یا به دلیل نیاز مالی و ناتوانی در پرداخت هزینه‌های زندگی دختران‌شان، آن‌ها را مجبور به ازدواج می‌کنند یا به دلیل فرهنگی و نگرانی بابت دوشیزه نماندن دختران‌شان، تن به چنین ضمانت اجتماعی می‌دهند. بی‌شک این دختران که از سنین بسیار کم، وادار به کار خانگی، کار در مزرعه یا دیگر کارگاه‌های خانگی می‌شوند، مورد سوءاستفاده‌های جنسی مادام‌العمر، در لفافه همسری، قرار می‌گیرند. این کودکان که کار آن‌ها نادیده گرفته شده است بیگاری سنگینی را متحمل می‌شوند که از چشمان بسیاری از مدافعان حقوق کودکان کار، به دلیل زوروق ازدواج و حضور در یک خانه از نظر دور مانده است.

### منابع و ماخذ

احمدی، علی یار (۱۳۸۴) بررسی تاثیر ازدواج زودهنگام بر ترک تحصیل زنان نوجوان در ایران با رویکرد چند سطحی، تهران: انتشارات مرکز مطالعات و پژوهش‌های جمعیتی آسیا و اقیانوسیه.

لطفی، راضیه (۱۳۸۹) پیامدهای ازدواج زودرس در زنان. فصلنامه زن و بهداشت. ۷۹: (۱) ۶۷-۷۹. مرکز اطلاعات علمی جهاددانشگاهی:

<http://www.sid.ir/fa/ViewPaper.asp?ID=171375&varStr=5;%D9%84%D8%B7%D9%81%D9%8A%20%D8%B1%D8%A7%D8%B6%D9%8A%D9%87;%D8%B2%D9%86%20%D9%88%20%D8%A8%D9%87%D8%AF%D8%A7%D8%B4%D8%AA;%D8%AA%D8%A7%D8%A8%D8%B3%D8%AA%D8%A7%D9%86%201389;1;2;67;79>

بی بی سی فارسی (۲۸/۲/۹۲). جلوگیری محافظه کاران از تصویب قانون منع خشونت با زنان در افغانستان:

[http://www.bbc.co.uk/persian/afghanistan/2013/05/1305\\_18\\_k03\\_eliminating\\_vilence\\_against\\_women\\_law.shtml](http://www.bbc.co.uk/persian/afghanistan/2013/05/1305_18_k03_eliminating_vilence_against_women_law.shtml)

Arango, T, (2012). Where Arranged Marriages Are Customary, Suicides Grow More Common.

[http://www.nytimes.com/2012/06/07/world/middleeast/more-suicides-in-iraq-region-where-arranged-marriage-is-common.html?\\_r=1&](http://www.nytimes.com/2012/06/07/world/middleeast/more-suicides-in-iraq-region-where-arranged-marriage-is-common.html?_r=1&)

۶ مورد ازدواج زیر ۱۰ سال در این استان ثبت شده است که البته این آمار، رسمی است و شرایط جوامع روستایی ایران گواه آماری بیش از این در ازدواج‌های غیررسمی و ثبت نشده در بقیه نقاط ایران را دارد.

علت اصلی این مساله فقر اقتصادی است که با گسترش آن، این پدیده به جای کنترل، در حال گسترش است و قوانین بین‌المللی چندان راهگشای آن نبوده است. بیشتر این دختران از طبقات پایین جامعه هستند که پس از ازدواج محکوم به کار دائم روزانه در خانه شوهر یا خانواده او، بدون دریافت مزد یا هرگونه حمایت اجتماعی هستند. این کارگران خردسال، بار کار بی‌مزد خانگی را از دوران کودکی و نوجوانی بر دوش می‌کشند. در واقع این دختران متاهل، بچه‌هایی هستند که مجبور به آوردن بچه می‌شوند، از این رو در معرض آسیب‌های فیزیکی و روانی بسیاری قرار می‌گیرند. ازدواج دختر بچه‌ها مصداق کامل خشونت خاموش و مانع بزرگ آموزش و سلامت فیزیکی و روانی آن‌هاست. برای مثال، طبق مطالعه‌ای در ایران ۶۱ درصد دختران علت ترک تحصیل خود را ازدواج عنوان کرده‌اند (احمدی، ۸۴). همچنین بررسی‌ها در سطح جهانی نشان می‌دهد، این ازدواج‌ها عامل مهم بیماری‌های مقاربتی برای دختران، به ویژه ایدز، سرطان گردن رحم، مرگ و میر هنگام زایمان، نقص عضو جنسی به صورت مادام‌العمر هستند. ۶۷ درصد دخترانی که در ۱۵ سالگی ازدواج کرده‌اند، دچار سوءتغذیه و دارای حداقل یکی از ۴ عارضه زایمانی شامل زایمان طولانی، خونریزی شدید، تب و تشنج و همچنین پارگی اندام داخلی جنسی هستند. (لطیفی ۱۳۸۹، Nour, 2006) از پیامدهای دیگر این نوع ازدواج‌ها خشونت آشکار و ضرب و شتم این دختر بچه‌ها در خانواده‌ی جدید است که همراه دیگر خشونت‌های آشکار و پنهان راهی به جز خودکشی برای این کودکان باقی نمی‌گذارد. (Arango, 2012, Hasrat-Nazimi, (2013)) ایجاد برنامه‌هایی مانند توانمندسازی زنان، تاکید بر قانون، ایجاد برنامه‌های آموزشی و کمک گرفتن از جامعه محلی و توسعه فرهنگی آن، اگر چه بسیار ضروری است، اما کافی نیست و عملاً بدون تغییر شرایط اقتصادی و اجتماعی بی‌فایده است. این خشونت آشکار علیه دختر بچه‌ها که به بیگاری جسمی و جنسی کشیده می‌شوند، خشونتی ساختاری است که تنها با تغییر ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که عامل ایجاد آن

## دیگه نمی‌خوام ازدواج کنم، خسته شدم!

فاطمه شاه نظری

تیره‌گی پوست، به صورت ظریفش جذابیتی خاص داده؛ چشمان مات و غمگینش را اما نیشخندی تلخ همراهی می‌کند. هفده سال دارد، هیكلش اما به ظرافت یک دختر سیزده ساله است! کم حرف است. گاه گاهی نم‌اشک تمام چشمانش را پر می‌کند اما سرازیر نمی‌شود. نگاهش به دوردست‌هاست، دوردست‌هایی که هیچ کس نمی‌داند کجاست.

پدر و مادرش هر دو جوانند. زن دیگری هم هست که ۴ خواهر و برادرش از او هستند. زنی که زیاد با مادرش اختلاف سنی ندارد. یک مرد، دوزن و هشت بچه، خانواده‌ی مرد افغانی است که در بازار تهران باربری می‌کند.

می‌گوید: وقتی پدر آمد ما نمی‌شناختیمش. هر سه کنار هم ایستاده بودیم و مردی را می‌دیدیم که می‌گفتند پدرمان است. وقتی او به ایران رفت، من دوساله بودم، برادرم یکسال بزرگ‌تر از من و خواهرم خیلی کوچک بود. مادرم در تمام این سال‌ها زجر کشیده بود تا سه کودکش را بزرگ کند. با همه جوانی‌اش مسوولیت نگهداری چند برادر نوجوان را نیز به دوش می‌کشید.

وقتی از دور او را دیدم یادم رفت آن روزی را که تلفن زنگ زد و مادرم همان طور که گوشی به دست داشت غش کرد و به زمین افتاد و ما سه کودک با گریه و فریاد سعی می‌کردیم دست و پایش را بگیریم که آن طور تکان نخورد. مادرم بیماری تشنج دارد، هر وقت که حادثه‌ای رخ می‌دهد، آن حرکات لعنتی به سراغش می‌آید. من هم همین بیماری را دارم. بعد فهمیدیم که پدر از آن سوی تلفن به مادرم خبر داده که در ایران ازدواج کرده است، با همان زنی که قبلاً طلاقش داده بود.

می‌گوید: پدر و مادرش اهل هرات افغانستان هستند. خانواده‌ی پدرش وضع مالی خوبی داشتند. خیلی جوان بود که عاشق دختری شد. بعدها همان دختر به عقدش در آمد. باردار شدن دختران در هرات قبل از مراسم عروسی رسم است. دختر وقتی نه

Hasrat-Nazimi, w, (2013) Afghan women escape marriage through suicide.

<http://www.rawa.org/temp/runews/2013/04/19/afghan-women-escape-marriage-through-suicide.html>

Nour, N (2006). Health Consequences of Child Marriage in Africa. *Emerging Infectious Diseases*, 12(11), [www.cdc.gov/eid](http://www.cdc.gov/eid)

Rai, N; Sagguriti, N; Balaiah, D. (2009). Prevalence of Child Marriage and its Impact on the Fertility and Fertility Control Behaviors of Young Women in India. Published in final edited form as: *Lancet*. 2009 May 30; 373(9678): 1883-1889. doi:10.1016/S0140-6736(09)60246-4.

UNFPA, (2006), "Ending Child Marriage: A Guide For Global Action", International Planned Parenthood Federation and the Forum on Marriage and the Rights of Women and Girls, London. <http://www.icrw.org/files/publications/CHILDMARRIAGE-F-13.pdf>

Vogelstein, R. B (2013). Ending child marriage. Council on foreign relations press. [http://www.cfr.org/children/ending-child-marriage/p30734?cid=nlc-public-the\\_world\\_this\\_week-link5-20130524](http://www.cfr.org/children/ending-child-marriage/p30734?cid=nlc-public-the_world_this_week-link5-20130524)





پدر بعد از شش سال آمد، چشمش که به من افتاد با حالت بدی گفت این دختر چقدر بی ریخته! آن صحنه هنوز بعد از نه سال جلوی چشمانم ظاهر می‌شود. من دختر بچه‌ی سبزه رویی بودم ولی خواهر کوچکم سفید و قشنگ بود. پدرم یک و نیم میلیون تومان از عمویش در ایران گرفت که بتوانیم به ایران بیاییم و در عوض خواهرم را به او فروخت تا بعد به عقد یکی از پسرانش درآید. وقتی به ایران آمدیم و او کمی بزرگتر شد دلش نمی‌خواست زن او شود. ولی خوب نمی‌شد باید ازدواج می‌کرد، چون پولش را قبلاً داده بودند.

ما با پدرمان به ایران آمدیم. آمدیم به خانه‌ی همان زنی که در واقع هووی مادرم بود. همان نیمه‌های شب اول که در تهران بودیم، هر دو زن به جان هم افتادند. مادرم از پدرم می‌ترسید، ولی آن شب زن دیگری شده بود. فریاد می‌کشید که باید جدا زندگی کنیم. با این حال یک سال ما همه با هم در دو اتاق در یک خانه زندگی می‌کردیم. صاحب خانه بعد از یک‌سال ما را جواب کرد. یادم هست تابستان بود و هوا به شدت گرم و مادرم هفت ماهه باردار بود. مثل دیوانه‌ها از خانه بیرون رفت تا جایی برایمان پیدا کند. مادر قشنگ و مهربان‌مان در این یک ساله باز هم پیرتر شد. پولی نداشتیم، بالاخره ۱۰۰ هزار تومان جور کردیم و با ۴۰ تومن یک اتاق در یک خانه اجاره کردیم که پر بود از افغانی‌های مجرد. یک حیاط کوچک بود با ۵ - ۶ اتاق. درست یادم هست ظهر سه شنبه بود. با آن که مادرم باردار بود تمام وسایل را به تنهایی حمل کرد و وسط حیاط ریخت. بعد کم کم جمع کردیم بردیم توی اتاق. این خانه حمام نداشت دو سال و نیم با بدبختی آن جا زندگی کردیم. مادرم یک لگن بزرگ پلاستیکی خرید و در تمام این دو سال و نیم زمستان و تابستان آب گرم می‌کرد و ما را در همان اتاق حمام می‌کرد. توی این خانه مادرم مثل یک گربه همیشه آماده بود که از ما در مقابل بقیه همسایه‌ها محافظت کند. مجبور شدیم یک اتاق شش متری را اجاره کنیم که روی پشت بام خانه‌ای ساخته شده بود و در واقع انباری صاحب خانه بود. صاحب خانه یک افغانی بود که سه

ماهه باردار بود، پدرش پانصد هزار تومان از او خواست تا اجازه دهد مراسم عروسی انجام شود. چون داماد نتوانست این پول را تهیه کند، طلاق دخترش را گرفت و دختر و نوه‌اش را به ایران آورد.

مادر خودم از یک خانواده پولدار روستایی است. مادرم سه سال باردار نشد، ولی پدر از او بچه می‌خواست آن هم پسر. افغان‌ها فقط پسر دوست دارند. بیشتر افغان‌ها وقتی ازشان می‌پرسید: چند بچه دارید، فقط تعداد پسرها را می‌گویند. سال چهارم ازدواج‌شان مادرم باردار شد و پسری به دنیا آورد. سه سال پشت هم زایید. وقتی سه بچه داشت پدر به ایران آمد. بعد از هشت سال پسرش را از ازدواج اول پیدا کرد. نمی‌دانیم چه به سر آن‌ها آورد که آن زن از شوهرش طلاق گرفت و دوباره به عقد پدر در آمد. از ایران خبرهایی می‌رسید که پدرم ازدواج کرده، ولی مادرم نمی‌خواست قبول کند که شوهرش حالا زن دیگری هم دارد. همه هم بهش می‌گفتند که دلیلی برای این کار ندارد، چون پسر دارد دیگر چه نیازی به زن دیگر داشت ولی خوب از آن زن هم پسر داشت!

من بچه آرامی بودم، همیشه دوست داشتم خاک بخورم، آن روز هم گوشه‌ای کز کرده بودم، گریه می‌کردم و خاک می‌خوردم و به مادرم نگاه می‌کردم که مثل یک جسد شده بود. مادر قشنگ و مهربانم انگار یک باره پیر شد، کوچک شد و دیگر هیچ وقت نخندید. برادرانش ازش خواستند طلاق بگیرد و ما را به پدرمان بدهد ولی او ما را بغل می‌کرد، گریه می‌کرد و می‌گفت هیچ وقت ما را تنها نخواهد گذاشت. تمام ارثش را به برادرانش داد تا آن‌ها اجازه بدهند که او ما را نگه دارد. حالا هم علت یکی از دعوای پدر با مادرم همان ارث است. او را تحت فشار می‌گذارند که به افغانستان برود ارثش را پس بگیرد. ولی او می‌گوید که ارثش را برای این به آن‌ها داده که آن‌ها را تنها گذاشته و به ایران آمده است. چون هیچ کس نبود که از آن‌ها نگهداری کند.

عقد در خانه عروس می‌ماند و با او می‌خوابد، ولی پدرم این اجازه را به او نداد. او از پدرم می‌ترسید و من از هر دوی آن‌ها. طبق رسم ما افغان‌ها من باید دو سال در عقد او می‌بودم. روز عقد وقتی با گریه اعتراض می‌کردم، مادرم می‌گفت جهنم هم باشد باید بروی! مادری که آن قدر مهربان بود خود تبدیل به زندانبان شد. ۵ ماه بعد او به تهران آمد. چهار روز ماند. مادرم برای ما توی همان یک اتاق رختخواب می‌انداخت و خودشان روی تراس می‌خوابیدند. از او به شدت بدم می‌آمد تا صبح نمی‌خوابیدم، خودم را جمع می‌کردم تا تنش به تنم نخورد. با هر تکان تمام بدنم می‌لرزید. سعی می‌کردم که فاصله‌ام را با او حفظ کنم و او به من فحش می‌داد. تهمت می‌زد و به صورتم سیلی می‌زد. به من می‌گفت تو یک جنده هستی. آهسته اشک می‌ریختم نمی‌گذاشتم مادر و پدرم بفهمند ولی خوب یک اتاق کوچک بود و آن‌ها هم در چند قدمی ما روی پشت بام بودند. وقتی مرا می‌زد آن‌ها می‌فهمیدند و دخالت می‌کردند. صاحبخانه ما را جواب کرد. ما دوباره برگشتیم به همان خانه قبلی، منتها دو تا اتاق گرفتیم. بعد از ۴ ماه او آمد. داشتیم صبحانه می‌خوردیم. با نان و چایی بازی می‌کردم، بهم گفت چرا نمی‌خوری؟ گفتم دوست ندارم با کسی که دوستش ندارم، صبحانه بخورم. جلوی چشمان مادرم با لگد آن چنان به سینه‌ام کوبید که نفسم بند آمد. گفت تو یک جنده به تمام معنا هستی. پدر و مادرم ریختند سرش و زدندش. دو میلیون به پدرم داده بود که بقیه را برای عروسی بدهد. داد می‌زد پولم را بدهید، طلاقش می‌دهم؛ اما شب مادرم دوباره برای ما رختخواب انداخت و گفت برو پیشش بخواب!

پیغام داد که می‌خواهد عروسی کند. ۳ میلیون بقیه را داد به مادرم. آن‌ها هم رفتند مقداری جهاز خریدند. بنا بود ۵ شنبه عروسی کنیم. سه روز قبلش رفته بودیم کرج خونه خواهرم، همان خواهری که قبلا فروخته بودند و شوهرش را دوست نداشت.

زنگ زد و هرچه فحش بود بهم داد و چند ساعت بعد آمد کرج. وقتی وارد خانه خواهرم شد از همان دم در با چاقو به طرف من حمله کرد که مرا بزند. مادرم پرید جلوی او، چاقو به دست

پسر بزرگ هم داشت. مادر مهربانم مجبور بود دل صاحب خانه را هم به دست آورد. خانه او را تمیز می‌کرد و هر کاری که داشتند انجام می‌داد. وقتی زن صاحبخانه دو ماه در بیمارستان بستری بود، مادرم حتا غذای پسرهای او را می‌پخت، نظافت می‌کرد هر روز هم به بیمارستان سر می‌زد، بلکه برای مدتی ما را نگه دارد. حُسن خانه این بود که یک حمام گوشه حیاط داشت و توی راه پله هم مادرم برای خودش جایی برای پخت و پز درست کرد. چهار بچه و پدر و مادرم همگی به زور خود را توی آن جای می‌دادیم. هوا هم اگر خوب بود از پشت بام جلوی اتاق استفاده می‌کردیم. کم کم بزرگ می‌شدم. دختر لاغر و سبزه رویی بودم که از همه چیز و همه کس خجالت می‌کشیدم. هنوز صدای پدرم تو گوشم زنگ می‌زند «این دختر چقدر بی ریخته» بلوغم نسبت به دخترای دیگه دیر شده بود و این همیشه مادرم را نگران می‌کرد. حالا سیزده ساله بودم دخترای دیگه یکی و دوسال و شاید بیش‌تر بود که عادت ماهانه‌شان شروع شده بود. یک روز زن پدرم به خانه ما آمد و با مادرم مرا به بازار بردند برایم یک بلوز و دامن سفید خریدند. وقتی از خرید برگشتیم، به من گفتند که به حمام بروم. بعد از حمام موهای بلندم را شانه کردم و با خوشحالی بلوز سفید را با یک دامن مشکی پوشیدم. یک باره مادرم با همه وجودش فریاد کشید، چرا دامن سیاه پوشیدی؟! وقتی با نگاه تعجب‌آمیز من روبروشد گفت: تو تازه عروس هستی، چرا مشکی پوشیدی!؟

فهمیدم پدرم مرا در ازای ۵ میلیون تومان به پسرعموی خودش که در یزد نگهدار یک کارگاه بود، فروخته بود. مردی که ۲۶ سال از من بزرگتر بود. معتاد بود، بداخلاق بود، دست بزن داشت و فحاش بود. برای همین گفتم که کس دیگری را دوست دارم، در صورتی که تا آن زمان من حتا با هیچ پسری دوست نبودم. پدرم ترسید که من فرار کنم فوراً مرا به او داد. توی دلم می‌گفتم شماها نه تنها نمی‌فهمید بلکه قلب هم ندارید. عاقد آمد ولی من اصلا ندیدمش توی خانه همسایه بود. داماد هم آن جا بود. من تا آن موقع او را هم ندیده بودم. خواهرها و برادرم را روی پله‌ها نشانده‌اند، مبادا من فرار کنم. بین افغان‌ها رسم است که داماد شب

نگردیده اند، به نظر می‌رسد مساله افزایش سن کودکی در آینده‌ای نه چندان دور باید مورد بحث مجدد قرار گیرد و گستره‌ی این دایره افزایش یابد.

### کودک کار و کودک خیابان چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟

اگر بخواهیم کودکان را با توجه به تفکیک و تبارشناسی دقیق گروه‌های تشکیل‌دهنده‌اش شناسایی کرده و همچنین به آنچه که در ادبیات متداول جهانی آمده، توجه نماییم آنگاه به این نتیجه می‌رسیم که کودکان کار به جمعیت نسبتاً بزرگی از کودکان اطلاق می‌شود که به دلیل نابسامانی‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ناپایداری‌ها و منازعات قومی و بین‌المللی و حتا سوانح طبیعی از حقوق طبیعی دوران کودکی محروم مانده و ناگزیر مجبور به کار شده‌اند. هرگاه سخن از کودکان خیابان به میان می‌آید از نظر شنونده و حتا گوینده‌ی آن، کودکانی مطرح می‌شوند که به دلیل شدت آسیب‌های وارده، در رابطه‌ی کودک و خانواده گسست ایجاد شده و خیابان به عنوان محل کار و زندگی، تنها ماوای اوست. (ناگفته) نماند بعضاً در کشورهایی از جمله هند و برخی کشورهای دیگر، کودکان خیابان از چند نسل قبل در خیابان متولد شده و زندگی کرده‌اند و اگر چه زندگی در خیابان موجب گسست رابطه‌ی او و خانواده‌اش نگردیده است، اما تاثیر آسیب‌های وارد شده به ایشان، همانند دیگر کودکان، به قوت خود باقی است؛ اما در فهم اساسی مساله کودکان خیابان بخشی از جمعیت کودکان کار می‌باشند که صد البته آسیب‌دیدگی بسیار شدیدتر را می‌توان از ویژگی‌های این گروه برشمرد. این درحالی است که گروه‌های بسیاری از کودکان کار ممکن است هرگز پا به خیابان ننهادند و در نگاه اول حساسیت جامعه را برنیاگیرند؛ مانند کودکان بسیاری که در مزارع معادن و کوره‌پزخانه‌ها، در شرایط بسیار دشوار به کار مشغولند و یا به مشاغلی مانند کولبری و قاچاق کالا در شهرهای مرزی اشتغال دارند و یا به چوپانی مشغولند و هم چنین گروه‌های بیش شماری از این کودکان که به مشاغل خانگی اشتغال دارند و حتا پای خود را از خانه بیرون نمی‌نهند که موضوع بحث‌های جدی اجتماعی شوند. آن چه مهم

دخترعمو و مادرم خورد و آن‌ها زخمی شدند. پلیس آمد او را دستگیر کرد و به زندان فرستاد. چند ماه بعد یک روز از زندان زنگ زدند که می‌خواهند او را رد مرز کنند آیا من هم با او می‌روم، گفتم طلاق می‌خواهم. پدرم سه میلیون بهش داد و مرا طلاق داد و یک هفته بعد با کمال ناباوری مرا به عقد پسری در آوردند. این بار مرا ۱۲ میلیون تومان فروختند؛ یعنی از او پول گرفتند تا بتوانند پول قبلی را پرداخت کنند.

حالا شانزده ساله بودم ولی او را هم نمی‌خواهم؛ بخدا من اصلاً نمی‌خواهم ازدواج کنم. من از مردها متنفرم. چشمان درشت سیاهش را به زمین می‌دوزد و با انگشتان باریک و بلندش بازی می‌کند، می‌گوید: من دیگه نمی‌خوام ازدواج کنم، خسته شدم. من با این سن کم زجرهایی کشیده‌ام که زنی بالغ و بزرگ شاید حتا فکرش را هم نکند. من حق دارم زندگی کنم. شاید سال‌های درازی زنده باشم، چند بار باید این فجایع تکرار شود؟ من هنوز بچه‌ام. در این مدت کوتاه عمرم فهمیده‌ام که باید خودم زندگی‌م را بسازم، می‌خوام خودم کار کنم و برای خودم زندگی کنم، ولی مرا فروخته‌اند. او ۹ میلیونش را می‌خواهد. می‌داند از او متنفرم ولی پولش را می‌خواهد، می‌داند که ما همچون پولی نداریم. اگر مجبورم کنند که ازدواج کنم یا خودم را می‌کشم یا او را...

### مصاحبه با یکی از فعالان حقوق کودکان (حسن)

#### چه سنی را سن کودک می‌شناسید؟

بر اساس ماده یک پیمان نامه‌ی جهانی حقوق کودک تمامی افراد زیر ۱۸ سال، کودک تلقی می‌شوند. البته این سنی است که در حال حاضر مطرح است و با توجه به تغییرات و سازوکارها و شرایط اجتماعی، اقلیمی، خانوادگی و جغرافیایی تاثیرگذار بر رشد و بالندگی کودکان و نیز با توجه به اینکه در جوامع امروز که افراد ۱۸ ساله، هنوز هم از فرایند آسیب‌پذیری مضاعف خارج

مهم‌ترین و تاثیرگذارترین عوامل در پیدایش شرایط اجبار به کار برای کودکان هستند و همان‌گونه که در تعریف کودکان کار اشاره شد، مجموعه‌ای از نابسامانی‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و جنگ و ناپایداری‌های سیاسی و همچنین درگیری‌های قومی و غیره را که منجر به مهاجرت و در معرض خطر قرار گرفتن کودک و خانواده‌ی او هستند، می‌توان به عنوان مجموعه‌ی شرایطی ذکر کرد که منجر به کار کودکان می‌شوند.

**آیا قانون ممنوعیت کار کودک برای نجات کودکان از شرایط غیرانسانی کافی است؟**

قطعاً خیر. قانون‌گذاران و دست‌اندرکاران برنامه‌ریزی‌های اجتماعی به خوبی می‌دانند که اجرای صحیح و کامل هر قانون مصوب، علاوه بر واقع‌بینانه و عملیاتی بودن و ضمانت‌های اجرایی کافی و موثر در نظر گرفته شده، پیش و بیش از هر امری مستلزم ایجاد بستر مناسب برای اجرای دقیق آن قانون است. چنانچه این پیش‌نیاز و بستر لازم حداقل به قدر نیاز تامین نگردد، قانون مصوب می‌تواند خود بوجودآورنده‌ی قانون‌گریزی‌های متعدد دیگری گردد و از آن جمله به عنوان مصداقی بارز می‌توان به قوانین تصویب شده در حوزه‌ی ممانعت از کار کودکان (چه در عرصه‌ی داخلی و چه در عرصه‌ی بین‌المللی) اشاره کرد. در مسیر پشت سر، ما با بیش از یک صد سال تلاش انسانی و فداکارانه‌ی انسان‌های ارزشمند و از خود گذشته‌ای مواجه هستیم که همواره آرمان محور کار کودک اصلی‌ترین انگیزه برای اقدام و ایستادگی آنان بوده است و حاصل تمامی این تلاش‌ها، علاوه بر کودکانی که از چرخه‌ی استثمار رهانیده شده‌اند؛ تصویب قوانینی است که به عنوان دستاوردهای ارزشمند و قابل اتکا و استناد، امروزه در دست ماست و قطعاً وظیفه‌ی همه‌ی ماست که باید علاوه بر صیانت از این دست‌آوردها به ترویج و گسترش حوزه‌ی اختیارات و تاثیرگذاری این قوانین پای بفشاریم؛ اما همان‌گونه که اشاره شد حسن اجرای این قوانین نیز مانند دیگر مصوبات قانونی قبل از هر چیز مستلزم بوجود آوردن شرایط و تامین پیش‌نیازهای لازم برای اجرای موثر این قوانین است و همان‌گونه که قبلاً نیز

است همه‌ی این اشکال و اشکال دیگری از کار کودکان که به آن اشاره نشد، از جمله زباله‌گردی و حمل موادمخدر، تجارت جنسی و کودک‌سرباز و غیره همه و همه اشکال مختلف کار کودک هستند و محرومیت، آسیب‌زایی و بهره‌کشی از ویژگی‌های بارز همه‌ی انواع کار کودک در ایران و در تمامی کشورهایی است که با پدیده‌ی کار کودکان مواجه‌اند.

**در شرایطی که گرسنگی گروه بزرگی از کودکان را تهدید می‌کند، آیا لغو کار کودک می‌تواند کمک به رفع گرسنگی این کودکان تلقی شود؟**

این سوالی است که پاسخش درخود سوال نهفته است. اساساً صحبت هم‌زمان از گرسنگی کودکان و لغو کار کودک مصداق بارز جمع‌اضداد است. اگر کودکان راهی کار و خیابان می‌شوند، نه از روی تفریح و تفنن است و نه از این روی که بخواهند به قانون‌گذاران دهن‌کجی نمایند. در واقع آن چه بوجود آورنده‌ی اصلی کار کودک است، خطر گرسنگی کودک و خانواده اوست. هر گاه کودکی به عنوان ابزاری برای سوءاستفاده و بهره‌کشی راهی بازار کار می‌شود، قطعاً یا خانواده‌ای را در معرض فقر و گرسنگی پشت سر دارد و یا شدت فقر و گرسنگی و آسیب، نهاد خانواده‌ی او را آن‌چنان ویران ساخته که به هیچ وجه قادر به حمایت از کودک خود نبوده و به دلیل فقدان نهادها و قوانین حمایتی کافی تنها پناه کودک باندهایی است که کودک را به ابزاری برای پول در آوردن تبدیل می‌کنند. از این رو اولین پیش‌شرط لازم برای سخن گفتن از لغو کار کودکان، مسأله‌ی از بین بردن گرسنگی و آسیب و نیز ایجاد بنیادهای حمایتی لازم و کافی برای حمایت موثر از کودک و خانواده‌ی در معرض خطر اوست.

**چه عوامل و مناسباتی سبب می‌شود که کودکان به جای مدرسه و محیط‌های آموزشی و تفریحی سر از محیط کار در آورند؟**

همه‌ی فعالین حوزه‌ی مبارزه با کار کودک به خوبی می‌دانند که کار کودک پدیده‌ای تک‌سببی نیست. اگر چه فقر و نابرابری

سرنوشت دیگران و وضعیت دیگران در سرنوشت آن کودک اثر خواهد گذاشت. خلاصه‌ی کلام این که برای حذف کار کودک، به رسمیت شناختن حقوق انسانی و اجتماعی و طبقاتی خانواده‌ی او، باید در دستور کار قرار گرفته و نهاد جامعه خود را موظف بداند برای تمامی کودکان شرایط برخورداری از همه‌ی فرصت‌های لازم برای رشد و بالندگی و زندگی انسانی را تامین نماید، به نحوی که تنگدستی، بیکاری، مرگ، اعتیاد، عدم آگاهی والدین و هیچ عامل دیگری نتواند سرنوشت یک کودک را از دیگر کودکان متمایز سازد و اگر بخواهیم به مصداق‌های عینی و اجرایی بپردازیم، می‌توان به موارد زیر و تمامی موارد دیگری اشاره نمود که سایر فعالین این حوزه لازم می‌دانند.

اولاً: ایجاد نهاد متولی و ناظر بر حقوق کودکان، به عنوان ضرورتی اجتناب‌ناپذیر به نحوی که بتواند با در دست داشتن ابزارهای اجرایی لازم و کافی، علاوه بر تعریف چشم‌انداز و تدوین برنامه‌های فراسازمانی برای صیانت از حقوق کودکان به مثابه‌ی دیده‌بان و ناظری فرادست، عملکرد تمام سازمان‌های متولی در حوزه‌های مختلف نیازهای کودکان از جمله آموزش، بهداشت، تغذیه، سلامت، امنیت و غیره را رصد نموده و هر زمان که خللی مشاهده نمود، بتواند با استناد به اختیارات تعریف شده‌ی خود تا رفع کامل خلل بوجود آمده، مداخله و موضوع را پیگیری نماید.

دوم: ایجاد بیمه‌ی همگانی، کارآمد و موثر برای تمامی کودکان با در نظر گرفتن پوشش‌های حمایتی کافی به نحوی که کوتاهی یا ناتوانی خانواده حتی المقدور منجر به محرومیت و آسیب کودک نگردد.

سوم: پایبندی دولت‌ها نسبت به امضاء خود و تلاش برای اجرای کامل تعهدات ناشی از برنامه‌ی جهانی «آموزش برای همه EFA» به نحوی که تمامی کودکان بدون هیچ‌گونه منع یا محدودیتی بتوانند به آسانی به آموزش رایگان و با کیفیت دسترسی داشته باشند.

اشاره شد تا زمانی که شرایط عدم اجبار به کار و ایجاد چتر حمایتی لازم برای تمام کودکان فراهم نشود و تا زمانی که مادر و پدر تهی‌دست او از حقوق صنفی، انسانی و اجتماعی لازم و نیز برخورداری از حق هم‌اندیشی و عکس‌العمل جمعی به عنوان ابزاری کارآمد در مقابل یغماگری و چپاول زورمندان برخوردار نباشند، صرف تصویب قوانین ممنوعیت کار کودکان نه تنها مانع از کار او نخواهد شد، بلکه موجب می‌شود کودک به دور از چشم بازرسین، به مشاغل پست، مخفی و پرخطری مانند کار در کارگاه‌های مخفی و زیرزمینی و یا کارهای شبانه و یا دیگر انواع بهره‌کشی‌های غیرانسانی در مقابل دستمزدی ناچیز همراه با آسیبی به مراتب بیشتر تن دهد و در این شرایط است که قانونی که قرار بود پناه کودک باشد، خود تبدیل به ابزاری برای بهره‌کشی هر چه بیشتر از او گردیده است.

### برای حذف کار کودک چه پیش‌نیازهایی لازم است؟

ما همواره و همه جا می‌شنویم که: کودکان اصلی‌ترین سرمایه‌های ما هستند. به واقع تا چه قدر به آن چه می‌گویند باور دارند؟ اگر برای گندم و نفت به عنوان انواعی از ثروت و یا هر کالای دیگری برای حفظ تعادل در بازار آن‌ها و صیانت از اصل و بهای آن مطالعات و رایزنی‌های فراوان کرده و کارشناسان آزموده و خبره تربیت نموده و برای حفظ آن ثروت‌ها بوروکراسی عریض و طولی ایجاد کرده‌اند، برای حفظ کودکان که سرمایه‌های بی‌بدیل ادعایی هستند، چه اقدامی انجام شده است؟

هر کودک به محض تولد، صرف نظر از این که در کدام خانواده و کدام خواستگاه اجتماعی و طبقاتی متولد می‌گردد و هم‌زمان با اعلام عضویت در محیط کوچک خانواده‌ی خود عضوی است بلاانفصال از نهاد بزرگتر یعنی جامعه. بی‌تردید سعادت یا شقاوت او تأثیری مستقیم و غیرقابل انکار دارد بر سرنوشت جامعه و هیچ عقل سلیمی نمی‌تواند اطمینان حاصل کند که خود و خانواده‌اش برای همیشه از آسیب حتماً یک فرد آسیب دیده‌ی موجود در جامعه مصون خواهد ماند و حتماً سرنوشت آن کودک در

حالا که کار کودک واقعیتی انکارناپذیر است آیا بهتر نیست که نسبت به حقوق کودک کار تلاش کنیم و نسبت به استثمار وحشیانه که با حداقل‌های قابل قبول فاصله‌ی بعیدی دارد از محرومیت مضاعف این کارگران کوچک جلوگیری کنیم؟

اساساً صحبت از حقوق کودک کار، جمع اعداد است. چرا که کودک کار خود نماد بی‌حقوقی کودک است. توجه بفرمایید. «دخالت دادن کودکان در فعالیت‌های اقتصادی که موجب بهره‌کشی، آسیب و محرومیت آنان از ابتدایی‌ترین حقوق طبیعی می‌شود را کار کودک می‌گوییم» بنابراین محرومیت از حقوق بی‌بدیل و ارزشمند دوران کودکی با هیچ قیمتی قابل جبران نیست، به طوری که حتی در میان طبیعت وحشی نیز این نوع محرومیت برای خردسالان دیده نمی‌شود. «»

پس آنجا که کار کودک خود نماد محرومیت کودک از حقوق خود است، نمی‌توانیم صحبت از حقوق کودک کار کنیم؛ اما چنانچه نظر شما اولویت‌بندی در اقدام است، متأسفانه باید بگوییم گریزی از این نیست؛ چرا که افکار جوامع را یک شبه نمی‌توان تغییر داد. از سوی دیگر در انتظار تغییر بنیادین رفع اساسی مشکلات کودکان کار نیز نمی‌توان نشست و به ناچار، در عمل، ناگزیریم به آن چه که از دستمان بر می‌آید و یا آن چه را که اجرای آن عملیاتی‌تر است را در اولویت قرار داده و اما برای لحظه‌ای از ریشه‌های اساسی پیدایش کودک کار و ضرورت حل بنیادین آن غافل نشویم.

**آیا پیگیری حقوق کودکان کار به معنی به رسمیت شناختن کار کودک و از یاد بردن حقوق عمومی کودکان تلقی نمی‌شود؟**

همان طور که اشاره شد ما هرگز سخن از حقوق کودکان کار نکرده‌ایم. چرا که اساساً کار کودک را نماد بی‌حقوقی می‌دانیم. به زعم این جانب، آنچه امروز توسط فعالین این حوزه صورت می‌گیرد، حداقل تلاشی است که از دست‌شان برمی‌آید و فکر

چهارم: توجه و اقدام در حوزه‌ی تامین و صیانت از حقوق زنان، به عنوان اصلی‌ترین گروه تاثیرگذار بر زندگی کودکان. همه‌ی ما با کمی تأمل به خوبی می‌بینیم هر جا که مادری قوی و کارآمد حضور دارد، آسیب‌های کودک به شدت کاهش می‌یابد و هر جا که مادری در معرض خشونت، بی‌حقوقی، رنج و محرومیت قرار دارد، بی‌تردید کودک او نیز در شرایطی مشابه قرار می‌گیرد و از این رو توجه به حقوق زنان و ایجاد فرصت‌های شغلی، صنفی، اجتماعی و سیاسی لازم برای حضور فعالانه یکایک آنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی و خانوادگی، منجر به کارآمدی آنان و در نتیجه تاثیرگذاری بر سرنوشت خود و کودکان‌شان خواهد شد.

پنجم:

ایجاد شرایط لازم برای تامین حقوق صنفی، اجتماعی، مدنی و سیاسی گروه‌های مختلف اجتماعی به ویژه گروه‌های فرودست که قدرت و فرصت فرستادن نماینده به مجلس را ندارند و فراهم نمودن فرصتی که آنان بتوانند با دیگر هم‌صنفان خود هم‌فکری نموده و شرایط خود را تغییر دهند. چرا که تا وقتی پدر خانواده ناگزیر است صرفاً در ازای مزدی بسیار اندک که در بسیاری از موارد حتی کفاف اجاره‌ی خانه‌ی او را نمی‌دهد، روزانه حداقل ۱۵ ساعت را صرف رفت و آمد و حضور در محل کار نماید، دیگر فرصتی برای پرداختن به خود، یادگیری، نشاط و در نتیجه تامین نشاط و ارتقا سطح آگاهی و کارآمدی همسر و فرزندان خود نمی‌یابد و همان گونه که تجربه‌ی تاریخی تا کنون همواره ثابت نموده عدالت اجتماعی و فرصت‌های برابر برای زندگی، هرگز کالایی نبوده که بخواهد از سوی گروهی از مدیران جوامع میان گروه‌های فرودست تقسیم گردد و دل بستن به این که جناحی از مدیران با یک تئوری مدیریتی خواهند آمد و عدالت را میان تهی‌دستان تقسیم خواهند نمود، امری است که به جز اتلاف پرهزینه‌ی زمان و قربانی نمودن سرنوشت زنان و کودکان و پدران خانواده‌های تهی‌دست را در برنخواهد داشت؛ بنابراین تلاش و آگاهی و متشکل شدن نیروی کار و گروه‌های فرودست، خود اصل مهم دیگری است که می‌تواند مستقیماً بر سرنوشت کودکان تاثیر گذارد و شرایط عدم اجبار به کار را برای آنان فراهم نماید.



اسکله‌ها و غیره مشغول به کارند و به طور عمده این کودکان بر آمده از خانواده‌های فرودست بوده که به دلیل عدم دسترسی به آموزش و فرصت‌های اقتصادی و شغلی مناسب، معمولاً در مشاغل پست و با درآمدی اندک به کار مشغولند و حتی هر گاه موفق به کسب درآمدی مناسب نیز گردند، به دلیل شدت آسیب‌ها و فقدان مهارت‌های لازم، این درآمد منجر به تغییر شرایط آنان نمی‌گردد. در خصوص فرایند و عوامل آسیب اگر بخواهیم خیلی وسیع صحبت نکنیم، ذکر این نکته که هر روز صبح، هنگامی که کودکی به جای حضور در کلاس درس ناچار در محل کار حضور می‌یابد، از همین نقطه، آسیب به او آغاز می‌شود. بخشی از این آسیب‌ها، آسیب‌های جسمانی است که ناشی از عدم برخورداری از تغذیه مناسب، بهداشت، استراحت و نیز فشارهای جسمانی ناشی از ساعات طولانی کار و یا کار با ابزارهای سنگین و پرخطر می‌باشد و متأسفانه بخش زیان‌بار و پنهان مساله آسیب‌های روانی و فکری کودک در کنار عدم برخورداری از فرصت کسب مهارت‌های لازم برای بزرگسالی می‌باشد.

به عنوان مثال کافی است در نظر بگیریم هنگامی که کودکی در یک مدرسه می‌خواهد ثبت نام کند، حتماً رده‌ی سنی او را در نظر می‌گیرند؛ و به طور مثال یک کودک هفت ساله را در مدرسه‌ای ثبت نام نمی‌کنند که کودک ۱۷ ساله درس می‌خواند. به همین دلیل مقاطع مختلف تحصیلی تعریف و تعیین شده‌اند. پس چگونه است آن جا که کودکی شانزده ساله یا دوازده ساله و حتا ده ساله ناگزیر است در جمع همکاران بالای ۳۰ سال کار کند، هیچ کس مدعی نیست و خوب می‌دانیم که شدت آسیب‌ها در این گونه محیط‌های کاری که معمولاً محیط‌های زیرزمینی و مخفی می‌باشند تا چه حد بالاست. متأسفانه جامعه و بزرگسالان زمانی از حال کودک با خبر می‌شوند که ناچارند او را اراذل و اوباش بنامند و راهی جز اعدام او پیش روی خود نمی‌یابند.

نمی‌کنم نزد هیچ‌یک از این دوستان، این اقدام به معنای به رسمیت شناختن کار کودک باشد. ضمن این که تا آن جا که می‌دانم و اساساً قابل فهم است تمامی این دوستان می‌دانند که حق کودک یک حق عمومی است. نه تنها هیچ گروهی از کودکان را نمی‌توان در تأمین حق از دیگران جدا کرد، بلکه همان‌گونه که پیش‌تر نیز به آن اشاره شد، در کلامی وسیع‌تر می‌توان به این نکته اشاره نمود که حق کودک، یک حق فراگروهی است، یعنی تا زمانی که والدین کودک در مناسبات اجتماعی تبعیض‌آمیز و نابرابر توأم با حس حقارت و خود کم‌تریبینی تحمیل شده زندگی می‌کنند، چگونه می‌توانند به حقوق کودک خود و رشد و بالندگی او در یک شرایط انسانی و آزاد بیاندیشند؟ وقتی که پدر در هزارتوی زندگی هرگز نتوانسته فهمی یا تصویری از یک زندگی آزاد، بالنده و بانشاط داشته باشد، چگونه می‌تواند این افق را برای کودک خود ترسیم نماید و حقوقش را ولو این که کودکش ناچار به کار نباشد، تأمین و رعایت نماید؟ یا وقتی مادری کتک می‌خورد، تحقیر می‌شود و با تضرع زندگی می‌کند، چگونه می‌تواند فهم درستی از نیاز کودک خود داشته و او را به مثابه‌ی یک انسان آزاد و صاحب اندیشه به رسمیت شناخته و پرورش دهد؟ بنابراین همان‌گونه که گفته شد نه تنها پیگیری مطالبات گروهی کودکان (کودکان کار) نباید ما را از حقوق عمومی کودکان غافل نماید، بلکه پیگیری نهایی برای تحقق حقوق عمومی کودکان همبستگی بسیار شدیدی دارد با مطرح شدن و تحقق حقوق انسانی، اجتماعی و صنفی همه‌ی اقشار جامعه و اولویت بخشیدن بخشی از این حقوق هرگز نباید ما را از کلیت مساله غافل نماید.

**کودکان کار و کودکان خیابان متعلق به کدام گروه‌های اجتماعی هستند و از چه فرایندها و عواملی آسیب می‌بینند؟**

همانطور که اشاره شد، صرف نظر از شدت و نوع آسیب‌ها، کودکان خیابان خود بخشی از جمعیت چند صد میلیونی کودکان کار هستند که متأسفانه در کارگاه‌ها، مزارع، خیابان‌ها، منازل،

وجود دارد یا با آن چه که در ایران وجود دارد، یک سان نیست. بله در مواردی این کودکان متاسفانه به دست‌ها و باندهای تبهکار می‌پیوندند؛ اما آن چه همواره بر آن باید تاکید کرد، چرایی نقطه‌ی عزیمت کودک به سمت بزه و آسیب است. می‌دانیم که قطعاً وقتی کودکی از حمایت‌های اجتماعی لازم برخوردار نباشد و جامعه در ابعاد وسیع برنامه‌های کلان خود هیچ تمهیدی برای صیانت از حقوق کودکان خود نیاندیشده باشد، طبیعی است که با کمترین خللی که در وضعیت کودک بوجود آید، ممکن است او در ابتدا راهی محیط‌های کار و خیابان گردد و از آن جا که کودکان، چه در قالب مشاغل مشروع و تعریف شده و چه در قالب نیروی کاری مطیع و ارزان قیمت در خدمت بزهکاران زیرزمینی باشند، بهترین طعمه برای سوءاستفاده‌کنندگان از نیروی کار ارزان قیمت‌اند. در واقع این نهاد جامعه است که با کوتاهی نسبت به حمایت از کودک زمینه‌ی سوء استفاده از او توسط هر کسی را فراهم نموده است و تا زمانی که این کوتاهی و فقدان حمایت اجتماعی از کودک برطرف نگردد، صدها باند هم که از میان بروند، باز هم کسانی پیدا خواهند شد که متقاضی نیروی کار ارزان و برده وار کودکان باشند.

**کدام آسیب‌ها را برای کودکان کار و خیابان جبران‌ناپذیر می‌دانید و برای حذف همین آسیب‌ها از زندگی کودکان چه پیشنهادی دارید؟**

احساس بی‌پناهی و فقدان حمایت، اولین آسیب به کودکان و نقطه‌ی آغاز تمامی آسیب‌ها و سوءاستفاده‌ها و بهره‌کشی از آنان است و تغییر نگرش و به رسمیت شناختن حقوق آنان و پایبندی به تعهدات و وظایفی که در قبال آنان داریم، می‌تواند نقطه‌ی پایانی باشد بر این بی‌حمایتی. همه باید فارغ از هر گونه تفکر جناحی و گروهی بپذیریم که هر کودک به محض تولد عضوی از جمعیت بیش از ۷ میلیاردی روی زمین است و چگونگی شرایط او به همان میزان به سرنوشت این ۷ میلیارد نفر تاثیر می‌گذارد.

**آیا بزه‌های منتسب به کودکان خیابان واقعی است و در صورت مثبت بودن جواب چه عواملی را در به وجود آمدن آن بزهکاری مقصر دیده‌اید؟**

می‌دانیم که کودکان نه از روی تفریح و تفنن و نه از روی لجبازی و دهن کجی به مسوولان یک جامعه راهی بازار کار نمی‌شوند. حضور هر کودک در کار و خیابان نمایش یک نقطه سیاه بی‌پناهی و بی‌حمایتی است. روز آغازین هر کودک مثل تمامی کودکان با خلق و خویی فرشته‌وار و پاک و دنیایی از صمیمیت و سادگی‌ست. آن چه از او به اصطلاح بزهکار می‌سازد شرایط اوست نه ذات و فطرت او. در واقع رفتار او بازتاب هنجار حاکم بر زندگی اوست. این ما هستیم که ناهنجاریم و هنجار او را درک نمی‌کنیم. ابتدا باید از خود بپرسیم به او چه داده ایم که از او انتظار داریم مثل ما حرف بزند، مثل ما فکر کند و مثل ما رفتار نماید. مگر آنچه را که ما فرصت آموختنش را تحت هر شرایطی داشته ایم، او هم داشته است؟ بله ممکن است در شرایطی این کودکان یا بعداً در بزرگسالی مرتکب جرایمی هم بشوند که از منظر عمومی بسیار خشن و غیرانسانی باشد، اما آیا هرگز از خود پرسیده‌ایم که هنگامی که او فقط دختر بچه یا پسر بچه‌ای بود و با التماس می‌خواست فالی به ما بفروشد، کفش‌هایمان را واکس بزند و یا شیشه‌ی ماشین‌مان را پاک کند، آیا به او و آینده‌اش اندیشیدیم؟ چرا انتظار داریم او به اصطلاح ما بزه نکند؟

**برخی روشنفکران، اولیای کودکان و باندها و دسته‌های حرفه‌ای را عامل گسترش کودکان خیابان معرفی می‌کنند و حکم صادر می‌کنند که با حذف این باندهای حرفه‌ای از چرخه‌ی حیات اجتماعی، می‌توان کودک خیابان را به مدرسه فرستاد. چقدر این ارزیابی را درست می‌دانید؟**

این سطحی‌ترین برخوردی است که با این پدیده می‌شود. اولاً که مساله‌ی باندها و یا دسته‌های حرفه‌ای، مساله‌ای همسان برای تمامی کشورهای درگیر با مساله کار کودکان نیست. به طور مثال آن چه پیش‌تر در برزیل وجود داشت با آن چه در هندوستان

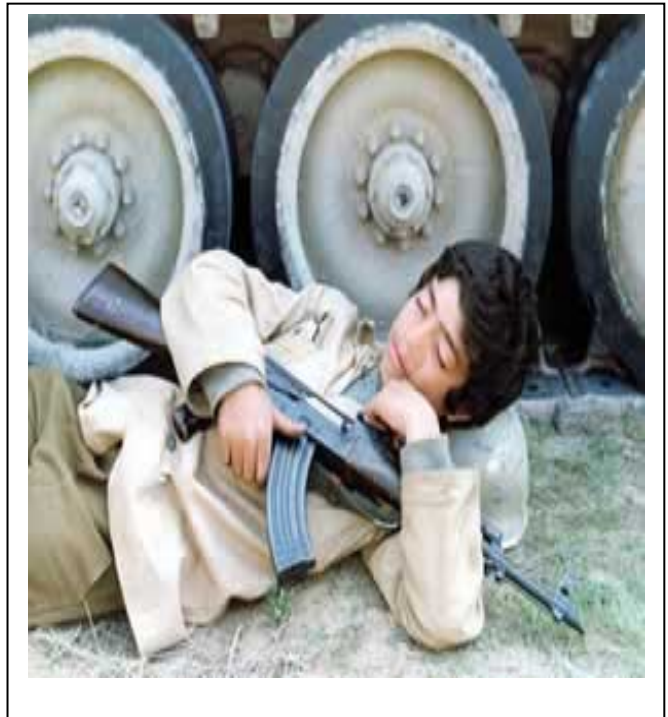
ارضا می‌کنند. در میان آنان کودک سربازها شرایط بسیار اسفناکی را تجربه می‌کنند. استفاده از کودکان در جنگ‌ها و عملیات نظامی، ننگی است که بشریت هنوز در قرن بیست و یکم درگیر آن است و تا پایان دادن به این جنایت علیه بشریت راه درازی باقی مانده است. هر چند در ارتش‌های رسمی کودکان جایی ندارند، اما در گروه‌های شبه نظامی دولتی، گروه‌های مسلح مخالف با دولت مرکزی یا گروه‌های مسلح قومی و مذهبی از آنان برای بالا بردن تعداد سربازان استفاده می‌شود. آنان کارهای بسیاری را در جبهه انجام می‌دهند. پاک کردن سلاح، جمع‌آوری مواد غذایی، جاسوسی و...

در کشورهایی مانند رواندا، سیرالئون، بوتسوانا و کنگو، افغانستان، سوریه و... از کودکان به عنوان سربازان جنگی استفاده شده است. برخی از این کودکان از خانه‌های خود ربوده شده‌اند؛ برخی دیگر «به طور داوطلبانه»، به جنگ پیوسته‌اند با این فکر که با شرکت در جنگ می‌توانند یک زندگی بهتر داشته باشند. دیگران یتیم هستند یا توسط پدر و مادر خود فروخته شده‌اند چرا که از تهیه حداقل مواد غذایی برای سیرکردن شکم خود و فرزندانشان عاجز هستند؛ اما به واقع کودکانی که درگیر جنگ می‌شوند گزینه‌ی دیگری برای انتخاب ندارند، حتی آنان که به اصطلاح داوطلبانه سرباز شده‌اند.

در گزارشی از سوریه می‌خوانیم:

«پدر مصعب با افتخار می‌گفت: به زودی پسرش سرباز خوبی خواهد شد. صبحی، ۱۵ ساله، می‌گفت که او از پدرش خواهش کرده که برای شروع آموزش به او اجازه دهد. او گفت: «من از ماندن در منزل و به انتظار بازگشت پدر و برادران بودن خسته شده بودم. من می‌خواهم به جنگ بروم و با چشم خود آن‌ها را ببینم» برادران بشار، ۱۶ ساله، برای آموزش او فرمی را امضا کرده‌اند. او سرباز داوطلب ارتش شورشیان سوریه است. او می‌گوید: «من می‌خواهم انتقام مرگ پدرم را بگیرم.» هم‌هنگ کنننده‌ی صندوق حمایت از کودکان ملل متحد (UNICEF) ژان نیکولاس بونز گفت: «بر خلاف دیگر جنگ‌ها، در سوریه سیستم سربازگیری از کودکان وجود ندارد. جوانان با تشویق خانواده‌هایشان، خود داوطلب می‌شوند».

این کودکان که معمولاً بین ۱۴ تا ۱۸ سال سن دارند در دوره‌های آموزشی کوتاه مدت روش‌های جنگیدن را می‌آموزند.



چگونه کودکان در جنگ‌ها تبدیل به ماشین‌های کشتار می‌شوند؟

آیا برای کودکانی که از جنگ رنج می‌برند، راه‌حلی وجود دارد؟

هاله صفرزاده

تقدیم به کودکانی که برای آزادی سوسنگرد روی میدان‌های مین (رفتند)

ممنوعیت استفاده از کودکان در جنگ‌ها به دهه ۱۹۷۰ میلادی برمی‌گردد. مطابق با کنوانسیون ۱۸۲ سازمان بین‌المللی کار که در سال ۱۹۹۹ با امضای ۱۶۳ کشور به تصویب رسیده، سربازگیری کودکان یکی از «بدترین نوع» کار کودکان تعریف شده است.

مطابق آمارهای موجود میلیون‌ها کودک در سراسر جهان استثمار می‌شوند و به شکل نیروی کار ارزان سودطلبی صاحبان سرمایه را

«آکادمی نظامی» عبدالرزاق یک مدرسه سابق، واقع در استان حلب در شمال سوریه است. پسران قبل از این که به جبهه فرستاده شوند، روزی دو ساعت به مدت سه ماه آموزش می‌بینند. خانواده پسران علاقه‌مندند که قبل از اعزام به جنگ به آن‌ها خوب آموزش داده شود. عبدالرزاق گفت: «بدون» آموزش مناسب، آن‌ها به سرعت کشته می‌شوند.

محمد پانزده ساله به نظر می‌رسد آموخته که چگونه به سرعت کلاشینکوف خود را باز و بسته کند و فریاد می‌کشد: آماده! او با افتخار این را گفت و تنفگش را به مربی‌اش نشان داد. حالت چهره‌اش نشانی از ترس و احترام به مربی‌اش داشت.

تصویری که از کودکان سرباز در جهان تصویر شده است پسری است با یک کلاشینکوف در دست، در حالی که تعداد سربازان دختر تقریباً به اندازه‌ی پسران است. (حدود ۴۰ درصد) آن‌ها خشونت جنسی را نیز همراه با سایر خشونت‌ها تحمل می‌کنند. آنان یا در پشت جبهه نیازهای جنسی سربازان را برآورده می‌کنند و تدارکات را آماده می‌کنند یا در خط مقدم همانند پسران می‌جنگند.

در گزارشی که در تاریخ ۵ فوریه ۲۰۱۳ منتشر شد، سازمان دیده‌بان حقوق بشر اعلام کرد که نگرانی‌های بسیاری در مورد شیوه‌های ایالات متحده در طول درگیری‌های مسلحانه در افغانستان وجود دارد، شیوه‌هایی که برای کودکان مضر بوده‌اند. به حدی که این کمیته از آن «احساس خطر» می‌کند. این مساله در سال ۲۰۰۸ از بررسی گزارش‌هایی منتج شده که مربوط به مرگ صدها نفر از کودکان در طی حملات ایالات متحده و حملات هوایی در افغانستان در سال گذشته بوده و کمیته آن‌ها را بررسی کرده است. در این گزارش همچنین «نگرانی عمیق» در مورد جزئیات دستگیری و بازداشت این اطفال در افغانستان ابراز شده است.

شرایط این کودکان سرباز پس از دستگیری نیز بسیار وحشتناک است. صدها نفر از کودکان در افغانستان توسط نیروهای ایالات متحده بازداشت شده‌اند و بسیاری از این کودکان به زندان‌های افغانستان منتقل شده‌اند.

معمولاً این کودکان زیر ۱۸ سال که با بزرگسالان در یک مکان زندانی می‌شوند، بر خلاف استانداردهای بین‌المللی بازداشت شده‌اند. سازمان ملل متحد، گزارش‌های بسیاری از شکنجه کودکان توسط نیروهای امنیتی افغان را مستند کرده است.

اغلب فرماندهان کودکان را بهترین سربازان می‌دانند چرا که هم ارزانند و هم شکل‌پذیر و به اصطلاح چکش‌خوارند. آن‌ها کوچک هستند و می‌تواند بدون این که شناسایی شوند در عملیات جاسوسی شرکت کنند. آن‌ها اغلب خطرات بیشتری را به جان می‌خرند چرا که به اندازه کافی از رشد عقلی و شناختی برای در نظر گرفتن عواقب کار برخوردار نیستند. آن‌ها برای به دست آوردن غذا به راحتی می‌توانند روستاها را غارت کنند.

عبدالرزاق، گروه‌بان ۳۸ ساله ارتش سابق سوریه که مسوولیت آموزش پسران را در مدرسه نظامی خود دارد، این گونه می‌گوید: «هنگامی که آن‌ها به این جا می‌آیند، کودک هستند؛ اما زمانی که این جا را ترک می‌کنند، به ماشین‌های کشتار تبدیل می‌شوند». او می‌گوید من به آن‌ها آموزش می‌دهم که از جنگ نترسند و هنگام کشتن دچار تردید نشوند.

او به دانش آموزان خود می‌آموزد که چگونه در هنگام نبرد تفنگ کلاشینکوف را حمل کنند. او به آن‌ها می‌آموزد که چگونه دشمن را خلع سلاح کنند و او را با یک چاقو، یا حتی دست خالی بکشند.

«عبدالرزاق می‌گوید»: من کودکان را بهترین سربازان می‌دانم. آن‌ها از هر فرمانده ای اطاعت می‌کنند. در حالی که یک بزرگسال بالغ می‌پرسد و به دنبال پاسخ سوالاتش است اما کودکان هیچ چیز نمی‌پرسند. او با دیدن یک پسر ۱۴ ساله که سعی می‌کند حریف خود را قبل از آن‌که با چاقو به او صدمه بزند با مشت خلع سلاح کند، می‌گوید: مصیب شما قرار است حریف خود را بکشید، نه این که او را نوازش کنید».

معمولاً این کودکان پس از آموزش‌ها و شرکت مستقیم در عملیات جنگی، بسیار خشن و بی‌رحم عمل می‌کنند. یکی از کسانی که به عنوان کودک سربازی مورد سوء استفاده قرار گرفته در کتاب خود، «راه دراز طی شده: خاطراتی از پسر بچه سرباز» چنین می‌نویسد: ... کشتن از آب خوردن ساده‌تر شده بود. نه تنها فکر نمی‌کردم، بلکه حتی نشانه‌هایی از پشیمانی نیز در من دیده نمی‌شد».

در یک فیلم غیرحرفه‌ای از سوریه پسری تبر به دست دیده می‌شود که سر بریده‌ی یک مرد را بر روی زمین می‌کشد. مردی به او تبریک می‌گوید و سپس به سر بریده‌ی پیش پای پسر لگد می‌زند.

تلاش‌های بسیاری علیه این شیوه‌ی غیرانسانی بهره‌کشی از کودکان انجام شده است. از سال ۲۰۰۱ تا کنون شمار کودکان سرباز کاهش چشمگیری داشته است، قطعنامه‌ها و کنوانسیون‌های مختلف صادر شده است، اما هنوز تا محو کامل آن راه درازی باقی است. مشکل کودکان سرباز هنگامی واقعا حل می‌شود که نظام سرمایه‌داری که سود را محور همه چیز می‌داند و در آن همه چیز حتا کودکان تبدیل به کالاهایی می‌شوند که سود آنان را افزایش می‌دهند، از ریشه تغییر کند؛ اما تا آن زمان با دادن آگاهی و افزایش حساسیت‌های اجتماعی علیه استفاده از کودکان در جنگ می‌توان اقداماتی انجام داد. ممنوعیت واقعی استفاده از کودکان در جنگ‌ها نیاز به یک مشارکت جهانی دارد و تنها با تحقق راه‌حل‌های عملی، حمایتی برای تغییر سیاست‌های سودمحورانه و غیرانسانی و آموزش پیشگیرانه برای ایجاد امنیت برای کودکان امکان‌پذیر است. در این میان نقش سازمان‌های مردمی و بین‌المللی می‌تواند بسیار موثر باشد.

سازمان‌ها و نهادهایی که در این زمینه فعالیت می‌کنند باید در نظر داشته باشند که: در طراحی برنامه برای مقابله با سربازگیری کودکان ابعاد منطقه‌ای درگیری باید در نظر گرفته شود. تبادل اطلاعات بین کشورهای آسیب‌دیده بسیار مهم است و این کودکان اغلب قاچاق می‌شوند و کودکان زیر سن ۱۸ سال که بدون سرپرست مناسب هستند، در معرض خطر بسیار بالایی برای آدم‌ربایی، قاچاق و استخدام در گروه‌های مسلح هستند. تلاش برای ثبت تولد کودکان و افزایش امنیت در طول مرزها می‌تواند اقدامات کاملا اجرایی و موثر باشد. محیط فرهنگی که این کودکان در آن زندگی می‌کنند باید مورد ارزیابی و بررسی عمیق و علمی قرار گیرد. منابع موجود و بالقوه و محدودیت‌ها و ظرفیت سازمان‌های موجود معلوم شود.

در طراحی برنامه‌ای عملی برای مقابله با پدیده‌ی کودک سرباز، باید به این سوالات پاسخ داده شود: آیا کشور مورد نظر دارای سابقه سربازگیری از کودکان است؟ آیا کودکان این کشور در حال حاضر در معرض خطر هستند؟ آیا وزارت بهداشت، درمان، آموزش و پرورش و رفاه کودکان عملکرد خوبی دارد؟ قوانین ملی مربوط به استخدام و استفاده از کودکان در مناقشات مسلحانه چگونه است؟ مراقبان سنتی این کشور برای کودکان چه کسانی هستند؟ چه جایگزین مناسبی برای این مراقبان سنتی وجود دارد

در شرایط جنگی یا جنگ زده قوانین موجود اجرا نمی‌شوند یا تاثیر بسیار ناچیزی دارند، در نتیجه مجرمان سازمان یافته، راهزنان و رهبران باند ممکن است، از موقعیت‌ها و فرصت‌ها استفاده کرده و سعی کنند کودکان را در درون گروه خود استخدام و از آنان بهره‌برداری کنند. حتا پس از توافق آتش‌بس یا توافق صلح، سطوح بالایی از خشونت در جامعه باقی می‌ماند و کسانی که هنوز آماده‌ی استفاده از زور برای رسیدن به اهداف سیاسی خود هستند، به این خشونت‌ها دامن می‌زنند.

در طول ۱۵ سال گذشته، ۱۳۵ موافقت‌نامه صلح میان طرفین متخاصم امضا شده است. تنها در هشت تا از این توافق نامه‌ها، مقررات خاص برای کودکان سرباز گنجانده شده است. در توافقنامه صلح بین دولت سیرالئون و جبهه‌ی متحد انقلابی سیرالئون (۱۹۹۹) ماده‌ای در مورد کودکان رزمنده لحاظ شده بود که مطابق آن دولت را موظف به توجه خاص به مساله‌ی کودکان سربازان کرده بود. مشکلی که برای کودکان سرباز به خصوص در افریقا و مناطق جنگی وجود دارد، این است که به محض اتمام درگیری در یک منطقه، استخدام آن‌ها در سراسر مرزهای کشور همسایه آغاز می‌شود. به گزارش دیده‌بان حقوق بشر: «در» سال ۲۰۰۵ دولت ساحل عاج صدها نفر از مبارزانی را استخدام کرد که به تازگی مرخص شده بودند، از جمله کودکان زیر ۱۸ سال را.

تاثیر تجربه‌ی جنگ بر زندگی این کودکان تکان‌دهنده است. آنان به سختی می‌توانند به زندگی عادی برگردند؛ زیرا آن‌ها نمی‌توانند به یاد بیاورند که زندگی قبلی‌شان چگونه بوده است. صدمات روحی و روانی وارد بر آنان جبران‌ناپذیر است. بسیاری از مردم که از نزدیک میزان خشونت و سبوعیت رفتار این کودکان سرباز را دیده‌اند، از آنان نفرت دارند و برخوردهای مناسبی با آنان ندارند و در میان مردم این بیم وجود دارد که هر لحظه امکان دارد آنان به خشونت و نظامی‌گری برگردند.

بسیاری از آنان در جامعه پذیرفته نمی‌شوند. این شرایط برای دختران بسیار بدتر است. بسیاری از آنان دچار انواع بیماری‌های مقاربتی شده یا مشکلات حادی از نظر سلامت دستگاه تناسلی تحمل می‌کنند. بسیاری از آنان مجبورند فرزندان را بزرگ کنند که پدران‌شان معلوم نیست و بار بدنامی و رسوایی را بر دوش بکشند.

چه باید کرد؟



در صورتی که این مکانیسم‌های سنتی از بین برود؟ چه سازمان‌ها در کشور برای حمایت از کودکان وجود دارد؟ و... در جنگ‌ها حقوق کودکان در شش مورد زیر نقض می‌شود:

### اولین قربانیان کودکان سرباز



• نقص عضو و کشتار کودکان

• استخدام کودکان توسط گروه‌های مسلح

• حمله به مدارس و بیمارستان‌های کودکان

• تجاوز به عنف و خشونت جنسی علیه کودکان

• ربودن کودکان

• محرومیت از دسترسی سازمان‌های بین‌المللی حمایتی به

کودکان.

قطعه‌نامه ۱۶۱۲ شورای امنیت سازمان ملل متحد که در سال ۲۰۰۵ به تصویب رسید در مورد شیوه‌های رسیدگی به این شش مورد نقض حقوق کودکان است. قطعه‌نامه‌ی ۱۸۸۲ شورای امنیت تصریح می‌کند که گزارش سالانه‌ای از شرایط کودکان در مناقشات مسلحانه باید به شورای امنیت ارائه شود. این دو قطعه‌نامه شاید از مهم‌ترین ابزارها برای همکاری بخش امنیتی و غیرنظامیان علیه استفاده از کودکان در جنگ‌هاست. این قطعه‌نامه‌ها اجازه می‌دهند تا اعضای هر دو حوزه بر شش مورد نقض حقوق کودکان در جنگ‌ها مداخله کرده و در به محاکمه کشیدن متخلفان برای ارتکاب این جرایم همکاری داشته باشد. در خاتمه نباید فراموش کرد جنگ‌ها سود سرمایه‌ها را افزایش می‌دهند و وسیله‌ای هستند برای حل بحران‌های شدید اقتصادی این نظام، پس حل این معضل نیز تنها با تغییر بنیادی این نظام امکان‌پذیر است.

منابع:

<http://thechronicleherald.ca/artslife/1123081-fighting-to-let-children-be-children>

By LOIS LEGGE Features Writer. April 12, 2013

<http://www.thenational.ae/news/world/middle-east/syrian-rebels-are-forging-child-soldiers-into-killing-machines>

<http://www.hrw.org/news/2013/02/05/us-act-protect-children-conflict>

[US: Act to Protect Children in Conflict](#)



ایده‌های مارکس، نظریه‌ی فوق را به چالش کشیده‌اند، آن‌ها وظیفه و کارکرد نظام آموزشی در ساختار اجتماعی نظام سرمایه‌داری را طبیعی و مثبت تلقی نمی‌کنند و معتقدند نظام آموزشی در اصل از طریق بازتولید مناسبات و شرایط طبقه مسلط، فرادستی این طبقه و نظام سرمایه‌داری را تداوم می‌بخشد. فریره، آلتوسر، گرامشی، بوردیو و ... از جمله کسانی هستند که با تاثیر از این ایده کلی مارکس که نظام‌های آموزشی ساختار طبقاتی را تداوم می‌بخشند به نقد نظریه‌های کارکردی و محافظه‌کاران پرداخته‌اند.

نظریه‌پردازان مارکسیست با طرح نظریه بازتولید، از نظام آموزشی جامعه سرمایه‌داری رونمایی می‌کنند تا نحوه حفظ ارزش‌ها و ایدئولوژی طبقه مسلط در قالب سودمندی ایده‌ی جامعه‌پذیری افراد را نشان دهند. آن‌ها با آشکارسازی ابعاد پنهان نظام آموزش تحت عنوان فرصت برابر و شایسته‌سالاری، نابرابری این ساختار را در ابعاد مختلف نشان می‌دهند. در این بین لویی آلتوسر با تاکید بر این نکته که واپسین شرط تولید، بازتولید شرایط تولید است به چگونگی بازتولید ابزار تولید و نیروی کار می‌پردازد وی نظام آموزشی را اصلی‌ترین ساز و برگ ایدئولوژیک دولت می‌داند و معتقد است اصلی‌ترین وظیفه نظام آموزشی بازتولید شرایط تولید و به تبع آن سلطه سرمایه‌داران است. پیربوردیو نیز در بحث نظری خود درباره نظام آموزشی، به بازتولید فرهنگی اشاره می‌کند و اینکه نظام آموزشی نظم از پیش موجود را از طریق بازتولید فرهنگی تداوم می‌بخشد. پائولو فریره نیز بر این نکته تاکید می‌کند مدرسه فرآیندی خنثی و بی‌طرف نیست و در پی تعمیق ایده‌های طبقه مسلط است. همچنین ایوان ایلیچ بر مدرسه‌زدایی تاکید می‌کند چرا که کارکرد مدرسه را رهایی‌بخش نمی‌داند. همانطور که ملاحظه می‌شود به لحاظ تئوری نظریه‌های منتقد و مخالف نظریه‌پردازان محافظه‌کار و لیبرال از غنای بالایی برخوردار است، اما همچنان مدارس در اکثر نقاط دنیا به خاطر هژمونی نظام سرمایه‌داری در پی هم‌نو کردن دانش‌آموزان با نظام سرمایه‌داری هستند. تاثیر منتقدان مارکسیست در ساختار

## نقش نظام آموزشی در بازتولید کودکان کار

کانون مدافعان حقوق کارگر: نظام آموزشی در به وجود آوردن و افزایش تعداد کودکان کار نقش مهمی دارد که این نقش از جهات مختلف قابل بررسی است. برای شکافته شدن این بحث و برای اینکه اقدامات عملی واقعی در راه اجرایی کردن منع کار کودک برداشته شود، این بحث را با یکی از معلمان و یکی از فعالان کارگری طرح کردیم. نظرات آنان را در تاثیر نظام آموزشی بر مساله کار کودک در زیر می‌خوانیم. ابعاد مختلف کار کودک و ضرورت برون رفت از این بن‌بستی که هیچ راه‌حلی برای لغو کار کودک نمی‌یابد، در این نظرات آمده است.

به نظر شما نقش نظام آموزشی در لغو کار کودک چیست؟

جعفر ابراهیمی: جامعه‌شناسان محافظه‌کار با نگاهی کارکردی به ساختار نظام آموزشی، معتقدند اصلی‌ترین وظیفه‌ی این نهاد جامعه‌پذیری افراد جامعه است، در نگاه ایستای این نظریه‌پردازان از طریق آموزش و پرورش انسان ایده آل در ابعاد مختلف ساخته می‌شود. نظریه‌پردازان تعلیم و تربیت در این سنت فکری بر ضرورت نظام آموزشی برای حفظ شرایط موجود تاکید می‌کنند، آن‌ها بر نظام آموزش تاکید می‌کنند که در آن شرایط و مناسبات طبقه مسلط تداوم می‌یابد. از دورکیم تا پارسونز و ... از نظام آموزشی تلقی فوق را دارند. در مقابل نظریه‌پردازان محافظه‌کار، اندیشمندانی قرار دارند که تحت تاثیر سنت مارکسیستی و

برای کودکان چگونه غیرقابل اجتناب می‌گردد. به عبارتی چرا مدرسه نمی‌تواند کودکان را حداقل تا گرفتن دیپلم حفظ کند و آموزش دهد؟

از چند منظر می‌توان به این قضیه نگاه کرد، اول اینکه کودکانی که به بازار کار می‌پیوندند در کنار آن دانش‌آموز کارگرها که به صورت نیمه‌وقت یا تمام وقت در کنار درس کار می‌کنند از کدام طبقه اجتماعی می‌آیند. پر مسلم بسیاری از آن‌ها از خانواده‌های کارگری و طبقات تحت ستم جامعه هستند این دانش‌آموزان قادر نیستند فقط درس بخوانند، لذا مجبورند کار کنند، پس نمی‌توانند از پس مدرسه با وظایف و تکالیف سنگین و غیرواقعی‌اش کنار بیایند پس موفقیت تحصیلی ندارند، پس به ناچار از مدرسه کاملاً منفک می‌شوند. من به استثناهای کاری ندارم. به دانش‌آموزانی که هم کار کرده‌اند و هم موفق بوده‌اند. به نظرم این نوعی عادی‌سازی نابرابری‌هاست و هدف، فروکاستن نابرابری‌های ساختاری به عامل فردی است.

عامل تعیین‌کننده دیگری که مدرسه و دانش‌آموزان را در همین مرحله با کار پیوند می‌زند، گران بودن هزینه تحصیل برای خانواده‌های کم درآمد است. در ایران روزانه با عناوین مختلف دولت در حال کاستن هزینه‌ی عمومی آموزش است. تحصیل رایگان تا مقطع متوسطه فقط یک ادعای غیرواقعی است. دولت در قالب مدارس خاص و اخیراً با ساختار مدارس شبانه و حذف مردودی در مقطع متوسطه هزینه‌ی تحصیل دانش‌آموزان را به خانواده‌ها محول کرده است.

نکته دیگر که به نظرم خیلی مهم است، ساختار برنامه‌ی درسی پنهان در مدارس است که در جهت‌دهی و دلسرد کردن دانش‌آموزانی که سرمایه‌ی اقتصادی و اجتماعی پایین دارند، بسیار موثر است. در برنامه‌های درسی آشکار در نظام آموزشی بازتولید شرایط حاکم به صورت آشکار بازنمایی می‌شود؛ مثلاً در ارتباط با نیروی کار شما ملاحظه می‌کنید که کودکان خانواده‌های کارگری به سمت رشته‌های خاص هدایت می‌شوند. مشاوران در مدرسه که خود محصول یک نظام آموزشی طبقاتی

نظام آموزشی باعث شده است که امروزه شاهد آن باشیم که کشورها به سمت آموزش و پرورش با رویکرد مشارکتی و خلاقانه و برخوردار از ساختار دموکراتیک حرکت نمایند.

بنابراین بازتولید نیروی کار در تحلیل مارکسیستی و سنت آلتوسری جایگاه خاص و ویژه‌ای دارد، در نظام سرمایه‌داری نیروی کار در ابعاد مختلف برای ادامه چرخ تولید بازتولید می‌شود در این منظر نظام آموزشی و مدرسه برای بازتولید نیروی کار آموزش دیده و ماهر ضروری است پس کودکان را باید در مدرسه حفظ نمود آن‌ها را با مکانیسم‌های بازار سرمایه‌داری جامعه‌پذیر کرد تا چرخ تولید نیروی کار لازم را داشته باشد، اما در کشورهای فقیر یا در حال توسعه - که بر مبنای الگوی کشورهای سرمایه‌داری برنامه‌ریزی می‌کنند - وضعیت بازتولید نیروی کار به شکل فوق با مشکلاتی روبرو می‌گردد تا تو خالی بودن برخی برنامه‌ها و شعارها عریان‌تر شود. در این کشورها همان برنامه‌ها و ایده‌های لیبرالی در حد دستورالعمل می‌ماند و جنبه اجرایی پیدا نمی‌کند. بازار سرمایه در این کشورها در پی جذب نیروی کار ارزان‌قیمت از یک سو و نیز مشکلات خانواده‌های فقیر علاقه‌ای به پابند نمودن دانش‌آموزان در مدارس ندارد آن‌ها پیش از آن که به نیروی کار نیاز داشته باشند کودکان کار تولید می‌کنند.

در ایران دانش‌آموزانی وجود دارند که من به آن‌ها دانش‌آموز کارگر می‌گویم، دانش‌آموزند چون به نوعی به سیستم مدرسه تعلق خاطر دارند و تحت القائات و ارزش‌ها طبقه مسلط نمی‌توانند از مدرسه دل بکنند و به دنبال روزنه‌ی تغییر و تحول در زندگی خود هستند، کارگر به واسطه کار مزدی که انجام می‌دهند و ساعاتی که بیشتر از مدرسه در کارخانه‌ها و محیط‌های کارگری سپری می‌کنند، این دانش‌آموز کارگرها پیش از آن که مدرسه را به پایان برسانند به محیط کار راه پیدا کرده‌اند به واسطه‌ی همین شرایط سنی کودک کار نیز محسوب می‌شوند. این بخش از کودکان کار را به تعداد کودکانی اضافه نمایم که از مدرسه کاملاً جدا شده و در ارتباط با شرایط و زندگی کارگری قرار دارند، بی‌شک جمعیت زیادی خواهد شد، در ایران این کودکان در یک پروسه از مدرسه به بازار منتقل می‌شوند اما این شرایط جدید

حقوق انسانی کودک در قرن بیستم این امر تا حدی به خصوص در کشورهای متروپل سرمایه‌داری محدود شد و در نیمه‌ی دوم قرن بیستم نیز مقابله‌نامه‌هایی در جهت محدود و ممنوع کردن کار کودک در بسیاری از کشورها به اجرا در آمد؛ اما با گسترش جهانی‌سازی، به خصوص پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم که در آنجا کار کودک به طور کلی ممنوع بود، کار کودک در کشورهای سرمایه‌داری و هم‌چنین کشورهایمانند چین، هند، ایران و... از گسترش زیادی برخوردار شده است. گسترش فرایند نیروی کار کودک در دو دهه‌ی اخیر از یک طرف نتیجه گسترش سرمایه‌گذاری‌ها در کشورهای تحت‌سلطه و استفاده از نیروی کار ارزان است و از طرف دیگر محصول خصوصی‌سازی آموزش و پرورش و برداشتن حمایت‌های دولتی از آن است. با گران‌تر شدن هر چه بیشتر وسایل آموزشی، مکان‌های آموزشی هم‌چنین خصوصی‌تر شدن آموزش و کالایی شدن آن، در وجه اول کودکانی از تحصیل محروم می‌شوند که خانواده‌ی آن‌ها توانایی کمتری دارند. درحالی که در قانون اساسی کشور خودمان و در بسیاری از کشورها در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم تصریح شده است که آموزش و پرورش باید رایگان باشد و حتا در برخی کشورها آموزش و پرورش تا مقطع دبیرستان اجباری است؛ اما با جهانی شدن سرمایه از دهه‌ی ۱۹۹۰ به بعد بر خلاف قوانین پذیرفته شده دولت‌ها از تامین هزینه‌های آموزش و پرورش سرباز زده‌اند و به این ترتیب هر روز بر تعداد کودکان کار افزوده شده است. در حقیقت اگر بخواهیم اولین عامل در وجود کودکان کار را در دو دهه‌ی اخیر بررسی کنیم هماهنگی نظام آموزشی با سودپرستی سرمایه‌داری است؛ زیرا با خصوصی شدن نظام آموزشی در حقیقت زمینه را برای آن فراهم می‌کنند که عده‌ای از کودکان اصلا نتوانند به مدرسه بروند و به نیروی کار ارزان سرمایه‌داری تبدیل شوند؛ زیرا که گسترش سرمایه‌ها نیاز به کار ارزان دارد و در همین راستاست که نظام سرمایه‌داری تمام تلاش خود را به کار می‌برد و تا حداقل دستمزدها به گونه‌ای نباشد تا کارگران بتوانند هزینه‌های تحصیل فرزندانشان را فراهم کنند. وجودنظام سرمایه‌داری نیز هر روز از زیر بار مسوولیت آموزشی، با

هستند، این وظیفه خطیر را به عهده دارند و اغلب کودکانی را که در قالب نمره‌ها و تست‌های هوش غیرواقعی تقسیم‌بندی کرده‌اند، به سمت رشته درسی و آینده شغلی خاص هدایت می‌کنند. رشته‌های کار و دانش طی یک دهه اخیر در همین راستا تشکیل و راه‌اندازی شدند. بسیاری از دانش‌آموزان این مدارس می‌خواهند از پدران‌شان کارگرهای بهتر و باسوادتری باشند، چون به آن‌ها چنین القا می‌گردد؛ اما پیچیده‌تر از برنامه‌های درسی آشکار، برنامه‌های درسی پنهان در جهت‌دهی و نظم بخشی دانش‌آموزان نقش دارند. نحوه‌ی تعامل معلمان با دانش‌آموزان، ساختار فیزیکی مدرسه، ساختار سازمانی مدرسه و ... از عوامل مهمی است که در برنامه‌ی درسی پنهان نقش دارند. برنامه‌ای که هیچ‌جا به صورت رسمی و مکتوب از آن سخن به میان نمی‌آید در دل این برنامه درسی پنهان امید به آینده برای طبقات محروم جامعه بسیار پایین است تاثیر هولناک این وجوه پنهان به کودکی را در نظر بگیرد که از یک خانواده کارگری می‌آید توان رقابت با دانش‌آموزان متمول و برخوردار از امکانات را ندارد و کار هم می‌کند، آیا چاره‌ای جز گسستن از مدرسه وجود دارد؟ دانش‌آموزی با این شرایط تا وقتی در مدرسه است هر روز مقایسه می‌شود، تحقیر می‌شود و در معرض توهین و تنبیه است و چشم‌اندازی برای فردا هم ندارد. این دانش‌آموز کارگرها به زودی کارگر می‌شوند و این کارگر در آینده فرزندی خواهد داشت که به احتمال زیاد همین مسیر را طی خواهد کرد.

**علیرضا ثقفی:** اولین نقشی که نظام آموزشی در گسترش نیروی کار کودک دارد، آن است که هر چه نظام آموزشی به سمت خصوصی شدن پیش می‌رود و آموزش و پرورش کالایی می‌شود به همان میزان اقشار پایین اجتماعی به خصوص کارگران وزحمتکشان، دهقانان و اقشاری با درآمد پایین از دسترسی به نظام آموزشی محروم می‌شوند.

هر چند کار کودک و استفاده از آن از ابتدای ظهور سرمایه‌داری در قرن ۱۷ و ۱۸ و حتا قرن ۱۹ در بدترین شکل وجود داشت، اما بر اثر مبارزات بی‌وقفه کارگران و زحمتکشان و طرفداران

«درس معلم ار بود زمزمه‌ی محبتی - جمعه به مکتب آورد طفل گریزپای را»، ناظر به همین مساله است که از تجربیات آموزشی قرن‌های گذشته است و امروزه این مساله که در آموزش و پرورش علمی نیز ثابت شده است؛ اما از آنجا که نظام آموزشی کشورهایی که تلاش می‌کنند، آموزش و پرورش را خصوصی کرده و به هر ترتیب گریبان دولت را از این امر ضروری خلاص کنند، اولین گام‌ها را در این زمینه حذف آموزش معلمان می‌دانند تا به نفع خصوصی‌سازی صرفه جویی شود. به همین جهت معلمان ارزان قیمت و آموزش ندیده و ناآگاه استخدام می‌کنند و آن معلمان که تمام بار فشار زندگی را با حقوق‌های کم بر دوش خود احساس می‌کنند، تمام آن فشارها و محرومیت‌های خود را به کودکان منتقل می‌کنند و در نتیجه فشار اقتصادی بر خانواده‌ها و ناتوانی از تامین مخارج تحصیل همراه با دافعه‌های محیط‌های آموزشی به گونه‌ای می‌شود که هر چیز برای فرستادن کودکان به خیابان و محل‌های کار خشن تر نیز آماده می‌شود. البته حساب معلم‌های آگاه متعهد و دلسوز از اینها جداست.

سومین مساله این است که نظام سرمایه‌داری در ایجاد این کودکان به طور کامل چشم خود را به هم می‌گذارد. در حقیقت برنامه‌های خصوصی‌سازی نظام آموزش و پرورش با حرص و آز و طمع‌کاری نظام سرمایه‌داری دست به دست هم می‌دهد و کودکان کار را که ارزان‌ترین و کم‌توقع‌ترین نیروی کار هستند جهت سودطلبی به کار می‌گیرد...

این کودکان که باید سود سرمایه را تامین کنند به شدیدترین وجه مورد استثمار قرار می‌گیرند تا هر چه بیشتر کالای ارزان تولید کنند و سود سرمایه افزایش یابد. استفاده از نیروی کار ارزان منبع لایزال ثروت و قدرت برای نظام سرمایه‌داری است تا آن‌ها بتوانند تداوم سودهای کلان خود را تضمین کنند.

به نظر شما چگونه می‌شود از این چرخه معیوب بیرون رفت؟

خصوصی کردن آموزش شانه خالی می‌کند. در نتیجه تمام نظام سرمایه‌داری پشت در پشت به طور هم بسته تلاش می‌کنند تا کودک کار بوجود آید و عده‌ای از کودکان را با بی‌رحمانه‌ترین وجه راهی کار می‌کند تا نیروی کار ارزان برای سرمایه‌داری فراهم آورند.

دومین مساله‌ای که آن هم به نوعی تابع خصوصی‌سازی آموزش و پرورش و قطع کمک‌های دولتی به آن است، مساله‌ی جو خشن حاکم بر نظام آموزشی است. معلم‌های آموزش ندیده و عمدتاً کم‌سواد و بی‌سواد که به نظام آموزشی تنها به صورت مرکز تامین زندگی خود نگاه می‌کنند و هر روز با حقوق‌های ثابت بیشتر خود را از قافله‌ی ثروتمندشدگان دور می‌بینند و اغلب عصبی و تحت فشار زندگی هستند. از آن جهت در نظام آموزشی به خصوص در آن بخش از آموزش عمومی که وظیفه‌ی دولت است، به کار گرفته می‌شوند که با ارزان‌ترین و پایین‌ترین حقوق مجبور به کار باشند. این چنین معلم‌های آموزش ندیده که خود قربانی همان نظام سرمایه‌داری هستند، تمام فشارهای زندگی را بر سر دانش‌آموزان تخلیه کرده و با تشبیهات بدنی در حقیقت نادانی و ناتوانی خود را در آموزش کودکان به نمایش می‌گذارند و این جو خشن مدارس امر دیگری است که کودکان را از محیط آموزشی هر چه بیشتر دور می‌کند. جو خشنی که محصول همان سودپرستی سرمایه‌داری است و می‌خواهد با کم‌ترین هزینه وظایف خود را از سر باز کند، در حقیقت همان بودجه‌ی اندک آموزش و پرورش را هم در اختیار نورچشمی‌های خصوصی بگذارد و هر چه در توان دارد صرف حیف و میل یا سوداگری در آموزش و پرورش قرار دهد تا سودهای کلان را نصیب همان مدیران کند.

انگیزه‌ی کودک برای آموزش با حس کنجکاوی ضرورت حیات انسانی است. به صورتی که تنها لازم است یک جو دوستانه و محبت‌آمیز نظام آموزش کودک برقرار باشد تا انگیزه‌ی کودک برای یادگیری بارور شود و اصولاً در نظام آموزشی علمی برای تلاش خودانگیزه‌ی کودک جهت یادگیری هیچ نیازی به خشونت نیست. بلکه خشونت تنها کودک را از محیط آموزشی دور می‌کند و آن شعر معروف آموزشی قدیمی که می‌گفت:

تشکیلات منسجم با استراتژی و برنامه مشخص بتوانند نظام آموزشی را جهت دهند، از اولویت‌ها و ضرورت‌های معلمان ایران است. البته این مسیر بدون مشکل و هزینه نیست، اما برای هر تحولی ضروری است در همین راستا پیوند خوردن با اصلی‌ترین ذینفعان آموزش یعنی دانش‌آموزان و به تبع آن جامعه بسیار مهم و تعیین‌کننده است.

**علیرضا ثقفی:** اگر بخواهیم در شرایط کنونی راه‌حلی ارائه دهیم که در آن کودکان مجبور به کار کردن نباشند، باید در درجه‌ی اول جلوی سودطلبی و منفعت‌پرستی سرمایه‌دارانه را بگیریم تا زمانی که عده‌ای حاضرند برای سود خود در حقیقت نان‌شان را به خون کودکان آغشته کنند و با کمال تاسف این عده مصدر کارها هم هستند، راه چاره‌ای نمی‌توان یافت. باید آن قدر این پدیده‌ی غیرانسانی و زشت را بازگو کرد تا وجدان اجتماعی در برابر آن موضع‌گیری کند و سودطلبان و منفعت‌پرستان را وادار کند تا آزمندی را کنار بگذارند و درآمد خودشان را با نابودی جسم و جان کودکان تامین نکنند. هر چند که چنین آزمندانی با نصیحت این امر را نخواهند پذیرفت. پس بر جامعه است که با تمام وجود در برابر چنین ظلم و ستم و استثمار وحشیانه‌ای بایستد و پس از برطرف کردن این مانع بزرگ از برابر کودکان است که می‌توان راه‌حل‌های ارائه شده در این زمینه را اجرا کرد. نظام آموزشی می‌تواند با ایجاد مدارس کافی در سراسر کشور به طوری که دسترسی برای آن برای همه‌ی کودکان در سراسر کشور امکان‌پذیر باشد و همچنین با ایجاد مدارس شبانه‌روزی و تامین زندگی کودکان در این شبانه‌روزی‌ها آن‌ها را با محیط آموزشی همراه کرد.

به جای صرف هزینه‌های گزاف نیروهای پلیسی و امنیتی برای مقابله با این کودکان که بخش وسیعی از آن‌ها به دام باندهای بزهکار و قاچاقچی و دیگران می‌افتند، با صرف هزینه‌های کمتری به تاسیس مدارس شبانه‌روزی برای نگهداری کودکانی پرداخت که خانواده‌ها به هر دلیل امکان نگهداری آنان را ندارند و یا اگر خانواده‌ها مسوولیت آموزشی را دارند، باید تخصیص سرانه‌ی

**جعفر ابراهیمی:** با نگاهی اجمالی به آمار دانش‌آموزان ترک تحصیلی و وضعیت اقتصادی خانواده‌هایشان به سادگی می‌توان رد پای فقر و نابرابری اقتصادی را مشاهده نمود. هرچند عوامل دیگر هم تاثیرگذار هستند. نمی‌شود که از یک طرف یارانه‌ها را حذف کنیم، هزینه آموزش عمومی را به دوش خانواده‌ها بیاندازیم و از طرف دیگر انتظار داشته باشیم دانش‌آموزان در مدرسه بمانند و ترک تحصیل نکنند. برای کاهش کودکانی که از مدرسه به بازار کار می‌پیوندند، چاره‌ای جز حرکت به سمت یک نظام آموزشی برابر نیست و با همین مبنا باید ساختار آموزشی را متحول نمود. هر نوع تحول در نظام آموزشی باید مبتنی بر تحول زیر ساخت‌های اقتصادی و اجتماعی باشد. یک سری از این مشکلات در گرو تغییر این زیرساخت‌ها در جامعه است. حل بسیاری از معضلات در نظام آموزشی منوط به حل برخی تضادها در سطوح دیگر است نمی‌توان در یک ساختار نابرابر اقتصادی و اجتماعی از فرصت برابر صحبت کرد. هر ادعایی حول این ایده یک دروغ محض است. تا پایه‌های مادی تحول و تغییر محقق نشود، نمی‌توان از تحول آن هم در نظام آموزشی صحبت کرد. در این صورت تحول مساله‌ای ذهنی و در حد آیین‌نامه و دستورالعمل باقی می‌ماند. در صورتی که زمینه‌های عینی و ذهنی تغییر در جامعه محقق گردد و هم‌زمان با آن می‌توان به تحول در نظام آموزشی و حرکت به سوی یک نظام آموزشی برابر امیدوار شد. اگر سمت و سوی جامعه به سمت این تغییر باشد ذی‌نفعان اصلی نظام آموزشی، یعنی معلمان و دانش‌آموزان (والدینشان) در این راستا نقش اساسی و تعیین‌کننده دارند. معلمان وقتی می‌توانند به صورت اصولی در تحول نظام آموزشی و برابر کردن شرایط نقش داشته باشند که از نگاه انتقادی به مساله آموزش برخوردار باشند. ضمناً وجود معلمان منفرد، بی‌شکل و فاقد طرح و برنامه تشکیلاتی عملاً به ناکجاآباد منتهی می‌گردد. من بر وجه انتقادی معلمان به صورت خاص تاکید می‌کنم. چرا که در برهه‌هایی معلمان در ایران از ظرف تشکیلاتی به صورت حداقلی برخوردار بودند، ولی به نظرم جهت‌گیری کلی آن‌ها متأسفانه فراتر از مساله‌ی معیشت معلمان نبوده است. این‌که معلمان در قالب

است؟ بی شک بسیاری از شما خواهید شنید: «... همین چند وقت پیش من/ یکی از بچه‌ها رو آقا معلم/ ناظم/ مدیر با سیلی/ اردنگی/ چوب/ سیم زد...» اگر شک دارید امتحان کنید؛ اما یک نکته‌ی بسیار مهم، اگر دانش‌آموز شما در مدرسه‌ی خاص غیرانتفاعی/ نمونه دولتی/ تیزهوشان و ... درس می‌خواند و هرگز از گل نازک‌تر نشنیده است، شرایط دانش‌آموز خود را به کودکانی تعمیم ندهید که در مناطق محروم و کارگری تحصیل می‌کنند. هر چند دانش‌آموز شما هم به شکل پیچیده‌تر و سیستماتیک‌تر تنبیه، کنترل و هدایت می‌گردد.

بی‌شک تنبیه بدنی به‌عنوان نماد بارز خشونت در مدارس علیه کودکان و در راستای سیطره‌ی طبقه‌ی حاکم و با هدف بازتولید شرایط اجتماعی ایدئولوژی طبقه‌ی مسلط صورت می‌گیرد. خشونت‌ی عریان که آیین‌نامه‌ها و بخش‌نامه‌ها قادر نیستند آن را پنهان نمایند. نگارنده قصد ورود به مباحث تئوریک مرتبط با علل و ریشه‌های این نوع خشونت را ندارد و در این مقاله کوتاه می‌کوشد بر پایه‌ی تجربه، مشاهدات و گفتگوی همدلانه با دانش‌آموزان در پی بیان نگرش معلمان، والدین و دانش‌آموزان به مقوله‌ی تنبیه بدنی است. مطالب عنوان شده ادعای یک پژوهش علمی را ندارد، بلکه گزارش وضعیت دانش‌آموزانی است که از زبان معلم‌شان بیان می‌گردد و در پی تعمیم نیست اما نشان می‌دهد که تنبیه بدنی در ایران منسوخ نشده است.

اغلب آیین‌نامه‌ها و مقررات انضباطی که به مدارس ابلاغ می‌گردد از ۴ بخش تشکیل شده است. بخش اول مربوط به وظایف دانش‌آموزان است و شامل بایدها و نبایدهایی که باید دانش‌آموزان بدان تن بدهند. بخش دوم به ترغیب و تشویق دانش‌آموزان می‌پردازد و به شرایط تشویق دانش‌آموزانی می‌پردازد که هم‌نوا با سیاست‌های کلان آموزشی عمل نموده، خوب جامعه‌پذیر شده‌اند و بایدها را رعایت کرده و از خطوط قرمز عبور نکرده‌اند. بخش سوم تنبیه و چگونگی و کیفیت آن را اعلام می‌کند و دانش‌آموزانی را هدف قرار می‌دهد که نمی‌خواهند/ نمی‌توانند با مدرسه هماهنگ شوند. بخش چهارم نیز وظایف مدرسه (معلمان/ معاونین/ مدیران/ ادارات) در ارتباط با مقررات

آموزشی برای مزد و حقوق‌بگیری که دارای فرزند در سن تحصیل هستند، به حل این مشکل کمک کرد. این امر در بسیاری از کشورها معمول است. یا آنکه راه‌حل‌های تلفیقی را در پیش گرفت. حتی اگر کسانی باشند که به قوانین موجود پایبندی نداشته باشند، حداقل می‌توان از گسترش روزافزون کودک خیابانی جلوگیری کرد...

### خشونت‌ی که پنهان نمی‌ماند

#### نگاهی به وضعیت تنبیه بدنی در مدارس ایران

فرزاد محمدی

تنبیه‌بدنی به‌رغم منع قانونی در مدارس ایران همچنان وجود دارد و به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیر سیستم تربیتی به حیات خشونت بار خود ادامه می‌دهد. زمانی هم که مساله تنبیه دانش‌آموزی از طریق رسانه‌ها در میان افکار عمومی مطرح می‌گردد، مسوولین امر پیش‌قدم شده اعلام می‌دارند که: «در این مورد تخلفی صورت گرفته و حتماً با معلم/ معاون/ مدیر خاطی برخورد خواهد شد». سخنگویان آموزش و پرورش می‌خواهند چنین القا نمایند که مساله‌ی تنبیه بدنی به‌عنوان عریان‌ترین نوع خشونت در مدارس امری نادر و غیرقانونی است و ریشه‌ی ساختاری ندارد و ناشی از عدم توانمندی در سطح فردی و ریشه در ضعف معلمان/ معاونان/ مدیران خاطی دارد. ولی این ادعایی بی‌پایه و تبلیغاتی است. تنبیه بدنی در مدارس ایران به‌صورت مستمر در کنار سایر اشکال تنبیه صورت می‌گیرد. مسوولین از این امر مطلع هستند، ولی تنها در مواردی واکنش نشان می‌دهند که به سطح افکار عمومی راه می‌یابد. آن‌ها نیز به‌خوبی می‌دانند که ریشه‌ی تنبیه بدنی در ساختار آموزشی و برآیند عملکرد کارگزاران نظام آموزشی است.

اگر می‌خواهید از میزان و نحوه‌ی تنبیه بدنی در مدارس ایران آگاه شوید، به کودکان و فرزندان دانش‌آموز خود اعتماد کنید و از آن‌ها بپرسید: آخرین بار کی/کجا/چگونه شاهد تنبیه بدنی بوده



انسان‌هایی کنترل شده و مناسب برای بازار تولید و سرمایه است، شیوه خود را تغییر دهند. بارها با این دست از معلمان برخورد کرده‌ام. این معلمان محصول بازتولید شرایط اجتماعی هستند که اینک خود کارگزار سیستم شده‌اند. این افراد اغلب فاقد نگاه و تفکر انتقادی به مساله‌ی آموزش هستند؛ اما این نوع از معلمان/ معاونان/ مدیران وقتی از حربه‌ی تنبیه بدنی رونمایی می‌کنند با معضلاتی هم روبرو می‌گردند. به‌عنوان نمونه اگر والدین دانش‌آموزی بخواهد مساله را پیگیری نماید یا دانش‌آموزی بخواهد تابو را شکسته و در برابر این تیپ از معلمان/ معاونان/ مدیران بایستد، اقتدار آنان تا ابد به زیر سوال خواهد رفت، لذا این افراد می‌کوشند گزینه‌هایی را انتخاب نمایند که عوارض جانبی نداشته باشد، هژمونی معلم بر شاگرد خدشه‌دار نشود. آگاهی دانش‌آموزان و والدین‌شان به همین قوانین حداقلی و بدون پشتوانه و ضمانت اجرایی باعث می‌شود تا حدودی معلمان/ معاونان/ مدیران معتقد به تنبیه بدنی مهار گردند.

لذا نگرش دانش‌آموزان و والدین‌شان به مقوله تنبیه بدنی در این راستا بسیار تعیین کننده است. به‌عنوان نمونه در مدارس که در مناطق محروم و حاشیه‌ای هستند و خانواده‌ها در کنار نداشتن سرمایه اقتصادی با فقدان سرمایه فرهنگی نیز روبرو هستند، بارها شاهد والدینی بوده‌ام که معلمان/ معاونان/ مدیران را به تنبیه فرزندان خود تشویق نموده‌اند. بی‌شک بخشی از این رویکرد والدین ناشی از کاستی‌ها و معضلات فرهنگی است که ریشه در اقتصاد دارند اما فراتر از این والدین یک‌سره در معرض تبلیغ رسانه‌ها و معرفی شاخص‌های فرزند خوب از طریق مدرسه هستند. آنان که قادر به تحلیل علمی شرایط و ریشه‌یابی چرایی عملکرد فرزندان خود نیستند، بر «چوب گل» معلم بوسه می‌زنند تا شاید فرزندان خود را نجات بخشند. این نوع برخورد والدین که زمینه‌ی تاریخی و فرهنگی دارد، زمینه را برای پیشبرد سیاست‌های نظم‌بخشی اولیای مدرسه فراهم می‌کند. این نگرش والدین تابعی از وضعیت آنان در جامعه است. پدر کارگری که از تنبیه فرزندش توسط معلم حمایت می‌کند، با این استدلال که

انضباطی را تبیین می‌کند. مستقل از هر بخش، آیین‌نامه‌های انضباطی در کلیت خود هدفی جز اطاعت‌پذیری دانش‌آموزان را ندارند و بخش تنبیه بارزترین وجه همنوا کردن دانش‌آموز با مدرسه و در نهایت با اهداف نظام آموزشی است. هنگامی می‌توان وجه تنبیه در مدارس را به درستی درک نمود که به سایر بخش‌ها با نگاه انتقادی نگریست. وظایف دانش‌آموزی خود به تنهایی چنان هدایت شده است که وجه تنبیه برجسته می‌گردد. با اینکه در همین مقررات تنبیه بدنی و اهانت به دانش‌آموزان ممنوع اعلام شده است، اما این مقررات در مرحله‌ی ابلاغ عقیم می‌مانند و به‌جز موارد خاص، تنبیه در اکثر مدارس به‌صورت بدنی اعمال می‌گردد.

وظایف دانش‌آموزی همان ایده‌آلی است که با خاستگاه ایدئولوژی مسلط همسویی دارد و این تفکر مسلط در ذهن برخی معلمان/ معاونان/ مدیران در قالب آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌ها به قدری عمده می‌شود که گریزی از تنبیه دانش‌آموز نمی‌ماند. متأسفانه بسیاری از معلمان/ معاونان/ مدیرانی که اقدام به تنبیه بدنی می‌نمایند، مستقل از ضعف‌های فردی و توانمند نبودن در امر آموزش، نسبت به جایگاه خود اشراف کاملی ندارند. آنان چنان غرق در پیچیدگی نظام آموزشی هستند که نمی‌دانند در فرآیند تنبیه بدنی خود قربانی بی‌اجرو مزد سیستم مسلط است، یعنی نظام آموزشی که به صورت پنهان در ساختار خود خشونت را بازتولید می‌کند، در رام کردن دانش‌آموزان از معلمان به‌عنوان مشت آهنین استفاده می‌نماید. نظام آموزشی که در قوانین خود تنبیه بدنی را ممنوع نموده است، فردا در هنگام محکمه، معلم خاطی را رها می‌کند تا به‌عنوان مجرم به افکار عمومی پاسخگو باشد. به‌خاطر همین معلمان ناآگاه دچار سردرگمی می‌شوند. از یک سو ساختار آموزشی آن‌ها را به سمت تنبیه سوق می‌دهد، از سوی دیگر آن‌ها را برحذر می‌دارد. بسیاری از این دست معلمان برای کار خود توجیهی ندارند. گویی با این خصلت‌ها باورشان شده است که با تنبیه می‌شود پیامبرگونه انسان ایده‌آل و مکتبی ساخت. شاید اگر آن‌ها بدانند که خروجی اعمال خشونت آن‌ها،

دهند. هرچند آن‌ها وجوه دیگر تنبیه مانند تحقیر و تهدید و توهین را در رفتار و گفتار اولیای مدرسه درک می‌کنند و به آن واکنش نشان می‌دهند. جالب اینکه بچه‌ها، تحقیر و توهین در مقابل دیگران را در ذیل خشونت غیرفیزیکی تقسیم نموده و احساس می‌کنند از طریق مقررات انضباطی یک‌سره در معرض این نوع تنبیه قرار دارند. مهم‌ترین مورد در این میان مقاومت دانش‌آموزان در برابر آیین‌نامه‌هایی است که به سبک پوشش آن‌ها می‌پردازد. قیچی کردن موی دانش‌آموزان از زنده‌ترین کارهایی است که توسط معاونین انجام می‌شود. در این مورد به‌خصوص دانش‌آموزان تا حد اخراج و کتک خوردن مقاومت می‌کنند، ولی اکثراً به‌خاطر همسویی خانواده با مدرسه و القای این مورد که صلاح دانش‌آموز در اطاعت است، به قضیه فیصله داده می‌شود؛ اما نکته بسیار قابل‌توجه آن است که به‌رغم شکایت دانش‌آموزان از تنبیه بدنی، آن‌ها در موارد خاص تنبیه را به معلمان/ معاونان/ مدیران توصیه می‌کنند. آن‌ها استدلال می‌کنند که در برخی موارد صلاح کار و چاره در تنبیه است. این ذهنیت خودبه‌خودی در دانش‌آموزان شکل نگرفته است. دیدن فیلم‌ها و سریال‌ها و شنیدن داستان‌ها و قصه‌ها و خاطره‌های متعدد از زبان دوستان، معلمان و خانواده از سرنوشت کسانی که تن به جامعه‌پذیری نداده‌اند و وحشت زیستن در جامعه‌ای که آسیب‌های اجتماعی در آن بیدار می‌کند، آن‌ها را به این سمت سوق می‌دهد که به‌صورت موردی تن به تنبیه داده و آن را توجیه نمایند. دانش‌آموزان بی‌شک نمی‌دانند این فیلم‌ها و قصه‌ها در راستای طبیعی جلوه دادن همان تنبیه و خشونت‌هاست.

نکته‌ی پایانی اینکه اکثر دانش‌آموزانی که با آن‌ها گفتگو کرده‌ام متأسفانه تنبیه بدنی را تجربه کرده‌اند و در کارنامه‌ی خود خشونت فیزیکی علیه برادر/ خواهر/ دوستی ... داشته‌اند. گویی این چرخه‌ی خشونت نه میلی به پنهان‌کاری دارد و نه پایان‌پذیر است، ضمن اینکه معضلات پیش‌گفته مبتنی بر تجربه‌ی نگارنده در محیط مدارس پسرانه و معلمان مرد است، لذا با توجه به موقعیت فرودستی زنان در جامعه ایران به نظر می‌رسد دختران با اشکال متفاوت و پیچیده‌ای از تنبیه و خشونت در مدارس روبرو

نمی‌خواهد فرزندش چون خودش کارگر شود، انسانیت به تاراج رفته‌ی خود را در شرایط تولید مبتنی بر استثمار در نظام سرمایه‌داری دیده است، با وجود این قادر به درک این مساله نیست که نظام آموزشی می‌خواهد شرایط او را برای فرزندش بازتولید کند و تنبیه ابزار این بازتولید است.

اما نگرش دانش‌آموزان به مساله‌ی تنبیه بدنی جالب و درخور توجه است. دانش‌آموزانی که تنبیه می‌شوند چند دسته‌اند. برخی از آنان چنان مقهور سیستم هستند که هیچ اعتراضی نمی‌کنند و آن را طبیعی و حق معلمان/ معاونان/ مدیران می‌دانند. دوگانه‌ی مدرسه - خانواده در مورد آن‌ها یکسان عمل نموده است. آن‌ها در سیستم آموزشی خوب تربیت شده‌اند. برخی اعتراض نمی‌کنند، اما در دل کینه می‌گیرند تا به موقع جبران کنند و آن را جایی دیگر بروز دهند. عده معدودی هم در مقابل معلمان/ معاونان/ مدیران می‌ایستند فریاد و ناسزا و ضرب و شتم آن‌ها را پاسخ می‌دهند. این افراد که نظم موجود را برهم زده‌اند یا توسط تنبیه‌های تکمیلی به چرخه جامعه‌پذیری باز می‌گردند یا مدرسه به آنان باج می‌دهد تا در کنار اولیای مدرسه برای نظم‌بخشی مفید باشند و مدرسه از زور و بازوی به نمایش درآمده‌ی آنان، به‌عنوان بازوی کمکی استفاده می‌کند و یا از مدرسه رانده می‌شوند تا فضای صمیمی مدرسه آلوده نگردد. درصدی هم راهی اداره و دایره شکایات می‌شوند. حاصل پیگیری این افراد هیچ نفع جمعی ندارد. کار که به این مرحله رسید، اگر کدخدا منشی حل نشود شاید معلم/ معاون/ مدیری تنبیه/ تعلیق/ اخراج گردد، اما مساله تنبیه همچنان پا برجاست.

سوگیری هر دانش‌آموز ناشی از برداشت و تلقی وی از مساله تنبیه بدنی است که بر عوامل متعددی مانند موقعیت اقتصادی و فرهنگی متکی است. در گفتگوهایم با دانش‌آموزان امروزی متوجه شده‌ام که بسیاری از آنان بر خلاف والدینشان درک خوبی از مساله‌ی خشونت دارند. دانش‌آموزان محدودی که با آن‌ها گفتگو کردم، قادرند در سطح یک دانش‌آموز دبیرستانی انواع خشونت را دسته‌بندی نموده و تنبیه بدنی را در رده‌ی خشونت فیزیکی قرار

هستند و خشونت اعمال شده گسترده است، هرچند ممکن است به‌صورت تنبیه بدنی، آن‌سان که در مدارس پسرانه رخ می‌دهد، بروز ننماید.

## گفت‌وگویی خودمانی با یک کودک کار سابق

### چه ضرورتی باعث می‌شد که بروی کار کنی؟

- (باخنده) هیچی بابا، بیکار بودیم. حوصله‌مان سر می‌رفت. بابام می‌گفت کلاس موسیقی هست کلاس رقص هست! ولی ما لوس بودیم می‌گفتیم نمی‌خواهیم! می‌رفتیم کار می‌کردیم!

و بعد جدی شد و ادامه داد:

- از اول دبستان تا چهارم فقط تابستان‌ها کار می‌کردم و مدرسه هم می‌رفتم. اولین سالی که شروع کردم به کار تمام وقت، سال ۶۷ بود. جنگ تمام شده بود و پدرم از جبهه برگشته بود و بیکار بود. بهش گفته بودند بیا توی سپاه کار کن. نرفت. پایش شکست. برادرم سرباز بود. برادر دیگرم لات بود. من بودم و یک خانواده که باید خرجشان را می‌دادم. کلاس چهارم دبستان بودم. صبح تا شب کار می‌کردم. من تا دو سال مجبور بودم خرج خانواده‌مان را بدهم. بعد که برادرم از سربازی آمد، من یادش دادم و با هم شروع به کار کردیم. بعد یک دهکده‌ی سیگارفروشی زدیم و بابام تا آخر عمر آنجا کار کرد و تا دوباره تصادف کرد و ضربه مغزی شد.

احساس حقارتی که کودکان کار احساس می‌کنند، خیلی وحشتناک است. آن زمان برای این که احساس حقارت نکنم، سعی می‌کردم احساس حقارت را با خواندن کتاب‌های بزرگ جبران کنم. نمی‌توانستم کتاب‌ها را در دستم بگیرم، واکس می‌زدم و به آن بچه‌ها نگاه می‌کردم و به خودم می‌گفتم: بین هیچ کدام از اینها شعور ندارند که مرا این طوری نگاه می‌کنند. آن‌ها نمی‌توانند کتاب‌هایی را که من می‌خوانم، بفهمند. سعی می‌کردم اینطوری احساس هویت کنم. احساس برتری کنم.

حالا من وقتی با کودک کار برخورد می‌کنم، سعی می‌کنم از موضع برابر با او برخورد کنم. وقتی بچه‌ای نزدیکم می‌شود، وقتی لباس کثیفش به من می‌خورد سعی می‌کنم خودم را کنار نکشم. آن بچه دقیقاً ریز رفتارهای ما را می‌فهمد. ذره‌ای لباسش خاکی باشد و در تاکسی کنار ما بنشیند. نمی‌خواهد پول به او بدهی.

نتیجه اینکه هر تز محافظه‌کارانه تنها به‌دنبال بازتولید شرایط موجود است و در ایران با تمام تحولات صوری چیزی به نفع آموزش فرزندان طبقات ستمدیده تغییر نخواهد کرد. کسانی که منتقد شرایط موجود در عرصه‌ی آموزشی هستند باید بدیل‌های خود را معرفی و تبلیغ نمایند. نظام آموزشی که در پی جامعه‌پذیری و هم‌نوایی فرد با جامعه است، به ناچار به خشونت و تنبیه بدنی روی می‌آورد که حاصل غلبه نگاه سودمحور بر عرصه آموزش است. در این عرصه جایی برای رشد خلاقیت و تقویت مناسبات انسانی و دموکراتیک نیست. نظام آموزشی را باید از نو و بر اساس مناسبات دموکراتیک و بر پایه‌ی مشارکت تمام ذینفعان صورت‌بندی نمود و این مستلزم خروج نظام آموزشی از سلطه‌ی ایدئولوژی طبقه مسلط است.



یک بار دستم را گرفت که مرا ببرد، من جیغ و داد زدم و همه ریختند و مرا از دستش نجات دادند.

مساله بعدی شدت کارهایی بود که از من می‌کشیدند. من واسه‌ی یک پسر ۱۸ ساله کار می‌کردم. این قسمت جلوی موتور را صاف‌کاری و رنگ می‌کردیم. روزی ۷ تا ۸ تا کاسه موتور را صاف می‌کردیم. من فقط بلد نبودم رنگ بزنم. حقوق من مثلا بود هفته‌ای ۵۰ تومان و حقوق او بود هفته‌ای ۲۰۰ تومان. دقیقا به اندازه‌ی بزرگسال از من کار می‌کشیدند. توانایی جسمی‌اش را داشتیم. حقوق‌مان یک پنجم بزرگترها هم نبود. بالاخره پذیرفته بودم که از طبقه‌ی پایین هستم و مجبور بودم کار کنم. کار نکردن برایم یک تخیل بود. عیبی هم نداشت، ولی باید کار امنی می‌داشتیم؟ باید حقوقم به اندازه‌ی یک پنجم بقیه نباشد؟

توی مدرسه یک بار معلم‌مان گفت چرا گردنت سوخته؟ من خجالت می‌کشیدم بگویم سرکار می‌روم. معلم‌مان فکر می‌کرد که می‌روم دختربازی. معلم‌مان برگه‌ی امتحانی را که ۱۸ یا ۱۹ می‌گرفتم پاره می‌کرد. چرا که غیبت زیادی داشتیم. زبان الان را نداشتیم که بگویم من سرکار می‌روم. یک بار مادرم آنقدر گریه کرد سر این موضوع.

روم نمی‌شد بگویم. او هم ورقه‌ام را پاره کرد. من مشروط شدم. از مدرسه اخراج شدم. کسی نبود از ما حمایت کنه. با دمپایی می‌رفتم مدرسه. دیگه نمی‌توانستم برایش توضیح دهم که: بی‌شعور من با این سر و وضع که نمی‌توانم بروم دختربازی. حالا دلم می‌خواهد بروم آن‌ها را ببینم. دعوت‌شان کنم سر یکی از سخنرانی‌هایم. کتاب‌هایم را به آن‌ها هدیه بدهم. یکم عقده‌های دلم خالی شود. (می‌خندد)

تغییر رشته که می‌خواستیم بدهم. زبون نداشتیم بروم آموزش و پرورش سوال کنم. جرات نمی‌کردم با این سرو وضع بروم توی اداره. خیلی‌ها این‌جوری حق‌شان پایمال می‌شود. خیلی طبیعی است.

همه‌اش به خودم می‌گویم چرا وقتی معلم ورقه‌ی امتحان مرا پاره می‌کرد، بلند نشدم بزنم توی گوشش؟!

من در پیش‌دانشگاهی مرغ‌هایم را فروختم تا توانستم هزینه‌ی مدرسه را بدهم. نگذاشتند مدرسه بروم. چون سنم بالا بود. دو سه سال از همسالانم عقب‌تر بودم چون کار می‌کردم. مجبور شدم

بگذار لباس خاکی شود. بیا خانه بشو. آن‌ها از سطح پایین جامعه هستند. آن‌ها می‌فهمند وقتی کنار خیابان دارد گل می‌فروشند، مردم بد نگاهشان می‌کنند. دخترا محلش نمی‌دهند. یک بار در تاکسی نشستم دوست راننده که کنارم نشست، کج نشست. این مساله سه ماه مرا آزار داد.

این احساس‌ها بدتر از خستگی کار است. بچه‌ها کیف می‌کنند از کارکردن. خود کاره، به نظرم خوبه. ولی احساس‌های طبقاتی و تضادهاست که آدم را داغان می‌کند. تازه من در شهرستان بزرگ کار می‌کردم. طرف پایش را می‌گذاشت روی جعبه که کفشش را واکس بزنی. باید مراقب می‌بودی که لکه‌ای به جورابش نیافتد و بعد او با تکبر پولی را به طرفت می‌انداخت. فضاهای کاری این کودکان این طوری است. همه‌اش حقارت. بعد تعرض‌ها و تجاوزها! هیچکس اجازه نمی‌دهد که کسی به بچه‌ی خودش تعرضی کند. ولی همه فکر می‌کنند که بچه‌ی توی خیابان را می‌توان دستمالی کرد. ببخشید این را می‌گویم، رسماً می‌شود به او تجاوز کرد. اگر دستی هم به زیرش زدی، نمیره به باباش بگه. توهین می‌کنند، تحقیر می‌کنند. دائم باید این بچه‌ها فرار کنند.

من می‌گویم اصلا فرض را بگذارید به این که تجاوز هم به‌شان نمی‌شود و هیچ از این مسایل نیست. هیچ اذیتی هم نمی‌شوند احترام هم به‌شان گذاشته شود. همین که این کودک باید کار کند یعنی از حقوق کودک‌اش کنار گذاشته شده است. همین محرومیت بزرگی است.

من بچه که بودم مجبور بودم هم کار کنم هم درس بخوانم. ثلث اول و دوم کارنامه‌ام سفید بود. ولی ثلث سوم با معدل ۱۸ و ۱۹ قبول می‌شدم. مشکلی با درس و کار نداشتیم و رابطه‌ی ارگانیکی با کارم برقرار می‌کردم. لذت می‌بردم. ولی آن احساس حقارتش یک چیز دیگر بود. مساله تهدید تجاوز یک مساله‌ی یک روزه نبود. یک اتفاق ۱۲ ساله بود که همیشه باید همیشه مراقب خودت می‌بودی. من دو سه بار سر این موضوع درگیر شدم. فرار کردم. خیلی از این موضوع رنج می‌بردم. طرف را هم می‌شناختم. می‌دانستم اگر پدرم یک کاره‌ای بود، به کسی اجازه نمی‌داد که کسی به من نگاه چپ کند. یکی از کسانی که مرتب می‌خواست اذیتم کند معلم بود همه بهش اطمینان داشتند. بهش گفتم آقا برابرم کتاب بیاور. من می‌خواستم درس‌های جلوتر را هم بخوانم که جلوتر باشم. چند تا کتاب هم برایم آورد. ولی مرا اذیت می‌کرد.

مسیری که من طی کردم جهش طبقاتی بود. تغییر تدریجی نبود.

### بیشتر آن بچه‌هایی که کودک کار بودند، چی شدند؟

دوتا دوست صمیمی داشتم. یکی‌شان سعید جلوی خانه‌ی ما می‌خوابید و به مادرم می‌گفت من نمی‌خواهم مثل داداش‌هایم بشوم. می‌خواهم مثل بچه‌ی تو بشوم، آخه مثلا ما آبرودار بودیم؛ اما سعید لات شد. یکیشان آدم کشت و یکی‌شان هم فکر می‌کنم سخته کرد.

### سر چی آدم کشت؟

دعوی‌شان شده بود. سر یک دعوی لاتی کوچک و خیلی چپ به اصطلاح. سر کفتر بازی. گرفتنش. حکم اعدام دادند؛ ولی بعد از دو سال به این نتیجه رسیدند که جنون دارد. ولش کردند. بعد هم خودکشی کرد و مرد؛ اینقدر پسر نازنینی بود. به لحاظ خصیصه‌های انسانی ده پله جلوتر از ما بود. بعضی وقت‌ها من حيله‌گری‌هایی داشتم که می‌دانستم نامردی است ولی او نه. پاک پاک بود. من اینقدر به او احترام می‌گذاشتم. الان توی شهرستان‌مان او را به عنوان یک لات می‌شناسند ولی من را به عنوان یک نویسنده. ولی من می‌گویم او قابل احترام‌تر از من است. شما اگر شرایطش را درک کنی می‌فهمی خیلی وحشتناک بود. خیلی وحشتناک بود. گریزی نداشت. هر کس هم جایش بود، لات می‌شد، چاقو می‌کشید و خودکشی می‌کرد.

### آدمی هم که کشت مثل خودش بود؟

آره مثل خودش بود. شرایط وحشتناک فقر فرهنگی، خواهرش پول نداشت، رفته بود گندکاری کرده بود...همه‌ی شهر او را به عنوان لات می‌شناختند. دقیقا می‌توان دلایل اجتماعی را در مرگ او نشان داد. زندگی او را نمایشنامه‌ای کردم که در شهرمان نمایش دادیم.

چند وقت پیش کاظم، یکی از دوستانم را دیدم. گفتم چه کار می‌کنی؟ گفت: شرکت گاز کار می‌کنم. خوشحال شدم. گفت زمین می‌کنم! شده کارگر عمه.

وقتی گندم‌ها را درو می‌کردیم، کاظم یک چوب برمی‌داشت، می‌دوید می‌دوید از یک خرمن به طرف دیگر آن می‌پرید. خرمن گندم که دیده‌اید؟ خیلی بزرگ است. گفتم: کاظم اگر در

بروم شبانه درس بخوانم. شبانه پول می‌خواست. من پول نداشتم. ترم اول پول ندادم. شاگرد اول بودم با معدل ۱۹. با این که رشته‌ام را عوض کرده بودم. ترم دوم گفتند از تو نصف قیمت می‌گیریم ولی باید حتما پول بدهی. گفتم من ندارم. فقط تعدادی مرغ دارم که بزرگ کرده‌ام و تخم‌مرغ‌هایشان را می‌فروشم. حالا آن مرغ‌ها را می‌توانم بفروشم. معاون مدرسه گفت من مرغ‌هایت را می‌خواهم. وانت آورد دم خانه و مرغ‌ها را برد. باورتان می‌شود؟ اینجوری مرغ‌ها هزینه‌ی تحصیل شد. تنها قبولی دانشگاه آن مدرسه من بودم. حتا در دانشگاه آزاد هم کسی قبول نشد.

مجبور بودیم. آنقدر عظم می‌رسید که در آن وضعیت نمانم. خیلی از دوستای من رفتند ازدواج کردند و هنوز عمه هستند. آن‌ها همه‌شان وضعیت را پذیرفتند. ولی من نمی‌توانستم شرایطم را بپذیرم و می‌خواستم هر طور شده از آن شرایط خودم را بالا بکشم. من در کارگاهی کار می‌کردم که متعلق به فنی حرفه‌ای بود. به من گفتند بیا دستشویی را بشور. من گفتم نمی‌شورم. گفتند اگر می‌خواهی توالیت نشوری باید فرمانده بشی و برای فرمانده شدن، باید درس بخوانی. این حرف برای من خیلی مهم بود. وقتی من دیپلم گرفتم آنقدر درس خواندن برایم مهم بود که توانستم برای برادرم هم دیپلم بگیرم. به اسم داداشم ثبت‌نام کردم. دوباره همان امتحان‌ها را به جای او دادم و یک دیپلم هم برای او گرفتم.

من برق امتحان دادم. بچه‌ها شش ماه می‌رفتند کلاس ۴۵ واحد را برای دیپلم باید امتحان می‌دادند در دو ترم، من یک ماه رفتم تا دیپلم گرفتم.

سال اول دانشگاه یک کت وشلوار ۱۵ تومانی خریده بودم و با یک صندل رفتم دانشگاه. دانشجویان می‌گفتند این چه وضعی است. هیچ کدام‌شان هم طبقه‌ای من نبودند. حتا یک نفر هم هم‌سطح من نبود. حتا یک کودک کار هم به دانشگاه نرسیده بود.

کار کشاورزی هم می‌کردم. محل کارم نزدیک شهر بود. ۷ کیلومتری فاصله بود. با دوچرخه دو ترکه می‌رفتم. زمستان‌ها چوپونی می‌کردیم. موقع برداشت گندم، در مزرعه کار می‌کردیم. رعیت آن‌ها بودیم. کارگر کشاورزی بودیم. ما حق کار داشتیم. باید کاری برای‌مان می‌تراشیدند. من نامردی نکردم با دختر ارباب دوست شدم. رفتم خواستگاری، او را به من ندادند.



کردیم. آن‌ها آدم‌هایی بودند که سطح فرهنگی‌شان بالاتر از ما بود. آن‌ها همه درس خواندند و کاره‌ای شده‌اند. یکی‌شان دکتر شده، یکی دیگرشان شهردار یکی از شهرهای جنوب شده، اما آن‌ها هم طبقه‌ی من نبودند. می‌رفتم توی خانه، کلاس می‌گذاشتم که من جایی می‌روم که به من می‌گویند: آقای...!

واسه ی آن‌ها هم، هنوز این‌ها را نگفته‌ام. شما درک می‌کنید این موضع طبقاتی را... ولی آن‌ها نمی‌توانند!

**من می‌خواهم این مساله روشن شود که یک کودک کار وقتی که بزرگ‌تر می‌شود، نسبت به گذشته‌اش چه احساسی دارد؟**

وحشتناک است. با شلوار پاره داشتم می‌رفتم مدرسه. کمیته جلویم را گرفت که با این شلوار داری می‌ری مدرسه. گفتم آره مگه چیه؟ گفتند آخه پاره است. بعد یک پولی به مادرم دادند که برایم شلوار بخرد. آن موقع واسم طبیعی بود که با شلوار پاره و لباس‌های مندرس بروم و احساس بدی نداشتم؛ اما وقتی بزرگ می‌شوی و یادت می‌آید خیلی احساس بدی پیدا می‌کنی.

من یک سری از مسایل را حتا برای شما هم که می‌دانم نگاه بدی ندارید، حاضر نیستم به زبان بیاورم. از رفتارهای تحقیرکننده اینقدر احساس حقارت می‌کنی که ... خیلی‌ها خودشان را تکذیب می‌کنند، گذشته‌شان را. من دختری را می‌شناسم که او هم در کودکی کار می‌کرد. تیپی شده که نگو! یک روز بهش گفتم فلانی، می‌دانم که تو در کودکی مثل خودمان بودی، حالا چرا این طوری شده‌ای؟ گفت: من مجبورم گذشته‌ام را انکار کنم تا در طبقه‌ی متوسط مرا بپذیرند و گرنه مرا طرد می‌کنند.

من جلوی همسر یکی از دوستان خواستم از گذشته‌ام بگویم، برگشت گفت: وای تو از جای خیلی بدی آمده‌ای؟! خوب طرد می‌شوی و نمی‌توانی هر جایی این‌ها را بگویی. اینجا چون شما نگاه کارگری دارید اینها را می‌گویم. جلوی خیلی از دوستانم هیچ نمی‌گویم.

**مساله‌ی جنسیت و دختر و پسر در مساله‌ی کار کودک چقدر تاثیر دارد؟**

در شهرهای کوچک پسرها بیشتر در معرض خطر تجاوزند. چون دختر را اگر ببرند خیلی زود لو می‌رود و پوست از سرش می‌کنند

مسابقات پرش شرکت کنی حتما قهرمان می‌شوی. او تازه فهمید که چیزی به اسم مسابقات پرش وجود دارد. رفت ثبت‌نام کرد. بدون هیچ تمرینی به مرحله استانی رسید؛ اما پدرش فوت کرد. مادرش لال بود. داداشش توی زمینی یک حفره کنده و گچ زده بود. توی آن زندگی می‌کردند. وسایل گرمایی نداشتند با ذغال آنجا را گرم می‌کردند، غذا می‌پختند. همیشه وقتی می‌آمد مدرسه صورتش سیاه بود. الان هم دارد عملگی می‌کند. در یکی از مسابقات افتاد کنار تشک و کمرش داغون شد. پول نداشت برود دکتر. هنوز که هنوز است کمر درد دارد.

خیلی بچه‌ی باهوشی بود. با هم کار کشاورزی می‌کردیم. یک بار بهش گفتم: بیا آن کشاورزه (ارباب) رو بزنیم. چون به ما پول نمی‌داد. نیامد. من تنهایی رفتم او را زدم. برای این که ارباب گولش زد. گفته بود این دوستت را ولش کن و از این حرف‌ها...

عباس دوست صمیمی من بود. شاگرد شاگرد یک برقی است. زندگی بی‌نهایت فقیرانه‌ای دارد. من رفتم سرکار. عباس اخراج شد. کاظم تا فوق دیپلم رفت، ولی حالا عمله است با فوق دیپلم.

هر بار که می‌روم شهرستان، مادرم ماجراهای آن‌ها را تعریف می‌کند: آن دوستت که رفت پیام نور درس خواند، صبح تا شب دارد گریه می‌کند که بچه‌ام بیکار است. آن یکی پایش پیچ خورده، دکتر نرفته، ناقص شده و بیکار شده زنش طلاق گرفته. آن یکی چی شده ... هر دفعه که می‌روم خانه، ماجرا تعریف می‌کند.

**چند درصد آن بچه‌های کار توانستند درس بخوانند؟**

هیچ کدام. هیچ کدام. دوستانم فکر می‌کنند من از سهمیه استفاده کرده‌ام که توانستم به دانشگاهی در تهران بیایم. این فکر آن‌ها برای من افت دارد. برگه‌های قبولی دانشگاهم را نگه داشتم، هم‌ااش سهمیه آزاد بودم. از سهمیه‌ای که داشتم استفاده نکردم.

**توی آن شرایطی که داشتی اگر استفاده هم می‌کردی کار خوبی می‌کردی؟**

برام افت داشت از این امتیازها استفاده کنم. از دیگر دوستانم حجت نامی بود که معدلش ۱۹ بود، الان کارگر ساختمانی است. سال دوم دبیرستان که بودیم با چند تا از بچه‌ها که از نظر اجتماعی و اقتصادی بالاتر از ما بودند، یک کانون فرهنگی درست



خانه استثمار می‌شود، فقط آگاهی بدهید بزرگ‌ترین ظلم را به او کرده‌اید. چرا که می‌فهمد که بهش ظلم می‌شود، اما کاری نمی‌تواند بکند. در صورتی این کار فایده دارد که یک مجموعه را آماده داشته باشید. بگی اگه بخوای طلاق بگیری، این شغل برای تو هست. اینجا می‌توانی زندگی کنی، اگر کسی بهت متلک گفت این راه را داری، وکیل حقوقی هم داریم که ازت حمایت می‌کند و ... حالا آگاهی را به او بده که داری استثمار می‌شوی. در غیر این صورت فقط دعوا را زیاد می‌کنی. آن زن در خانه خاک بر سر می‌شود یا در صورت ترک زندگی، به فاحشه تبدیل می‌شود.

محیط را هم باید فراهم کنی. اگر من کودک کار بودم و اقدامی می‌کردید در زمینه ممنوعیت کار کودک، من خانه‌تان را به آتش می‌کشیدم. چرا که حق زندگی را از من می‌گرفتی. مگر این که مرا ساپورت می‌کردی.

این همان نکته‌ی کلیدی است که باید به آن توجه شود. می‌توان برای آن‌ها کارگاه‌هایی فراهم کرد که کمتر استثمارشان کنند یا اینکه شرایط زندگی مناسب را برایشان فراهم کنید. کاری کنید که حداقل حالا که کار باید بکنند، کمتر کار کنند و بیشتر حقوق بگیرند و یا کارهایی از این دست...



Asat, 7, right, watches a co-worker remove a tire to be repaired in Kabul February 14, 2002.

Photo © Chien-Min Chung

ولی پسر را نه. می‌گویند اگر این را بگیریم جرات نمی‌کند به کسی بگوید. کس و کاری ندارد. اینطوری تصور می‌کنند. بی‌پناه هستند. ۵-۶ کار را عوض می‌کردم تا بتوانم کاری یک کم ثابت پیدا کنم. یک بار در یک زیرزمین دستگاه قالی درست می‌کردیم. مال اقوام بود. پسر آمد و می‌خواست به من تعرض کند. من با میله‌ی آهنی که دستم بود، زدمش فرار کردم. پریدم روی دوچرخه و آنقدر ترسیده بود که تصادف کردم. بیهوش شدم. دوچرخه‌ام حسابی خراب شد. شوخی نداریم. ما همیشه باید چشم‌مان باز می‌بود.

در شهرهای مذهبی این مساله بسیار حاد بود. چون رابطه با دختر خیلی تابو است. من در تهران ندیدم که پسرها در خیابان اینقدر مراقب خودشان باشند که ما در شهرستان بودیم.

### فکر می‌کنی برای کودک کار چه کار می‌شود کرد؟

اگر بشود جمع‌شان کنیم و کار فرهنگی کنیم. مانع کارشان که نمی‌توانیم بشویم. همدیگر را توله سگ صدا می‌کنند، به هم می‌گویند حسن سگه، علی خره ... بیایند در محلی که فراهم می‌کنیم، کتاب بخوانند. آن‌ها را به دانشگاه را ببریم چند تا دانشجو را ببینند. صحنه‌های فرهنگی ببینند. ببینند با چه کارهایی می‌توانند از این شرایط وحشتناک نجات پیدا کنند. خوب ما مجبوریم کار کنیم. اگر کار نکنیم، برویم بمیریم؟ مارکس می‌گوید ما مجبوریم کار کنیم. بین مرگ و استثمار شدن یکی را انتخاب می‌کنیم هیچ راه دیگری نداریم. این نیست که بگویم من دوست دارم، استثمار شوم؛ نه اگر استثمار نشوم، باید بروم بمیرم.

حالا وضعیت کودکان کار بدتر از آن زمان است. تعداد کودکان کار بیشتر شده.

- درسته کارهای آن‌ها بیشتر خدماتی شده تا پیشه‌وری و حرفه‌آموزی...

اگر بخواهیم همین الان کار کودک را لغو کنیم، چه باید بکنیم؟

می‌خواهید بدبخت‌شان کنید؟ من اصطلاحی دارم که می‌گویم فقط آگاهی دادن ظلم است. اگر شما به خانمی که دارد توی

## از دوران جنینی

سمیکا

کارم را می‌گویید آقا؟!

مادرم گفت از دوران جنینی کار کرده‌ام...

می‌خندید؟!

خنده ندارد ... مادرم گفته است وقتی در شکمش بودم مجبور بوده از صبح زود تا تنگ غروب کار کند... تازه مرا هم سرکارش به دنیا آورده ... صاحب کارش اجازه نمی‌داد مرخصی برود...

می‌خندید؟!

خب آخر شما صاحب کار ندارید، شما خودتان صاحب کارید، راستی چند تا مادر باردار نزد شما کار می‌کند؟!

می‌خندید آقا؟!

به خدا راست گفتم ... وقتی به دنیا آمدم مجبور بوده مرا با خود به سر کار بیاورد چون به نان احتیاج داشتیم...

نخندید آقا... راست می‌گویم...

تا ۵ سالگی همراه مادرم سرکار می‌رفتم در همان کارگاه بزرگ شدم. صاحب کار مادرم که مرد، پسرش اجازه نداد من به آن جا بروم. مادرم مرا گذاشت تا کار کنم...

خیلی کارها کردم ... خیاطی بودم، کفاشی بودم، قالی‌بافی رفته‌ام...

نخندید آقا... مگر حرفم را باور ندارید؟

زباله جمع کرده‌ام، توپ درست کرده‌ام، اسفند دود کرده‌ام، گردو فروخته‌ام، کیف دوخته‌ام، بنایی کرده‌ام...

کتک خورده‌ام... فحش شنیده‌ام... تحقیر شده‌ام...

سرم ۱۰ جای شکستگی دارد، عیب ندارد صاحب کار آقا است تا کتک نزنند که کارگر آدم نمی‌شود.

باز می‌خندید آقا؟!

۱۳ ساله بودم مادرم هم مثل پدرم مرد...

بچه‌ی بزرگ خانه من بودم...

باید کار می‌کردم...

کارگری کردم، هر روز، هر شب، هر ماه، هر سال ...

الان ۳۰ سال است که کارگرم...

سواد ندارم، سلامتی ندارم، دلخوشی ندارم، آینده ندارم...

بچه‌ام را سرکار فرستاده‌ام، او را کتک نزنید آقا...

## مرا ببخش...

شکیلا احمدی

کودکی دوان‌دوان به سمتم آمد. نفس نفس می‌زد و قلب کودکانه‌اش به سرعت نور می‌تپید. قادر به صحبت نبود، اما دستش را دراز کرد و نگاهم به چشمانش دوخته شد که پر از تردید و شک و اندکی امید بود.

دستان کوچکش سرد بود خیلی سرد ... حس‌شان کردم اما هنوز نگاهم به نگاهش دوخته بود و نفس‌نفس می‌زد.

نگاهی با بغض به من کرد و باز هم خیرگی و درماندگی ...

همچنان که سرفه می‌کرد، چشمانش را از من برداشت و با صدای

کودکانه پراز دردش گفت: کبریت، کبریت نمی‌خرید؟

اما من هنوز در پیچ و خم خیرگی‌ام غرق بودم و صدایش در

گوشم پیچید. لحظه‌ای در ذهنم به پسرک فکر کردم و به او

گفتم: آره، آره همشو می‌خوام. چشمان غم‌زده‌اش رنگی دیگر

گرفت. به من نگاه کرد و با لبخندی تلخ گفت: راست می‌گویید؟

همه را؟ من جلوتر رفتم و پیشانی‌اش را بوسه‌ای زدم و گفتم:

حتی اگر تمام کبریت‌هایت را هم که بخرم؛ باز هم قادر به گرم

کردن دستان کوچک سرمازده‌ات نیستم! **مرا ببخش...**

آرام شدی  
کاش از تو فالی می‌خریدم  
تا در دنیای فال  
فقط فروشنده نباشم  
هم‌نوع من!  
زیبای فال فروش!  
پیش از آن که فال‌هایت تمام شود  
پیش از آن که کودکی‌ات آغاز شود  
زیباییت را  
خیابان‌ها دزدیدند  
تاریکی‌ها از ازدحام روز  
دورت کردند  
و در کوچه‌های خلوت  
بر تنت دویدند  
دویدند  
دویدند  
...  
من، کودک دیروز فال‌فروش  
جوان امروز دودفروش  
سرطان گرفته‌ام  
سرطانِ دلتنگی  
گرسنگی  
تشنگی  
و تو



### زیبای فال فروش!

برای زیبا کودک ۱۱ ساله‌ی فال فروش  
جبار (از دانش‌آموزان جمعیت دفاع از کودکان کار)  
بر تار تار گیتار غمگین قلبم  
چنگی بزن  
تا دریای رنج درونم را  
اشک آغاز کنم  
بگویم  
فریاد کنم  
همچون تو  
که در چهارراه ولی عصر  
گریستی  
در انقلاب فریاد کردی  
و در بهاران

که دست‌های کوچکت آلوده شده‌اند  
اشک شدم؟

زبان  
تبخیر شدم؟

سرطان خواهش گرفته است  
تا آسمان بگرید مرا

سرطان اصرار  
روی چتر آن که دوستش می‌دارم.

به فروختن یک فال  
زیبای فال فروش!

تا کنار پدرت  
بگذار شعر ناتمام را

نگران تن مادرت نباشی  
از چشمان تو بنویسم

تا کنار آینه  
از دستان تو

نگران دستان کوچکت نباشی  
دستان کوچکت

زیبای فال فروش!  
سرد و لرزانند

آفتاب مهربان نیست  
و چشمان تو

چرا که زیباییت را سوزانده است  
چشمه‌ی رنجی بیش نیست

کودکی‌ات را  
که کویرگونه‌هایت را

رویاهایت را  
خیس کرده است.

۵ خرداد ۹۲



ای گمشده‌ی میان فال‌ها!  
چند بار دستان کوچکت

در مستی حافظ رقصیده‌اند؟  
چند بار

آمدی  
چند بار

رفتی  
بین این تکرار هزار ساله؟

و من  
چند بار دود شدم؟

## به همین سادگی

علی یزدانی

وقتی ناظم مدرسه کارنامه را به دستم می‌دهد آفرین قرایی می‌گوید و می‌پرسد خب دوست داری چیکاره بشی. می‌گویم آقا اجازه، معلم، می‌گوید: چرا معلم؟ آقاجون بگو مهندس، دکتر... و می‌خندد. کارنامه‌ی قبولی کلاس ششم دبستان را جوری گرفته‌ام که همه مهر قبولی‌اش را ببینند و با چنان احساسی از میان کوچه می‌گذرم که گویا شاخ غول را شکسته‌ام مادران بچه‌های محل هر کدام که کارنامه را در دستم می‌بینند با لبخند می‌پرسند قبول شدی و من با غرور و سربلندی و البته کمی خجالت سرم را به علامت تایید تکان می‌دهم و پشت سرم می‌شنوم ماشالله، خوش به حال مادرت، مبارک باشه. توی کوچه رسول، محمود و عزیز هم هستند آن‌ها هم قبول شده‌اند اما بقیه‌ی بچه‌های محل که پایشان از کوچه قطع نمی‌شد نیستند، حتی پتی که از صبح کله‌ی سحر تا آخر شب تو کوچه بود و در طول روز دستکم ده بار با بچه‌های محل دست به یقه می‌شد جاش توی کوچه خالیست.

مادرم که خود را در چادرش پیچیده و بال‌های چادر را در پشتش گره زده با دو سطل آب به سمت فشاری می‌رود. با دیدن من می‌پرسد قبول شدی؟ می‌گویم آره. می‌گوید به خانه بروم و مواظب باشم که دو برادر کوچکتر و خواهرکم، برادر تازه متولد شده‌ام را از خواب بیدار نکنند. من هنوز نتوانسته‌ام بعد از دو ماه و نیم این کوچولوی نا آرام را برادر خود بدانم نوعی احساس غریبگی با این نوزاد دارم. او اولین بچه‌ی مادرم است که در بیمارستان به دنیا آمده است. بقیه‌ی ما همه از برادر بزرگ‌ترم که حالا برای یک تاجر چای کار می‌کند تا تقی که همیشه انگشتش را در دهان خیس می‌کند و به خاک می‌مالد و دوباره در دهان می‌کند، همگی در خانه به دنیا آمده‌ایم. خانم بالا که دختر دایی پدر بزرگم بوده و سال گذشته فوت کرد ماما و قابله اختصاصی فامیل ناف همه‌ی ما را در همین خانه بریده است. با خود فکر

می‌کنم اگر پدرم بداند که با چه معدلی قبول شده‌ام حتما خیلی خوشحال می‌شود. به خانه می‌آیم خواهر کوچکم مشغول بازی با برادر نوزادمان است. می‌پرسم چرا بیدارش کردی؟ به جای جواب دادن به سوال من می‌پرسد قبول شدی؟ و من با افتخار کارنامه‌ام را نشان می‌دهم. با حسرت می‌گویم: کاش آقام اجازه می‌داد من هم به مدرسه برم منم حتما هر سال قبول می‌شدم. مادر با دو سطل پر از آب سر می‌رسد. هر دو طرف چادرش خیس است. سطل‌های آب را در منبع چاق و چله‌ی گوشه‌ی حیاط خالی می‌کند. این منبع آب آشامیدنی دو خانوار است خانواده‌ی ما و عمه‌ام همگی از آب همین منبع استفاده می‌کنیم. بیشتر آب این منبع هم توسط مادرم و از طریق سطل‌هایی که از فشاری سر کوچه پر می‌کند و می‌آورد، تامین می‌شود.

چادر خیس را از تن جدا می‌کند. روی پله‌ی دوم در ورودی حیاط می‌نشیند. حیاط خانه‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم نسبت به کوچه شش پله پایین‌تر است. هر بار پس از این که مادر سطل‌های آب را خالی می‌کند روی پله‌ی دوم می‌نشیند و زانویش را می‌مالد. از همان جا با عصبانیت داد می‌زند: چرا بیدارش کردید مگه نگفته بودم ... خواهرکم که از خستگی و عصبانیت مادرم بی‌خبر است با شادی کودکانه‌ی خود می‌گوید خودش بیدار شد و مادر بی‌آن‌که بدانیم چرا، می‌زند زیر گریه و ضمن هق هق خود مرتب می‌گوید خسته شدم. دیگه خسته شدم. ای خدا آخه چقدر... می‌خواهم به طرفش بروم و بگویم حالا که من قبول شده‌ام چرا ناراحت و عصبانی است، اما این قدر جدی می‌گیرد که جرات نمی‌کنم چیزی بگویم. عمه‌ام که در یکی از دو اتاق داخل حیاط زندگی می‌کند با صدای گریه مادر از اتاق خارج می‌شود و با اعتراض می‌گوید: دو سطل آب آوردن که این قدر کولی‌بازی نداره واله ما همسن تو که بودیم ... عمه دوازده سال از مادرم بزرگ‌تر است و با پسر و عروسش زندگی می‌کند بیست و پنج سال پیش شوهرش پس از یک سرما خوردگی ساده فوت کرده و همه معتقد بودند که او نه به دلیل بیماری بلکه با چشم زخم حسودان از دنیا رفته است. آن وقت عمه می‌ماند و

هر سال کمک خرج‌مون باشه. رفتم بهش گفتم دستمو گرفته، می‌گه بیا بینم چی میگی. قلبم داشت می‌اومد تو حلقم از ترس نفهمیدم چه جور سطل‌ها رو تا این جا رسوندم.

عمه دیگه حرفی نمی‌زند به اتاق بر می‌گردد چادر به سر می‌کند تا به سراغ ملا مجید برود و...

خوشحالی قبول شدنم رنگ می‌بازد. هیچ کس از قبول شدنم خوشحال نیست. پدر که می‌آید اولین صحبتی که با من می‌کند این است: خُب خدا رو شکر مدرسه و درس تموم شد. الحمداله باسواد شدی حتی از برادر بزرگترت هم بیشتر خوندی. بعد با صدای گرفته‌تر می‌گوید دلم می‌خواست این قدر داشتم که می‌فرستادمت بری حوزه علمیه و تا مجتهد شدنت هم خرجت رو می‌دادم اما خود خدا می‌دونه که از پشش بر نمی‌آم. بعد از سه تا بچه‌ای که قبل از تو به دنیا اومدن و خیلی زود مردن نذر کرده بودم که اگه تو زنده بمونی بفرستم تا مجتهد شدن درس بخونی اما ... با صالح صحبت کردم که از فردا بری پیشش کار کنی قول داده همه‌ی فوت و فن کار رو یادت بده تا ناچار نشی مثل من برای نون در آوردن سگ دو بزنی.

### فردا دیر است همین الان

#### به بهانه ۱۲ ژوئن روز مبارزه علیه کار کودک

بهنام ابراهیم‌زاده.

امروزه پدیده‌ی «کودکان خیابانی» به عنوان یک معضل اجتماعی زمینه ساز افزایش آسیب‌های اجتماعی دیگر در جوامع گوناگون است کودکان خیابانی بخشی از جمعیت عظیم کودکان هستند که در فقر شدید به سر می‌برند. این کودکان تحت تأثیر فشارها و ناملایمات زندگی به کار در خیابان روی می‌آورند و فرآیند رشد جسمی، ذهنی، عاطفی و اجتماعی‌شان، در معرض خطر قرار می‌گیرد. این کودکان یا برای یاری رساندن به خانواده‌هایشان کار می‌کنند و یا تنها نان‌آوران آنان هستند که اگر کار نکنند خانواده‌هایشان دچار مشکلات جدی می‌شوند.

مسئولیت یک دختر و دو پسر که باید نان‌شان می‌داد و بزرگ‌شان می‌کرد. هر چه خواستگار هم می‌آید عمه‌ام جواب‌شان می‌کند. کارهای خانگی می‌گیرد و البته با همیاری و کمک پدرم زندگی را می‌چرخاند. حالا دخترش را شوهر داده و برای پسرانش زن گرفته اما هنوز از حمایت پدرم برخوردار است. این حمایت مادر را خوش نمی‌آید و این قصه‌ی عروس و خواهر شوهر با هر بهانه‌ای مثل زخمی چرکین سر باز می‌کند. حالا وقتی عمه آماده‌ی بگو مگو شده می‌بیند که مادرم از جواب دادن سر باز می‌زند و فقط گریه می‌کند. پس از چند بار به رخ کشیدن جوانی خود و اینکه بیشتر آب را خودتان مصرف می‌کنید و ... بالاخره مادرم به حرف می‌آید که: تو هم که همش دنبال یه کلمه حرفی که از من گزک بگیری. درد من آب آوردن و پا درد نیست. درد من اینه که برادرت منو با شش تا بچه گذاشته و رفته. قرار بود این دفعه زودتر بیاد اما سفارش کرده که دیرتر میاد چون نتونسته همه‌ی لباس‌ها رو بفروشه مجبور شده بمونه و... عمه می‌گوید خب مگه بار اوله که دیر کرده؟ و مادر می‌گوید دیر کردنش نیست که خسته‌ام کرده، سفارش کرده بود که از ملا مجید - بقال سر کوچه - کمی پول قرض کنم و برای بساط تابستون این بچه - من را می‌گوید- خرت و پرت بگیرم تا مثل





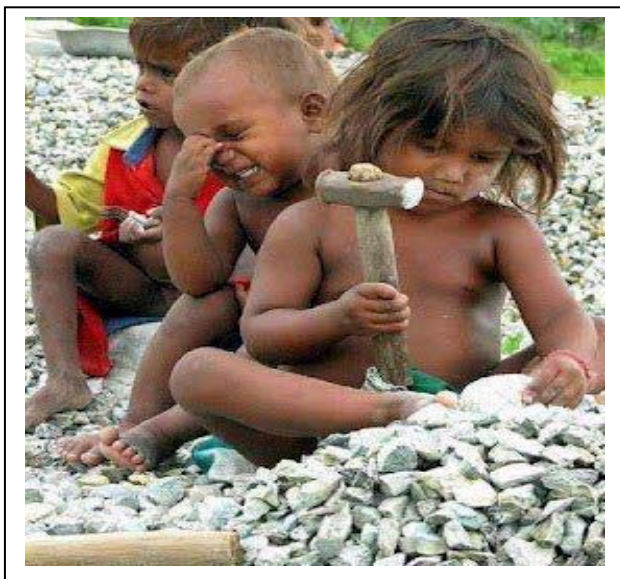
نظارت بر آن، مانع از کار دوباره‌ی این کودکان شویم. این تغییر به عواملی مانند شرایط اجتماعی و اقتصادی هر جامعه بستگی دارد. در جوامع توسعه‌یافته به دلیل رفاه نسبی و حمایت‌های اقتصادی و اجتماعی، کودکان کم‌تری به کار در خیابان مشغولند و اگر هم وجود داشته باشند از آنان حمایت می‌شود؛ اما بد نیست که بدانید اخیراً در پاریس تجربه‌ای برای کودکان کار در خیابان‌ها اجرا شد.

در این شهر که کودکان به کار مشغولند، گروه‌های سیار در خیابان‌ها حضور دارند تا به این کودکان خدمت‌رسانی کنند. تغذیه، حمام، آموزش و ... از جمله خدماتی است که توسط گروه‌های مدافع کودکان کار ارائه می‌شود. حداقل دو مددکار برای رسیدگی به امور این کودکان حضور فعال دارند. نخست مددکار اجتماعی فرانسوی و دوم مددکار اجتماعی از کشور مبدأ. مددکار فرانسوی برای انطباق این کودکان با شرایط فرهنگی و اجتماعی کشور فرانسه تلاش می‌کند و مددکار دیگر برای برقراری ارتباط با کودک و موفقیت این پیوند فرهنگی همکاری دارد. بیشتر کودکان کار در فرانسه به اروپای شرقی تعلق دارند. اما سؤال اینجاست که ما برای کودکان کار ایرانی و غیرایرانی که بیشتر عراقی و افغانی هستند، چه کارهایی را کرده‌ایم؟ این درحالی است که این کودکان از حقوق اولیه مانند داشتن شناسنامه، تحصیل و حق اقامت هم محرومند. درحالی که آموزه‌های دینی و ملی ما همواره بر حمایت از هم‌نوع تأکید می‌کند.

بر اساس آخرین یافته‌ها ۲۵۰ میلیون کودک کار در کشورهای درحال توسعه زندگی می‌کنند در مقاطع سنی ۵ تا ۱۵ سال قرار دارند و شمار پسران سه برابر دختران است بنابر آمارهای موجود ۶۱ درصد آنان در آسیا، ۳۲ درصد در آفریقا و ۷ درصد در امریکای لاتین و یک درصد در اقیانوسیه زندگی می‌کنند. اما آمار دقیقی از کودکان کار در ایران نداریم اما واقعیت غیر قابل انکار است که روزانه دهها و صدها کودک بدون حمایت بزرگسالان و نهادهای مسئول و در معرض انواع آسیب‌های جسمی و روانی بر اثر تصادف، آلودگی‌های محیطی، سوء رفتار، سوء استفاده جنسی و امراض مقاربتی قرار دارند. کودکان خیابانی از هیچ نوع حمایت قانونی برخوردار نیستند و ارتباط محدود با خانواده و یا قطع دائمی این ارتباط می‌تواند از آنان یا لغوه بسازد؛ اما مسئول کیست؟

تعداد کودکان خیابانی کار در حال افزایش است، واقعیتی که نمی‌توان آن را انکار کرد. حضور آنان در جای جای شهر دیده می‌شود و به بخشی از هویت شهرنشینی تبدیل شده‌اند. نگاه جامعه نیز به این کودکان متفاوت است. ترحم، بی‌اعتنایی و خشونت، برخوردهایی است که هر روزه در مورد این کودکان تکرار می‌شود. چرا پدیده‌ای به نام کودکان کار خیابان در جامعه رو به افزایش است؟ راههای برخورد با این پدیده چیست؟

دلیل شکل‌گیری پدیده‌ای به نام کودکان کار خیابان، فقر اقتصادی است. اکثریت قریب به اتفاق این کودکان نان‌آور خانواده‌هایشان هستند و تا زمانی که آمار فقر اقتصادی در جامعه بالاست، درصد آسیب‌های اجتماعی رو به افزایش است. ما نمی‌توانیم مانع کار این کودکان کار در خیابان‌ها، کوره‌های آجرپزی و کارگاه‌های سیاه و نمور باشیم. چرا که اگر کار نکنند، نمی‌توانند زندگی کنند. برای حذف کار کودک به جای این کودکان باید بر روی مسایل زندگی خانواده‌های آنان متمرکز شویم. با سپردن این کودکان به خانواده‌های مسأله‌دار، مشکلی حل نمی‌شود، بلکه باید با تأمین نیازهای ابتدایی خانواده مسأله را حل کرد.



## بهار زودرس

جبار

پایین پایین‌های شهر را

هوایی زودرس آمده است

و نسیمش

درختان را شاخه از برف

تکانده است

هوایی که

در گلوی پرندگان

خروشیده است

تا آزاد

بخوانند

بال بگشایند

پهنای بلند آسمان را

جنوب شهر را

هوایی زودرس آمده است

هوایی که توانا نیست

تو را جوان سازد

اندوه مرا پایان

که توانا نیست

رنج‌مان را با خود ببرد

و از این شهر سیاهی برچیند

اما تواناست

ابتدایش

نفس تو باشد

نخست از گونه‌های سرخ تو

بوسه یادگار ببرد

در موهای آشفته‌ی تو

گام بردارد

تا گرسنگی‌ات را از یاد ببری

هوایی که تواناست

بر لبان غوطه‌ور در رنجم

غنچه‌ای لبخند بنشانند

و مرا

و تو را

به سوی یکدیگر راه باشد

که تواناست

از خانه‌های این شهر

پرده بدرد

و فرصت آن دهد

که آفتاب را ببینم

پایین پایین‌های شهر را

کودکی‌مان نیز سوخت

ای بهار زودرس!

هوای دلگشا!

تو توانا نیستی

کودکی‌مان را بازگردانی

تو تنها می‌توانی

از زمستان‌هامان

اندکی بگاهی

تو تنها می‌توانی

یک فصلی باشی

که سیزده روز

برای‌مان نو می‌شود!

13 فروردین ۹۲

## یکی از ۴۰۰ میلیون کودک کار

### سمیکا

دخترک تنها و غریب میان چهارراه فال‌هایش را دسته می‌کرد ...  
پسرک آن طرف‌تر شیشه‌ی ماشین‌ها را با دستمال تمیز می‌کرد  
... در چند خیابان و میدان دیگر شهر، صدها کودک پابرنه و  
گرسنه التماس می‌کردند و... درست در همان ساعت در هزار  
کارگاه، هزاران کودک با تحقیر و توهین کار می‌کردند و کار... و

بهاری زودرس آمده است

بهاری که توانا نیست

کودکی‌مان را بازگرداند

آن ثانیه‌ها

دقایق و ساعت‌ها

روزها و هفته‌ها

ماه‌ها و سال‌ها

سال‌هایی که در فال‌های حافظ

بدرودمان گفتند

لحظه‌هایی که

در خیاطی‌ها بر هم دوخته شدند

و در خیابان

بر تن دختران زیبا

ما را دست تکان دادند

لحظه‌هایی که

در کوره پزخانه‌ها

آجر آجر سوختند و خاکستر شدند

دود شدند

همراه با نفس‌های‌مان

همراه با خاطرات‌مان

رویاهای‌مان

ازدحام خیابان را پایانی نبود، ازدحام دنیا را نیز، صداها در هم می‌پیچید. صدای بوق و ماشین و آدم، صدای رادیو و روزنامه، فروش نفت ۱ دلار کمتر، ۱ بشکه بیشتر، تنگه هرمز، وال استریت، بهار عربی، انگلستان متمدن، روسیه، امریکای جنایتکار، نابرابری اقتصادی، قحطی سومالی، سازمان ملل، حقوق بشر، قانون ممنوعیت کار کودک در جهان، مرگ اقبال مسیح ...

صداها در هم بود. دخترک نمی‌دانست چرا این همه صدا به یک باره به او هجوم آورده است...

دلش عروسک می‌خواست و بچگی، مدرسه می‌خواست و امنیت... نمی‌دانست سر چهارراه چه می‌کند. بی‌درنگ دست از کار کشید. درست در همان لحظه، تمام کودکان کار دست از کار کشیدند. همه‌ی آنانی که کودک بودند و کارگر، آسیایی بودند و امریکایی، اروپایی بودند و افریقایی، سیاه بودند و سفید، شیعه بودند و سنی، مسیحی بودند و بی‌دین، دختر بودند و پسر، بلند بودند و کوتاه، همه بی‌آن که بدانند چرا، سکوت کردند ...

لحظاتی بعد عابران فال‌های دخترک را از کف خیابان جمع می‌کردند و پشت چراغ قرمز ازدحام بود، درست در همان لحظه میلیون‌ها میلیون کودک، شاید باورت نشود بیش از ۴۰۰ میلیون کودک بی‌آن که بدانند چرا، با گوشه‌ی دست، اشک از چشم زدودند...



هزاران هزار نیمکت در آن ساعت خالی بودند و خاک می‌خوردند. دخترک تنها و غریب پشت چراغ راهنمایی ایستاد، عبور هر ماشین هم نوید بود هم یاس...

دوباره فال‌هایش را دسته کرد و یک گوشه ایستاد، در همان لحظه، درست در همان لحظه، صداها هزار هزار کودک در کشورهای همسایه اش کار می‌کردند، بی‌آن که لحظه‌ای مجال اندیشیدن درباره‌ی ...

ساعت می‌گذشت، دخترک با دلی آشفته، چهره‌ای معصوم و خسته، مویی پریشان، دلی غمگین به این می‌اندیشید که اگر پول نداشته باشد... و نمی‌دانست که درست در همان لحظه میلیون‌ها کودک، شاید باورت نشود بیش از ۴۰۰ میلیون کودک به این می‌اندیشند که اگر خرد نشوند و تحقیر، اگر تن فروشند و اگر سرباز نباشند، اگر در معدن کار نکنند و اگر پشت‌دار قالی نباشند و اگر زباله‌گرد نباشند و اگر قاچاق نکنند، اگر سخت کار نکنند، اگر نفروشند و اگر فروخته نشوند غم نان را...

دخترک امیدش را نمی‌خواست از دست بدهد، دوباره به میان چهارراه آمد، این بار آمد تا صدای خسته‌اش را در گلو بیندازد و بگوید: آقا فال بخرید... خانم فال می‌خواهید؟

اما... سکوت کرد، نتوانست، سکوت کرد و نگاه کرد...

درست در همان لحظه بود که طنین میلیون‌ها صدای کودک کار در جهان در گلو خشکید و تنها صدای دستان کودک کار بود که در کارگاه و مزرعه و معدن و بندر می‌پیچید و صدای دست کودک که روی ماشه اسلحه بود و صدای قلب شکسته‌ی دخترک تن‌فروش...